

## خروج

کتاب «خروج» دربارهٔ خروج بنی اسرائیل از مصر است. موسی توسط خدا به رهبری بنی اسرائیل تعیین می‌شود تا آنان را به سرزمین موعود، یعنی کنعان، هدایت کند. دوازده فصل اول کتاب از وضعیت اسفناک بنی اسرائیل که در مصر برده بودند، سخن می‌گوید. خدا بر مصریان بلایایی می‌فرستد تا فرعون، پادشاه مصر را مجبور کند که به بنی اسرائیل اجازه خروج دهد. پس از خروج از مصر، به دلیل ناطاعتی از خداوند، بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابانهای بین مصر و کنعان سرگردان می‌شوند. «ده فرمان» را خداوند در این هنگام توسط موسی به قوم اسرائیل می‌دهد. علاوه بر ده فرمان، خداوند احکام و دستورات دیگری نیز به بنی اسرائیل عنایت می‌کند تا آنها بدانند چگونه در طی سفر بیابانی خود زندگی کنند. بخش مهم این احکام دربارهٔ قربانی حیوانات بمنظور آموزش گناهکاران بود. ولی چنانکه بعد خواهیم خواند، این قربانیا برای آموزش و آزادی از گناه کافی نبود. در واقع این روش قربانی پیش درآمدی بود برای قربانی واقعی و مؤثری که خداوند برای همهٔ انسانها تدارک دیده بود. مرگ عیسی مسیح روی صلیب، همان قربانی واقعی است که قادر است همهٔ انسانها را از گناهانشان رهایی بخشد.

### بردگی قوم اسرائیل در مصر

<sup>11</sup>پس مصری‌ها، قوم اسرائیل را بردهٔ خود ساختند و مأمورانی بر ایشان گماشتند تا با کار اجباری، آنها را زیر فشار قرار دهند. اسرائیلی‌ها شهرهای فیتوم و رمسیس را برای فرعون ساختند تا از آنها بصورت انبار استفاده کند. <sup>12</sup>با وجود فشار روزافزون مصری‌ها، تعداد اسرائیلی‌ها روزبروز افزایش می‌یافت. این امر مصری‌ها را به وحشت انداخت. <sup>13</sup> <sup>14</sup>بنابر این، آنها را بیشتر زیر فشار قرار دادند، بطوری که قوم اسرائیل از عذاب بردگی جانشان به لب رسید، چون مجبور بودند در بیابان کارهای طاقت فرسا انجام دهند و برای ساختن آن شهرها، خشت و گل تهیه کنند.

<sup>15</sup> <sup>16</sup> <sup>17</sup>از این گذشته، فرعون به قابله‌های اسرائیلی دستور داد که پسران اسرائیلی را در هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگهدارند. قابله‌ها که نام یکی شفره و دیگری فوعه بود، از خدا می‌ترسیدند؛ از اینرو، دستور فرعون را اطاعت نکردند و نوزادان پسر را هم زنده نگهداشتند. <sup>18</sup>پس فرعون ایشان را احضار کرد و پرسید: «چرا از دستور من سرپیچی کردید؟ چرا پسران اسرائیلی را نکشتید؟»

**1** این است نامهای پسران یعقوب که با خانواده‌های خود همراه وی به مصر مهاجرت کردند: رنوبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، بنیامین، دان، نفتالی، جاد و اشیر. کسانی که به مصر رفتند هفتاد نفر بودند. (یوسف پیش از آن به مصر رفته بود.)

<sup>6</sup>سالها گذشت و در این مدت یوسف و برادران او و تمام افراد آن نسل مردند. <sup>7</sup>ولی فرزندی که از نسل ایشان دنیا آمدند سرعت زیاد شدند و قومی بزرگ تشکیل دادند تا آنجا که سرزمین مصر از ایشان پر شد. <sup>8</sup>سپس، پادشاهی در مصر روی کار آمد که یوسف و خدمات او را نادیده گرفت. <sup>9</sup>او به مردم گفت: «تعداد بنی اسرائیل در سرزمین ما روزبروز زیادتر می‌شود و ممکن است برای ما وضع خطرناکی پیش بیاورند. <sup>10</sup>بنابر این بیایید چاره‌ای ببیندیشیم و گرنه تعدادشان زیادتر خواهد شد و در صورت بروز جنگ، آنها به دشمنان ما ملحق شده بر ضد ما خواهند جنگید و از سرزمین ما فرار خواهند کرد.»

مزد می‌دهم.» پس آن زن، کودک خود را به خانه برد و به شیر دادن و پرورش او پرداخت.<sup>10</sup> وقتی کودک بزرگتر شد، مادرش او را پیش دختر فرعون برد. دختر فرعون کودک را به فرزندی قبول کرد و او را موسی (یعنی «از آب گرفته شده») نامید.

### فرار موسی

<sup>11</sup>سالها گذشت و موسی بزرگ شد. روزی او به دیدن قوم خود یعنی عبرانی‌ها رفت. هنگامی که چشم بر کارهای سخت عبرانیها دوخته بود، یک مصری را دید که یکی از عبرانیها را می‌زند.<sup>12</sup> آنگاه به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی را ندید، مرد مصری را کشت و جسدش را زیر شنها پنهان نمود.

<sup>13</sup>روز بعد، باز موسی به دیدن همزادانش رفت. این بار دو نفر عبرانی را دید که با هم گلاویز شده‌اند. جلو رفت و به مردی که دیگری را می‌زد، گفت: «چرا برادر خود را می‌زنی؟»

<sup>14</sup>آن مرد گفت: «تو که هستی که بر ما داوری می‌کنی؟ آیا می‌خواهی مرا هم بکشی، همانطور که آن مصری را کشتی؟» وقتی موسی فهمید که کشته شدن آن مصری بدست او بر ملا شده، ترسید.

<sup>15</sup>هنگامی که خبر کشته شدن آن مصری به گوش فرعون رسید، دستور داد موسی را بگیرند و بکشند. اما موسی به سرزمین مدیان فرار کرد. روزی در آنجا سرچاهی نشسته بود.<sup>16</sup> هفت دختر پترون، کاهن مدیان آمدند تا از چاه، آب بکشند و آشخورها را پر کنند تا گلهٔ پدرشان را سیراب نمایند.<sup>17</sup> ولی چوپانان، دختران پترون را از سر چاه کنار زدند تا گله‌های خود را سیراب کنند. اما موسی جلو رفت و چوپانان را عقب راند و به دختران کمک کرد تا گوسفندانشان را آب دهند.

<sup>18</sup>هنگامی که دختران به خانه باز گشتند، پدرشان پرسید: «چطور شد که امروز اینقدر زود برگشتید؟»

<sup>19</sup>گفتند: «یک مرد مصری به ما کمک کرد و چوپانان را کنار زد و برایمان از چاه آب کشید و گله را سیراب کرد.»

<sup>19</sup>آنها جواب دادند: «ای پادشاه، زنان اسرائیلی مثل زنان مصری ضعیف نیستند؛ آنها پیش از رسیدن قابله وضع حمل می‌کنند.»

<sup>20</sup>خدا بر این قابله‌ها لطف نموده، خانه و خانوادهٔ ایشان را برکت داد، زیرا آنها ترس خدا را در دل داشتند. به این ترتیب تعداد بنی‌اسرائیل روزبروز زیادتر می‌شد تا بصورت قوم بزرگی درآمدند.<sup>22</sup> پس فرعون بار دیگر به ملت خود چنین دستور داد: «از این پس هر نوزاد پسر اسرائیلی را در رود نیل بیندازید؛ اما دختران را زنده نگهدارید.»

### تولد موسی

در آن زمان مردی از قبیلهٔ لای، با یکی از دختران قبیله خود ازدواج کرد. ثمرهٔ این ازدواج یک پسر بسیار زیبا بود. مادرش او را تا مدت سه ماه از دید مردم پنهان کرد.<sup>3</sup> اما این پردیوشی نمی‌توانست بیش از آن ادامه یابد. پس، از نی سیدی ساخت و آن را قیر اندود کرد تا آب داخل سبد نشود. سپس، پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت.<sup>4</sup> ولی خواهر آن کودک از دور مراقب بود تا ببیند چه بر سر او می‌آید.

<sup>5</sup>در همین هنگام دختر فرعون برای آب تنی به کنار رودخانه آمد. دو کنیز او هم در اطراف رودخانه به گشت پرداختند. دختر فرعون ناگهان چشمش به سبد افتاد؛ پس یکی از کنیزان را فرستاد تا آن سبد را از آب بگیرد.<sup>6</sup> هنگامی که سرپوش سبد را برداشت چشمش به کودکی گریان افتاد و دلش به حال او سوخت و گفت: «این بچه باید متعلق به عبرانی‌ها باشد.»

<sup>7</sup>همان وقت خواهر کودک نزد دختر فرعون رفت و پرسید: «آیا می‌خواهید بروم و یکی از زنان شیرده عبرانی را ببورم تا به این کودک شیر دهد؟»

<sup>8</sup>دختر فرعون گفت: «برو!» آن دختر به خانه شتافت و مادرش را آورد.<sup>9</sup> دختر فرعون به آن زن گفت: «این کودک را به خانه‌ات ببر و او را شیر بده و برای من بزرگش کن، و من برای این کار به تو

حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است ببرم، سرزمینی که اینک قبایل کنعانی، حیثی، اموری، فرزی، حوی و یبوسی در آن زندگی می‌کنند.<sup>9</sup> آری، ناله‌های بنی‌اسرائیل به گوش من رسیده است و ظلمی که مصری‌ها به ایشان می‌کنند، از نظر من پنهان نیست.<sup>10</sup> حال، تو را نزد فرعون می‌فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری.»

<sup>11</sup> موسی گفت: «خدایا، من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»  
<sup>12</sup> خدا فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد. این نشانه‌ای خواهد بود که من تو را فرستاده‌ام.»

<sup>13</sup> موسی عرض کرد: «اگر پیش بنی‌اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان، مرا برای نجات ایشان فرستاده است، و آنها از من بپرسند: "نام او چیست؟" به آنها چه جواب دهم؟»

<sup>14</sup> خدا فرمود: «هستم آنکه هستم! به ایشان بگو "هستم" مرا نزد شما فرستاده است.<sup>15</sup> بلی، به ایشان بگو: خداوند\* یعنی خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مرا پیش شما فرستاده است. این نام جاودانه من است و تمام نسلها مرا به این نام خواهند شناخت.»

<sup>16</sup> اسپس، خدا به موسی دستور داد: «برو و تمام رهبران اسرائیل را جمع کن و به ایشان بگو: خداوند، خدای اجداد شما ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و فرمود که رفتاری را که در مصر با شما می‌شود، دیده است و به یاری شما آمده است.<sup>17</sup> او وعده فرموده است که شما را از سختی‌هایی که در مصر می‌کشید، آزاد کند و به سرزمینی ببرد که در آن شیر و عسل جاری است، سرزمینی که اینک کنعانی‌ها، حیثی‌ها، اموری‌ها، فرزیه‌ها، حوی‌ها و یبوسی‌ها در آن زندگی می‌کنند.»

<sup>20</sup> پدرشان پرسید: «آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را با خود نیاوردید؟ بروید و او را دعوت کنید تا با ما غذا بخورد.»

<sup>21</sup> موسی دعوت او را قبول کرد و از آن پس در خانه آنها ماند. پترون هم دختر خود صفوره را به عقد موسی درآورد.<sup>22</sup> صفوره برای موسی پسری زایید و موسی که در آن دیار غریب بود، به همین مناسبت او را جرشون (یعنی «غریب») نامید.

<sup>24,23</sup> سالها گذشت و پادشاه مصر مرد. اما بنی‌اسرائیل همچنان در بردگی بسر می‌بردند و از ظلمی که به آنان می‌شد، می‌نالیدند و از خدا کمک می‌خواستند. خدا ناله ایشان را شنید و عهد خود را با اجدادشان یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب به یاد آورد.<sup>25</sup> پس خدا از روی لطف بر ایشان نظر کرد و تصمیم گرفت آنها را از اسارت و بردگی نجات دهد.

### موسی به پیامبری برگزیده می‌شود

روزی هنگامی که موسی مشغول چرانیدن گله پدر زن خود پترون، کاهن مدیان بود، گله را به آنسوی بیابان، به طرف کوه حوریب، معروف به کوه خدا راند.<sup>2</sup> ناگهان فرشته خداوند چون شعله آتش از میان بوته‌ای بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعلهور است، ولی نمی‌سوزد.<sup>3</sup> با خود گفت: «عجیب است! چرا بوته نمی‌سوزد؟» پس نزدیک رفت تا علتش را بفهمد.

<sup>4</sup> وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می‌شود، از میان بوته ندا داد: «موسی! موسی!»

موسی جواب داد: «بلی!»

<sup>5</sup> خدا فرمود: «پیش از این نزدیک نشو! کفشایت را از پای درآور، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدسی است.<sup>6</sup> من خدای اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم.» موسی روی خود را پوشاند، چون ترسید به خدا نگاه کند.

<sup>7</sup> خداوند فرمود: «من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله‌شان را برای رهایی از بردگی شنیدم.

<sup>8</sup> حال، آمده‌ام تا آنها را از چنگ مصری‌ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرزمین پهناور و

\* در زبان عبری کلمه «خداوند» شبیه کلمه «هستم» می‌باشد و احتمالاً از آن اخذ شده است.

است. 7 او گفت: «حالا دستت را دوباره داخل ردایت ببر!» وقتی موسی بار دیگر دستش را داخل ردایش برد و آن را بیرون آورد، دید که دستش دوباره صحیح و سالم است.

8 آنگاه خداوند به موسی فرمود: «اگر چنانچه مردم معجزه اول را باور نکردند، دومی را باور خواهند کرد. 9 اما اگر پس از این دو معجزه باز سخنان تو را قبول نکردند، آنگاه از آب رود نیل بردار و روی خشکی بریز. آب به خون تبدیل خواهد شد!»

10 موسی گفت: «خداوندا، من هرگز سخنور خوبی نبوده‌ام، نه در سابق و نه اکنون که با من سخن گفته‌ای، بلکه لکنت زبان دارم.»

11 خداوند فرمود: «کیست که زبان به انسان داده است؟ گنگ و کر و بینا و نابینا را چه کسی آفریده است؟ آیا نه من که خداوند هستم؟ 12 بنابراین، برو و من به تو قدرت بیان خواهم داد و هر آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت.»

13 اما موسی گفت: «خداوندا، تمنا می‌کنم کس دیگری را بجای من بفرست.»

14 پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «برادرت هارون سخنور خوبی است و اکنون می‌آید تا تو را ببیند و از دیدنت خوشحال خواهد شد. 15 آنچه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا از طرف تو بگوید. من به هر دو شما قدرت بیان خواهم بخشید و به شما خواهم گفت که چه باید کرد. 16 او در برابر مردم سخنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هر چه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. 17 این عصارا نیز همراه خود ببر تا با آن معجزاتی را که به تو نشان دادم ظاهر سازی.»

#### موسی به مصر باز می‌گردد

18 موسی نزد پدر زن خود پترون بازگشت و به او گفت: «می‌خواهم به مصر بروم و ببینم بستگانم زنده‌اند یا نه.»

پترون گفت: «برو و سلامت.»

19 پیش از آنکه موسی سرزمین مدیان را ترک کند، خداوند به او گفت: «به مصر برو، چون کسانی که

18 «آنگاه بزرگان اسرائیل سخن تو را خواهند پذیرفت. تو همراه آنان بحضور پادشاه مصر برو و به او بگو: "خداوند، خدای عبرانی‌ها، بر ما ظاهر شده و دستور داده است که به فاصله سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم."»

19 «ولی من می‌دانم که پادشاه مصر اجازه نخواهد داد که بروید، مگر اینکه زیر فشار قرار بگیرید. 20 پس من با قدرت و معجزات خود، مصر را به زانو در می‌آورم، تا فرعون ناچار شود شما را رها کند. 21 همچنین کاری می‌کنم که مصری‌ها برای شما احترام قایل شوند، بطوری که وقتی آن سرزمین را ترک می‌گویید، تیبیدست نخواهید رفت. 22 هر زن اسرائیلی از همسایه و از بانوی خود لباس و جواهرات خواهد خواست و با آن پسران و دختران خود را زینت خواهد داد. به این ترتیب شما مصریان را غارت خواهید نمود.»

#### خدا به موسی قدرت معجزه می‌بخشد

آنگاه موسی به خدا گفت: «اگر بنی‌اسرائیل 4 مرا نپذیرند و سخنان مرا باور نکنند و بگویند: "چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟" من به آنان چه جواب دهم؟»

2 خداوند از موسی پرسید: «در دستت چه داری؟»

جواب داد: «عصا.»

3 خداوند فرمود: «آن را روی زمین بینداز!» وقتی موسی عصا را بر زمین انداخت، ناگهان عصا به ماری تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد! 4 خداوند فرمود: «دستت را دراز کن و دمش را بگیر!» موسی دست خود را دراز کرد و دم مار را گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل شد!

5 آنگاه خداوند فرمود: «این کار را بکن تا سخنان تو را باور کنند و بدانند که خداوند، خدای اجدادشان ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است.» 6 سپس خداوند فرمود: «دستت را داخل ردایت ببر!» موسی دستش را داخل ردایش برد و همینکه آن را بیرون آورد، دید که دستش بر اثر جذام مثل برف سفید شده

می‌خواستند تو را بکشند، دیگر زنده نیستند.»<sup>20</sup> پس، موسی «عصای خدا» را در دست گرفت و زن و فرزندان خود را برداشت و آنان را بر الاغ سوار کرده، به مصر بازگشت.

<sup>21</sup> خداوند به او فرمود: «وقتی به مصر رسیدی، نزد فرعون برو و معجزاتی را که به تو نشان داده‌ام در حضور او ظاهر کن؛ ولی من قلب فرعون را سخت می‌سازم تا بنی‌اسرائیل را رها نکند.<sup>22</sup> بیه او بگو که خداوند می‌فرماید: "اسرائیل، پسر ارشد من است؛<sup>23</sup> بنابراین، به تو دستور می‌دهم بگذاری او از مصر خارج شود و مرا عبادت کند. اگر سرپیچی کنی، پسر ارشد تو را خواهم کشت."»

<sup>24</sup> پس موسی و خانواده‌اش بسوی مصر رهسپار شدند. در بین راه وقتی استراحت می‌کردند، خداوند بر او ظاهر شد و او را به مرگ تهدید کرد.<sup>25</sup> <sup>26</sup> پس صفوره یک سنگ تیز گرفت و پسرش را خخته کرد و پوست اضافی را جلو پای موسی انداخت و گفت: «بسیب خخته نکردن پسر تزدیک بود خودت را به کشتن دهی.» بنابراین، خدا از کشتن موسی چشم پوشید.

<sup>27</sup> آنگاه خداوند به هارون فرمود تا به پیشواز برادرش موسی به صحرا برود. پس هارون بسوی کوه حوریب که به «کوه خدا» معروف است، روانه شد. وقتی آن دو بهم رسیدند، یکدیگر را بوسیدند.<sup>28</sup> سپس، موسی برای هارون تعریف کرد که خداوند به او چه دستوراتی داده، و چه معجزاتی باید در حضور پادشاه مصر انجام دهد.

<sup>29</sup> سپس موسی و هارون به مصر بازگشتند و تمام بزرگان بنی‌اسرائیل را جمع کردند.<sup>30</sup> هارون هر چه را که خداوند به موسی فرموده بود، برای ایشان تعریف کرد و موسی نیز معجزات را به آنها نشان داد.<sup>31</sup> آنگاه قوم اسرائیل باور کردند که آنها فرستادگان خدا هستند، و هنگامی که شنیدند خداوند به مصیبت‌های ایشان توجه فرموده و می‌خواهد آنها را نجات دهد، رو به زمین نهاده خدا را عبادت کردند.

**موسی و هارون در دربار فرعون**

پس از دیدار با بزرگان قوم، موسی و هارون نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «ما از جانب خداوند، خدای اسرائیل پیامی برای تو آورده‌ایم. او می‌فرماید: "قوم مرا رها کن تا به صحرا بروند و مرا عبادت کنند."»

<sup>2</sup> فرعون گفت: «خداوند کیست که من به حرفهایش گوش بدهم و بنی‌اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی‌شناسم و بنی‌اسرائیل را نیز آزاد نمی‌کنم.»

<sup>3</sup> موسی و هارون گفتند: «خداوند عبرانیها ما را ملاقات کرده و به ما فرموده است که با پیمودن مسافت سه روز راه به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم و گر نه او ما را بوسیله بیماری یا جنگ خواهد کشت.»

<sup>4</sup> پادشاه مصر به موسی و هارون گفت: «چرا بنی‌اسرائیل را از کارشان باز می‌دارید؟ به دنبال کار خود بروید! حال که تعدادتان زیاد شده است، می‌خواهید دست از کار بکشید؟»

<sup>6</sup> در آن روز فرعون به ناظران و سرکارگران مصری خود چنین دستور داد: <sup>7</sup> «از این پس به اسرائیلی‌ها برای تهیه خشت، گاه ندهید؛ آنها خودشان باید گاه جمع کنند و تعداد خشتها نیز نباید کمتر شود. پیداست به اندازه کافی کار ندارند و گر نه فکر رفتن و قربانی کردن به سرشان نمی‌زد.<sup>9</sup> چنان از آنها کار بکشید که فرصتی برای گوش دادن به حرفهای بیبوهه نداشته باشند.»

<sup>10</sup> پس ناظران و سرکارگران به قوم اسرائیل گفتند: «به فرمان فرعون از این پس به شما برای تهیه خشت، گاه داده نخواهد شد.<sup>11</sup> خودتان بروید و از هر جا که می‌خواهید گاه جمع کنید و از آن خشت بسازید. مقدار خشتها نیز نباید از گذشته کمتر باشد.»

<sup>12</sup> پس، بنی‌اسرائیل در سراسر مصر پراکنده شدند تا گاه جمع کنند.<sup>13</sup> در این میان، ناظران مصری نیز بر آنها فشار می‌آوردند تا به همان اندازه سابق خشت تولید کنند.<sup>14</sup> و سرکارگران اسرائیلی را می‌زدند و می‌گفتند: «چرا کارتان را مثل گذشته انجام نمی‌دهید؟»

عهد بستم که سرزمین کنعان را که در آنجا غریب بودند، به ایشان ببخشم.<sup>5</sup> من ناله‌های بنی‌اسرائیل را که در مصر اسیر و برده‌اند، شنیدم و عهد خود را به یاد آوردم.<sup>6</sup> پس برو و به بنی‌اسرائیل بگو که من خداوند هستم و با قدرت عظیم خود معجزات بزرگی ظاهر خواهم کرد تا آنها را از اسارت و بردگی رهایی ببخشم.<sup>7</sup> آنها را قوم خود خواهم ساخت و خدای ایشان خواهم بود و آنها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آنها را از دست مصریان نجات دادم.<sup>8</sup> من که خداوند هستم، ایشان را به سرزمینی خواهم برد که وعده آن را به اجدادشان ابراهیم و اسحاق و یعقوب دادم و آن سرزمین را به ملکیت ایشان خواهم داد.»

<sup>9</sup> موسی آنچه را که خدا فرموده بود، تماماً برای قوم اسرائیل باز گفت، ولی ایشان که بسبب سختی کار جانشان به لب رسیده بود، به سخنان او اعتنا نکردند.<sup>10</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود:<sup>11</sup> «بیار دیگر نزد فرعون برو و به او بگو که باید قوم اسرائیل را رها کند تا از این سرزمین بروند.»

<sup>12</sup> موسی در جواب خداوند گفت: «وقتی قوم اسرائیل به گفته‌هایم اعتنا نمی‌کنند، چطور انتظار داشته باشم که پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟ من سخنور خوبی نیستم.»  
<sup>13</sup> خداوند به موسی و هارون امر فرمود که پیش بنی‌اسرائیل و پادشاه مصر بروند و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورند.

### شجره نامه موسی و هارون

<sup>14</sup> رثوبین، پسر ارشد یعقوب چهار پسر داشت به نامهای حنوک، فلو، حصرون و کرمی. از هر یک از این افراد، طایفه‌ای بوجود آمد.<sup>15</sup> شمعون شش پسر داشت به نامهای یموئیل، یامین، اوحد، یاکین، صوحر و شانول. (مادر شانول کنعانی بود.) از هر یک از این افراد نیز طایفه‌ای بوجود آمد.

<sup>16</sup> لاوی سه پسر داشت که بترتیب سن عبارت بودند از: جرشون، قهات و مراری. (لاوی صد و سی و هفت سال عمر کرد.)<sup>17</sup> جرشون دو پسر داشت به

<sup>15</sup> سرکارگران اسرائیلی نزد فرعون رفتند و شکایت کرده، گفتند: «چرا با ما اینچنین رفتار می‌شود؟<sup>16</sup> ناظران به ما گاه نمی‌دهند و انتظار دارند به اندازه گذشته خشت تولید کنیم! آنها بی‌سبب ما را می‌زنند، در حالیکه ما تقصیری نداریم، بلکه خوششان مقصرند.»

<sup>17</sup> فرعون گفت: «شما به اندازه کافی کار ندارید و گر نه نمی‌گفتید: "اجازه بده برویم و برای خداوند قربانی کنیم."»<sup>18</sup> حال به سر کارتان بازگردید، همانطور که دستور داده‌ام گاه به شما داده نخواهد شد و به اندازه گذشته باید خشت تحویل بدهید.»

<sup>19</sup> سرکارگران اسرائیلی هنگامی که سخنان فرعون را شنیدند، فهمیدند در وضع بدی گرفتار شده‌اند.<sup>20</sup> وقتی آنها از قصر فرعون بیرون می‌آمدند، به موسی و هارون که بیرون قصر منتظر ایستاده بودند، برخوردند.<sup>21</sup> پس به ایشان گفتند: «خداوند ما را از شما بگیرد که همه ما را از نظر فرعون و درباریان‌ش انداختید و بهانه‌ای به دست ایشان دادید تا ما را بکشند.»

### شکایت موسی و جواب خدا

<sup>22</sup> پس، موسی نزد خداوند آمد و گفت: «خداوند، چرا قوم خود را با سختیها مواجه می‌کنی؟ آیا برای همین مرا فرستادی؟<sup>23</sup> از وقتی که پیغام تو را به فرعون رسانده‌ام، بر این قوم ظلم می‌کنی و تو هم به داد ایشان نمی‌رسی.»

خداوند به موسی فرمود: «اکنون خواهی دید که با فرعون چه می‌کنم! من او را چنان در فشار می‌گذارم که نه فقط قوم مرا رها کند، بلکه ایشان را بزور از مصر بیرون براند.

<sup>32</sup> «من همان خداوندی هستم که بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را با نام خداوند\* به آنان نشناساندم.<sup>4</sup> من با آنها

\* نگاه کنید به 3: 14, 15 برخی ترجمه‌های کتاب مقدس واژه عبری را که در این ترجمه «هستم» و یا «خداوند» ترجمه شده به همان صورت عبری یعنی «یهوه» نوشته اند.

فرعون باز گوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رها کند.<sup>3</sup> ولی بدان که من قلب فرعون را سخت می‌سازم، بطوری که با وجود معجزات زیادی که در مصر ظاهر می‌کنم، او باز به سخنانتان گوش نخواهد داد. اما من با ضربه‌ای مهلک مصر را به زانو درخواهم آورد و قوم خود بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون خواهم آورد.<sup>5</sup> وقتی قدرت خود را به مصری‌ها نشان دادم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، آنگاه مصری‌ها خواهند فهمید که من خداوند هستم.»

کپس موسی و هارون آنچه را که خداوند فرموده بود، انجام دادند.<sup>7</sup> زمانی که آنها پیش پادشاه مصر رفتند، موسی هشتاد سال داشت و برادرش هارون هشتاد و سه سال.

### عصای هارون

<sup>8</sup>خداوند به موسی و هارون فرمود: «این بار پادشاه مصر از شما معجزه‌ای خواهد خواست، پس هارون عصای خود را در حضور فرعون به زمین اندازد و عصا، مار خواهد شد.»

<sup>10</sup>موسی و هارون باز پیش فرعون رفتند و همانطور که خداوند فرموده بود، هارون عصای خود را پیش پادشاه و درباریان او بر زمین انداخت و عصا مار شد.<sup>11</sup> اما فرعون حکیمان و جادوگران مصری را احضار کرد و آنها نیز به کمک افسونهای خود همین عمل را انجام دادند.<sup>12</sup> آنها عصاهای خود را به زمین انداختند و عصاهایشان به مار تبدیل شد! اما مار هارون، همه مارهای جادوگران را بلعد.<sup>13</sup> با وجود این معجزه، دل پادشاه مصر همچنان سخت ماند و همانطور که خداوند فرموده بود، به سخنان موسی و هارون اعتنا نیکرد.

### بلای خون

<sup>14</sup>خداوند به موسی فرمود: «دل فرعون همچنان سخت است و هنوز هم حاضر نیست قوم مرا رها کند.<sup>15</sup> فردا صبح عسایی را که به مار تبدیل شده بود به دست بگیر و کنار رودخانه برو و در آنجا منتظر فرعون باش.<sup>16</sup> آنوقت به او بگو: خداوند، خدای عبرانی‌ها مرا نزد تو فرستاده است که بگویم

نامه‌های لینی و شمعی. از هر یک از این افراد خاندانی بوجود آمد.<sup>18</sup> قهات چهار پسر داشت به نامهای عرام، یصهار، حبرون و عزیئیل. (قهات صد و سی و سه سال عمر کرد).<sup>19</sup> مراری دو پسر داشت به نامهای محلی و موشی. همه کسانی که در بالا بترتیب سن نامشان آورده شد، طایفه‌های لاوی را تشکیل می‌دهند.

<sup>20</sup>عرام با عمه خود یوکابد ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد به نامهای هارون و موسی. (عرام صد و سی و هفت سال عمر کرد).<sup>21</sup> یصهار سه پسر داشت به نامهای قورح، نافع و زکری.<sup>22</sup> عزیئیل سه پسر داشت به نامهای میشائیل، ایلسافان و ستری.

<sup>23</sup>هارون با الیشابح دختر عمیناداب و خواهر نحشون ازدواج کرد. فرزندان هارون عبارت بودند از: ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار.<sup>24</sup> قورح سه پسر داشت به نامهای اسیر، القانه و ایلساف. این افراد سران خاندانهای طایفه قورح هستند.<sup>25</sup> العازار پسر هارون با یکی از دختران فوتیئیل ازدواج کرد و صاحب پسری به نام فینحاس شد.

اینها بودند سران خاندانها و طایفه‌های لاوی.<sup>26</sup><sup>27</sup> هارون و موسی که نامهایشان در بالا ذکر شد، همان هارون و موسی هستند که خداوند به ایشان فرمود تا تمام بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون ببرند و ایشان نزد فرعون رفتند تا از او بخواهند قوم اسرائیل را رها کند.

### دستور خداوند به موسی و هارون

<sup>28</sup><sup>29</sup>وقتی خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت، به او فرمود: «من خداوند هستم. پیغام مرا به فرعون برسان.»

<sup>30</sup>اما موسی به خداوند گفت: «من سخنور خوبی نیستم؛ چگونه انتظار داشته باشم پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟»

خداوند به موسی فرمود: «تو فرستاده من نزد فرعون هستی و برادرت هارون سخنگوی توست.<sup>2</sup> هر چه به تو می‌گویم به هارون بگو تا آن را به

که حتی تغارهای خمیر و تئورهای نانوائی را پر خواهند ساخت و از سر و رویتان بالا خواهند رفت.»

سپس خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را بسوی رودخانه‌ها، چشمه‌ها و حوضها دراز کند تا قورباغه‌ها بیرون بیایند و همه جا را پر سازند.»

هارون چنین کرد و مصر از قورباغه پر شد. ولی جادوگران مصری هم با جادوی خود، همین کار را کردند و قورباغه‌های بسیار زیادی پدید آوردند.

پس فرعون، موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «از خداوند درخواست کنید این قورباغه‌ها را از ما دور کند و من قول می‌دهم بنی‌اسرائیل را رها کنم تا بروند و برای خداوند قربانی کنند.»

موسی در جواب فرعون گفت: «زمانی را معین کن تا برای تو و درباریان و قومت دعا کنم و تمام قورباغه‌ها بجز آنهایی که در رود نیل هستند نابود شوند.»

فرعون گفت: «فردا.»

موسی جواب داد: «این کار را خواهم کرد تا تو بدانی که مثل خداوند ما خدایی نیست. تمام قورباغه‌ها از بین خواهند رفت، بجز آنهایی که در رود نیل هستند.»

موسی و هارون از دربار فرعون بیرون آمدند و موسی از خداوند خواهش کرد تا قورباغه‌ها را از بین ببرد. خداوند هم دعای موسی را اجابت فرمود و تمام قورباغه‌ها در سراسر مصر مردند. مردم آنها را جمع کرده، روی هم انباشتند، آنچنانکه بوی تعفن همه جا را فرا گرفت. اما وقتی قورباغه‌ها از بین رفتند، فرعون باز هم دل خود را سخت کرد و همانطور که خداوند فرموده بود راضی نشد قوم اسرائیل را رها کند.

### پلای پشه

آنگاه خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را به زمین بزند تا سراسر مصر از پشه پر شود.» موسی و هارون همانطور که خداوند به ایشان فرموده بود عمل کردند. وقتی

قوم مرا رها کنی تا به صحرا بروند و او را عبادت کنند. تا بحال از دستور خدا اطاعت نکرده‌ای، ولی اکنون کاری می‌کند که بدانی او خداوند است. من به دستور او، با ضربیه عصای خود، آب رود نیل را تبدیل به خون می‌کنم. تمام ماهیها خواهند مرد و آب خواهد گندید، بطوری که دیگر نتوانید از آب رودخانه جرعه‌ای بنوشید.

سپس به هارون بگو که عصای خود را بسوی تمام رودخانه‌ها، چشمه‌ها، جویها و حوضها دراز کند تا آب آنها به خون تبدیل شود. حتی آنهایی که در ظرفها و کوزه‌های خانه‌هاست به خون تبدیل خواهد شد.»

موسی و هارون همانطور که خداوند فرموده بود، عمل کردند. هارون در حضور پادشاه مصر و همراهان او، با عصای خود ضربیه‌ای به رود نیل زد و آب تبدیل به خون شد. تمام ماهیها مردند و آب گندید، و از آن پس مردم مصر نتوانستند از آب رود نیل بنوشند. در سراسر مصر بجای آب، خون بود. ولی جادوگران مصری هم با افسون خود نتوانستند آب را به خون تبدیل کنند. پس دل فرعون همچنان سخت ماند و همانطور که خداوند فرموده بود، به گفته‌های موسی و هارون اعتنایی نکرد. او بدون اینکه تحت تأثیر این معجزه قرار گیرد، به کاخ خود بازگشت. از آن پس مصری‌ها در کناره رود نیل چاه می‌کنند تا آب برای نوشیدن پیدا کنند، چون در رود بجای آب، خون جاری بود.

از این واقعه یک هفته گذشت.

### پلای قورباغه

خداوند به موسی فرمود: «پیش فرعون برگرد و به او بگو که خداوند چنین می‌فرماید: بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند؛ و گر نه سرزمینت را پر از قورباغه خواهم نمود. رود نیل بقدری از قورباغه پر خواهد شد که قورباغه‌ها از آن بیرون آمده، به کاخ تو هجوم خواهند آورد و به خوابگاه و بسترت و نیز خانه‌های درباریان و تمام قوم تو رخنه خواهند کرد، بطوری



<sup>29</sup>موسی گفت: «وقتی از اینجا خارج شوم، نزد خداوند دعا خواهم کرد و فردا این بلا از تو و درباریان و مردم مصر دور خواهد شد. اما مواظب باش بار دیگر ما را فریب ندهی، بلکه بگذاری قوم من برود و برای خداوند قربانی تقدیم کند.»

<sup>30</sup>پس موسی از حضور فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. <sup>31</sup>خداوند دعای موسی را اجابت فرمود و تمام مگسها را دور کرد، بطوری که حتی یک مگس هم باقی نماند. <sup>32</sup>ولی این بار نیز دل فرعون نرم نشد و اجازه نداد قوم اسرائیل از مصر بیرون بروند.

### بلاى طاعون

9 آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون باز گرد و به او بگو که خداوند، خدای عبرانی‌ها می‌فرماید: قوم مرا را کن تا بروند و مرا عبادت کنند، <sup>2</sup>و گر نه تمام گله‌های اسب، الاغ، شتر، گاو و گوسفند شما را به مرض کشنده طاعون دچار می‌کنم. <sup>4</sup>من بین گله‌های مصریان و گله‌های اسرائیلیان فرق خواهم گذاشت، بطوری که به گله‌های اسرائیلیان هیچ آسیبی نخواهد رسید. <sup>5</sup>من این بلا را فردا بر شما نازل خواهم کرد.»

<sup>6</sup>روز بعد، خداوند همانطور که فرموده بود، عمل کرد. تمام گله‌های مصریان مردند، ولی از چارپایان بنی‌اسرائیل حتی یکی هم تلف نشد. <sup>7</sup>پس فرعون مأموری فرستاد تا تحقیق کند که آیا راست است که از چارپایان بنی‌اسرائیل هیچ کدام نمرده‌اند. با اینحال وقتی فهمید موضوع حقیقت دارد باز دلش نرم نشد و قوم خدا را رها نساخت.

### بلاى دمل

<sup>8</sup>پس خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشتهای خود را از خاکستر کوره پر کنید و موسی آن خاکستر را پیش فرعون به هوا بپاشد. <sup>9</sup>آنگاه آن خاکستر مثل غبار، سراسر خاک مصر را خواهد پوشانید و بر بدن انسان و حیوان دملهای دردناک ایجاد خواهد کرد.»

هارون عصای خود را به زمین زد انبوه پشه سراسر خاک مصر را فرا گرفت و پشه‌ها بر مردم و حیوانات هجوم بردند. <sup>18</sup>جادوگران مصر هم سعی کردند همین کار را بکنند، ولی این بار موفق نشدند. <sup>19</sup>پس به فرعون گفتند: «دست خدا در این کار است.» ولی همانطور که خداوند فرموده بود، دل فرعون باز نرم نشد و به موسی و هارون اعتنایی نکرد.

### بلاى مگس

<sup>20</sup>پس خداوند به موسی فرمود: «صبح زود برخیز و به کنار رودخانه برو و منتظر فرعون باش. وقتی او به آنجا آید به او بگو که خداوند می‌فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، <sup>21</sup>و گر نه خانه تو و درباریان و تمام مردم مصر را از مگس پر می‌کنم و زمین از مگس پوشیده خواهد شد. <sup>22</sup>اما در سرزمین جوشن که محل سکونت بنی‌اسرائیل است، مگسی نخواهد بود تا بدانی که من خداوند این سرزمین هستم <sup>23</sup>و بین قوم تو و قوم خود فرق می‌گذارم. این معجزه فردا ظاهر خواهد شد.»

<sup>24</sup>خداوند بطوری که فرموده بود، قصر فرعون و خانه‌های درباریان را پر از مگس کرد و در سراسر خاک مصر ویرانی به بار آمد. <sup>25</sup>پس فرعون، موسی و هارون را احضار کرد و به آنها گفت: «بسیار خوب، به شما اجازه می‌دهم که برای خدای خود قربانی کنید، ولی از مصر بیرون نروید.»

<sup>26</sup>موسی جواب داد: «ما نمی‌توانیم در برابر چشمان مصریان حیواناتی که آنها از کشتنتان کراهت دارند، برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم؛ چون ممکن است ما را سنگسار کنند. <sup>27</sup>ما باید به مسافت سه روز راه، از مصر دور شویم و طبق دستور خداوند، در صحرا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم.»

<sup>28</sup>فرعون گفت: «من به شما اجازه می‌دهم تا به صحرا بروید و برای خداوند، خدای خود قربانی تقدیم کنید؛ ولی زیاد دور نشوید. حال، برای من دعا کنید.»

<sup>23</sup>پس موسی عصای خود را بسوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاد و صاعقه بر زمین فرود آورد. <sup>24</sup>در تمام تاریخ مصر کسی چنین تگرگ و صاعقه وحشتناکی ندیده بود. <sup>25</sup>در سراسر مصر، تگرگ هر چه را که در صحرا بود زد، انسان و حیوان را کشت، نباتات را از بین برد و درختان را در هم شکست. <sup>26</sup>تنها جایی که از بلای تگرگ در امان ماند، سرزمین جوشن بود که بنی اسرائیل در آن زندگی می‌کردند.

<sup>27</sup>پس فرعون، موسی و هارون را به حضور خواست و به ایشان گفت: «من به گناه خود معترفم. حق به جانب خداوند است. من و قومم مقصریم. <sup>28</sup>حال از خداوند درخواست کنید تا رعد و تگرگ تمام شود و من هم بی‌درنگ اجازه خواهم داد شما از مصر بیرون بروید.»

<sup>29</sup>موسی گفت: «بسیار خوب، بمحض اینکه از شهر خارج شوم دستهای خود را بسوی خداوند دراز خواهم کرد تا رعد و تگرگ تمام شود تا بدانکه جهان از آن خداوند است. <sup>30</sup>ولی می‌دانم که تو و افرادت باز هم از خداوند اطاعت نخواهید کرد.» <sup>31</sup>(آن سال تگرگ تمام محصولات کتان و جو را از میان برد، چون ساقه جو خوشه کرده و کتان شکوفه داده بود، <sup>32</sup>ولی گندم از بین نرفت، زیرا هنوز جوانه زده بود.)

<sup>33</sup>موسی قصر فرعون را ترک کرد و از شهر بیرون رفت و دستهایش را بسوی خداوند بلند کرد و رعد و تگرگ قطع شد و باران بند آمد. <sup>34</sup>ولی وقتی فرعون و درباریان او این را دیدند، باز گناه ورزیدند. آنها به سرسختی خود ادامه دادند و همانطور که خداوند توسط موسی فرموده بود، این بار هم بنی اسرائیل را رها نمودند.

### بلای ملخ

آنگاه خداوند به موسی فرمود: «ای موسی **10** نزد فرعون باز گرد. من قلب او و درباریانش را سخت کرده‌ام تا این معجزات را در میان آنها ظاهر سازم،<sup>2</sup> و تو بتوانی این معجزات را

<sup>10</sup>پس آنها خاکستر را برداشتند و به حضور فرعون ایستادند. موسی خاکستر را به هوا پاشید و روی بدن مصری‌ها و حیواناتشان دملهای دردناک درآمد، <sup>11</sup>چنانکه جادوگران هم نتوانستند در حضور موسی بایستند، زیرا آنها نیز به این دملها مبتلا شده بودند. <sup>12</sup>اما خداوند همانطور که قبلاً به موسی فرموده بود، دل فرعون را سخت کرد و او به سخنان موسی و هارون اعتنا ننمود.

### بلای تگرگ

<sup>13</sup>آنگاه خداوند به موسی فرمود: «صبح زود برخیز و در برابر فرعون بایست و بگو که خداوند، خدای عبرانی‌ها می‌فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند،<sup>14</sup> و گر نه این بار چنان بلایی بر سر تو و درباریان و قومت خواهم آورد تا بدانید در تمامی جهان خدایی مانند من نیست. <sup>15</sup>من می‌توانستم تو و قومت را با بلاهایی که نازل کردم نابود کنم. <sup>16</sup>ولی این کار را نکردم، زیرا می‌خواستم قدرت خود را به تو نشان دهم تا نام من در میان تمامی مردم جهان شناخته شود. <sup>17</sup>آیا هنوز هم سرسختی می‌کنی و نمی‌خواهی قوم مرا رها سازی؟ <sup>18</sup>بدان که فردا در همین وقت چنان تگرگی از آسمان می‌بارم که در تاریخ مصر سابقه نداشته است. <sup>19</sup>پس دستور بده تمام حیوانات و آنچه را که در صحرا داری جمع کنند و به خانه‌ها بیاورند، پیش از آن که تگرگ تمام حیوانات و اشخاصی را که در صحرا مانده‌اند از بین ببرد.»

<sup>20</sup>بعضی از درباریان فرعون از این اخطار خداوند ترسیدند و چارپایان و نوکران خود را به خانه آوردند. <sup>21</sup>ولی دیگران به کلام خداوند اعتنا نکردند و حیوانات و نوکران خود را همچنان در صحرا و گذاشتند.

<sup>22</sup>آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دستت را بطرف آسمان دراز کن تا بر تمامی مصر تگرگ بیبارد، بر حیوانات و گیاهان و بر تمامی مردمی که در آن زندگی می‌کنند.»

<sup>13</sup>وقتی موسی عصای خود را بلند کرد، خداوند یک روز و یک شب تمام، باد شرقی را وزانید و چون صبح شد باد انبوهی از ملخ را با خود آورده بود. <sup>14</sup>ملخها سراسر خاک مصر را پوشانیدند. چنین آفت ملخی را مصر نه دیده و نه خواهد دید. <sup>15</sup>شدت هجوم ملخها بحدی زیاد بود که همه جا یکباره تاریک شد. ملخها تمام گیاهان و میوههایی را که از بالای تگرگ باقی مانده بود، خوردند بطوری که در سراسر خاک مصر درخت و گیاه سبزی به جای نماند.

<sup>16</sup>فرعون با شتاب موسی و هارون را خواست و به ایشان گفت: «من به خداوند، خدای شما و خود شما گناه کرده‌ام. <sup>17</sup>این بار هم مرا ببخشید و از خداوند، خدای خود درخواست کنید تا این بلا را از من دور کند.»

<sup>18</sup>آنگاه موسی از حضور فرعون بیرون رفت و از خداوند خواست تا ملخها را دور کند. <sup>19</sup>خداوند هم از طرف مغرب، بادی شدید وزانید و وزش باد تمام ملخها را به دریای سرخ ریخت آنچنانکه در تمام مصر حتی یک ملخ هم باقی نماند. <sup>20</sup>ولی باز خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی اسرائیل را رها نساخت.

### بلای تاریکی

<sup>21</sup>سپس خداوند به موسی فرمود: «دستهای خود را بسوی آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی مصر را فرا گیرد.» <sup>22</sup>موسی چنین کرد و تاریکی غلیظی به مدت سه روز مصر را فرا گرفت، <sup>23</sup>آنچنانکه چشم چشم را نمی‌دید و هیچ کس قادر نبود از جای خود تکان بخورد. اما در منطقه مسکونی اسرائیلی‌ها همه جا همچنان روشن ماند.

<sup>24</sup>آنگاه فرعون بار دیگر موسی را احضار کرد و گفت: «بروید و خداوند را عبادت کنید. فرزندانان را نیز ببرید، ولی گله‌ها و رمه‌های شما باید در مصر بماند.»

<sup>25</sup>اما موسی گفت: «ما گله‌ها و رمه‌ها را باید همراه خود ببریم تا برای خداوند، خدایمان قربانی کنیم.

که من در مصر انجام داده‌ام برای فرزندان و نوه‌های خود تعریف کنی تا همه شما بدانید که من خداوند هستم.»

<sup>3</sup>پس موسی و هارون باز نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «خداوند، خدای عبرانی‌ها می‌فرماید: تا کی می‌خواهی از فرمان من سرپیچی کنی؟ بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند. <sup>4</sup>اگر آنها را رها نکنی، فردا سراسر مصر را با ملخ می‌پوشانم بطوری که زمین زیر پایتان را نتوانید ببینید. ملخها تمام گیاهانی را که از بالای تگرگ به جای مانده است، می‌خورند و از بین می‌برند. <sup>6</sup>قصر تو و خانه‌های درباریان تو و همه اهالی مصر پر از ملخ می‌شود. چنین بلایی در سرزمین مصر بی‌سابقه خواهد بود.» سپس موسی روی برگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.

<sup>7</sup>درباریان نزد پادشاه آمده، گفتند: «تا به کی باید این مرد ما را دچار مصیبت کند؟ مگر نمی‌دانی که مصر به چه ویرانه‌ای تبدیل شده است؟ بگذار این مردم بروند و خداوند، خدای خود را عبادت کنند.» <sup>8</sup>پس درباریان، موسی و هارون را نزد فرعون برگرداندند و فرعون به ایشان گفت: «بروید و خداوند، خدای خود را عبادت کنید، ولی باید به من بگویید که چه کسانی می‌خواهند برای عبادت بروند.»

<sup>9</sup>موسی جواب داد: «همه ما با دختران و پسران، جوانان و پیران، گله‌ها و رمه‌های خود می‌رویم، زیرا همگی باید در این جشن مقدس شرکت کنیم.» <sup>10</sup>فرعون گفت: «به خداوند قسم هرگز اجازه نمی‌دهم که زنها و بچه‌ها را با خود ببرید، چون می‌دانم نیرنگی در کارتان است. <sup>11</sup>فقط شما مردها بروید و خداوند را عبادت کنید، زیرا از اول هم خواست شما همین بود.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

<sup>12</sup>سپس خداوند به موسی فرمود: «دستت را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخها هجوم بیاورند و همه گیاهانی را که پس از بلای تگرگ به جای مانده است، بخورند و از بین ببرند.»

<sup>9</sup> خداوند به موسی فرموده بود: «فرعون به حرفهای تو اعتنا نخواهد کرد و این به من فرصتی خواهد داد تا معجزات بیشتری در سرزمین مصر انجام دهم.»  
<sup>10</sup> با اینکه موسی و هارون در حضور فرعون آن همه معجزه انجام دادند، اما او بنی اسرائیل را رها نساخت تا از مصر خارج شوند، زیرا خداوند دل فرعون را سخت ساخته بود.

### عید پسخ

اوند در مصر به موسی و هارون فرمود:

## 12

«از این پس باید این ماه برای شما اولین و مهمترین ماه سال باشد. <sup>1</sup>پس به تمام قوم اسرائیل بگویند که هر سال در روز دهم همین ماه، هر خانواده‌ای از ایشان یک بره تهیه کند. <sup>2</sup>اگر تعداد افراد خانواده‌ای کم باشد می‌تواند با خانواده کوچکی در همسایگی خود شریک شود، یعنی هر خانواده به تعداد افرادی که همان مقداری که خوراکش می‌باشد، سهم قیمت بره را بپردازد. <sup>3</sup>این حیوان، خواه گوسفند و خواه بز، باید نر و یک ساله و بی‌عیب باشد.

<sup>6</sup> «عصر روز چهاردهم ماه، همه قوم اسرائیل این بره‌ها را قربانی کنند <sup>7</sup> و خون آنها را روی تیرهای عمودی دو طرف در و سر در خانه‌هایشان که در آن گوشت بره را می‌خورند، بپاشند. <sup>8</sup>در همان شب، گوشت را بریان کنند و با نان فطیر (نان بدون خمیرمایه) و سبزیهای تلخ بخورند. <sup>9</sup>گوشت را نباید خام یا آبپز بخورند، بلکه همه را بریان کنند حتی کله و پاچه و دل و جگر آن را. <sup>10</sup>تمام گوشت باید تا صبح خورده شود، و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را بسوزانند.

<sup>11</sup> «قبل از خوردن بره، کفش به پا کنید، چوبدستی به دست بگیرید و خود را برای سفر آماده کنید، و بره را با عجله بخورید. این آیین، پسخ\* خداوند خوانده خواهد شد. <sup>12</sup>چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران ارشد

<sup>26</sup> از گله خود حتی یک حیوان را هم بر جای نخواهم گذاشت، زیرا تا به قربانگاه نرسیم معلوم نخواهد شد خداوند چه حیوانی برای قربانی می‌خواهد.»

<sup>27</sup> خداوند دل فرعون را سخت کرد و این بار هم آنها را رها نساخت. <sup>28</sup> فرعون به موسی گفت: «از حضور من برو و دیگر برنگرد. اگر بار دیگر با من روبرو شوی بدان که کشته خواهی شد.»

<sup>29</sup> موسی جواب داد: «همانطور که گفتم، دیگر مرا نخواهی دید.»

### موسی مرگ پسران ارشد را اعلان می‌کند

آنگاه خداوند به موسی فرمود: «یک بلای

## 11

دیگر بر پادشاه مصر و قومش نازل می‌کنم تا شما را رها سازد. این بار او خود از شما خواهد خواست تا مصر را ترک گویند. <sup>2</sup>به تمام مردان و زنان قوم اسرائیل بگو که پیش از رفتن باید از همسایگان مصری خود طلا و نقره بخواهند.»  
<sup>3</sup> (خداوند قوم اسرائیل را در نظر مصری‌ها محترم ساخته بود و درباریان و تمام مردم مصر موسی را مردی بزرگ می‌دانستند.)

<sup>4</sup> پس موسی به فرعون گفت: «خداوند می‌فرماید: حدود نیمه شب از میان مصر عبور خواهم کرد.

<sup>5</sup> همه پسران ارشد خانواده‌های مصری خواهند مرد از پسر ارشد فرعون که جانشین اوست گرفته، تا پسر ارشد کنیزی که کارش دستاس کردن گندم است. حتی تمام نخست زاده‌های چارپایان مصر نیز نابود خواهند شد. <sup>6</sup>آنچنان شیونی در سراسر مصر خواهد بود که نظیر آن تا بحال شنیده نشده و نخواهد شد. <sup>7</sup>اما به قوم اسرائیل و حیواناتشان حتی یک

سگ هم پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهی دانست که خداوند میان قوم اسرائیل و قوم تو تفاوت قایل است.

<sup>8</sup> تمام درباریان تو پیش من به زانو افتاده، التماس خواهند کرد تا هر چه زودتر بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرم. آنگاه من مصر را ترک خواهم گفتم.» سپس موسی با عصبانیت از کاخ فرعون بیرون رفت.

\* «پسخ» به معنی «گذشتن و عبور کردن» است.

خون را روی تیرهای دو طرف در و سر در خانه‌هایتان ببیند از آنجا می‌گذرد و به «هلاک کننده» اجازه نمی‌دهد که وارد خانه‌هایتان شده، شما را بکشد.<sup>24</sup> برگزاری این مراسم برای شما و فرزندان‌تان یک قانون دایمی خواهد بود.<sup>25</sup> وقتی به آن سرزمینی که خداوند وعده آن را به شما داده، وارد شدید، عید پسح را جشن بگیرید.<sup>26</sup> هرگاه فرزندان‌تان مناسبت این جشن را از شما بپرسند،<sup>27</sup> بگویید: عید پسح را برای خداوند بمناسبت آن شبی جشن می‌گیریم که او از مصر عبور کرده، مصری‌ها را کشت، ولی وقتی به خانه‌های ما اسرائیلی‌ها رسید از آنها گذشت و به ما آسیبی نرساند.»

قوم اسرائیل روی بر خاک نهاده، خداوند را سجده نمودند.<sup>28</sup> سپس همانطور که خداوند به موسی و هارون دستور داده بود، عمل کردند.

### مرگ پسران ارشد

<sup>29</sup>نیمه شب، خداوند تمام پسران ارشد مصر را کشت، از پسر ارشد فرعون که جانشین او بود گرفته تا پسر ارشد غلامی که در سیامچال زندانی بود. او حتی تمام نخست‌زاده‌های حیوانات ایشان را نیز از بین برد.<sup>30</sup> در آن شب فرعون و درباریان و تمام اهالی مصر از خواب بیدار شدند و ناله سر دادند، بطوری که صدای شیون آنها در سراسر مصر پیچید، زیرا خانه‌ای نبود که در آن کسی نمرده باشد.

<sup>31</sup>فرعون در همان شب موسی و هارون را فراخواند و به ایشان گفت: «هر چه زودتر از سرزمین مصر بیرون بروید و بنی‌اسرائیل را هم با خود ببرید. بروید و همانطور که خواستید خداوند را عبادت کنید.<sup>32</sup> گله‌ها و رمه‌های خود را هم ببرید. ولی پیش از اینکه بروید برای من دعا کنید.»<sup>33</sup> اهالی مصر نیز به قوم اسرائیل اصرار می‌کردند تا هر چه زودتر از مصر بیرون بروند. آنها به بنی‌اسرائیل می‌گفتند: تا همه ما را به کشتن نداده‌اید از این جا بیرون بروید.»

مصریان و همه نخست‌زاده‌های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آنها را مجازات خواهم کرد.<sup>13</sup> خونی که شما روی تیرهای در خانه‌های خود می‌پاشید، نشانه‌ای بر خانه‌هایتان خواهد بود. من وقتی خون را ببینم از شما می‌گذرم و فقط مصریان را هلاک می‌کنم.

<sup>14</sup>«هر سال به یاد بود این واقعه برای خداوند جشن بگیرید. این آیینی ابدی برای تمام نسل‌های آینده خواهد بود.<sup>15</sup> در این جشن که هفت روز طول می‌کشد باید فقط نان فطیر بخورید. در روز اول، خمیرمایه را از خانه خود بیرون ببرید، زیرا اگر کسی در مدت این هفت روز نان خمیرمایه‌دار بخورد از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد.<sup>16</sup> در روز اول و هفتم این جشن، باید تمام قوم بطور دسته جمعی خدا را عبادت کنند. در این دو روز بجز تهیه خوراک کار دیگری نکنید.

<sup>17</sup>«این عید که همراه نان فطیر جشن گرفته می‌شود، به شما یادآوری خواهد کرد که من در چنین روزی شما را از مصر بیرون آوردم. پس برگزاری این جشن بر شما و نسل‌های آینده شما تا به ابد واجب خواهد بود.<sup>18</sup> از غروب روز چهاردهم تا غروب روز بیست و یکم این ماه باید نان بدون خمیرمایه بخورید.<sup>19</sup> در این هفت روز نباید اثری از خمیرمایه در خانه‌های شما باشد. در این مدت اگر کسی نان خمیرمایه‌دار بخورد، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود. رعایت این قوانین حتی برای غریبه‌هایی که در میان شما ساکن هستند نیز واجب خواهد بود.<sup>20</sup> باز تأکید می‌کنم که در این هفت روز نان خمیرمایه‌دار نخورید. فقط نان فطیر بخورید.»

<sup>21</sup>آنگاه موسی، بزرگان قوم را نزد خود خواند و به ایشان گفت: «بروید و بره‌هایی برای خانواده‌هایتان بگیرید و برای عید پسح آنها را قربانی کنید.<sup>22</sup> خون بره را در یک طشت بریزید و بعد با گیاه زوفا خون را روی تیرهای دو طرف در و سر در خانه‌هایتان بپاشید. هیچ کدام از شما نباید در آن شب از خانه بیرون رود.<sup>23</sup> آن شب خداوند از سرزمین مصر عبور خواهد کرد تا مصریان را بکشد. ولی وقتی

آن گوشت را از خانه بیرون ببرید. هیچ یک از استخوانهای آن را نشکنید.<sup>47</sup> تمام قوم اسرائیل باید این مراسم را برگزار نمایند.

<sup>48</sup> «اگر غریبه‌هایی در میان شما زندگی می‌کنند و مایلند این آیین را برای خداوند نگاهدارند، باید مردان و پسران ایشان ختنه شوند تا اجازه داشته باشند مثل شما در این آیین شرکت کنند. اما شخص ختنه نشده هرگز نباید از گوشت بره قربانی بخورد.

<sup>49</sup> تمام مقررات این جشن شامل حال غریبه‌هایی نیز که ختنه شده‌اند و در میان شما ساکنند، می‌شود.»

<sup>50</sup> قوم اسرائیل تمام دستورات خداوند را که توسط موسی و هارون به ایشان داده شده بود، بکار بستند.

<sup>51</sup> در همان روز خداوند تمام بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد.

### وقف نخستزاده‌ها

13 خداوند به موسی فرمود: «تمام پسران ارشد قوم اسرائیل و نخستزاده نر حیوانات را وقف من کنید، چون به من تعلق دارند.»

### عید فطیر

<sup>3</sup> پس موسی به قوم گفت: «این روز را که روز رهایی شما از بردگی مصر است همیشه به یاد داشته باشید، چون خداوند با قدرت عظیم خود، شما را از آن رها ساخت. به خاطر بسپارید که در روزهای عید، نان بدون خمیر مایه بخورید.<sup>4</sup> امروز در ماه ایبب شما از مصر خارج می‌شوید. کینابر این، وقتی وارد سرزمینی که به «سرزمین شیر و عسل» معروف است و خداوند وعده آن را به اجدادتان داده است، شدید یعنی سرزمین کنعانی‌ها، حتی‌ها، اموری‌ها، حویها و بیوسیاها، آنگاه این روز آزادی خود را جشن بگیرید.<sup>6</sup> <sup>7</sup> به مدت هفت روز نان فطیر بخورید و در این هفت روز در خانه‌های شما و حتی در سرزمین شما هیچ خمیر مایه‌ای پیدا نشود. آنگاه در روز هفتم بخاطر خداوند، جشن بزرگی برپا کنید.

<sup>4</sup> پس قوم اسرائیل تغارهای پر از خمیر بی‌مایه را درون پارچه پیچیدند و بر دوش خود بستند،<sup>5</sup> و همانطور که موسی به ایشان گفته بود از همسایه‌های مصری خود لباس و طلا و نقره خواستند.<sup>6</sup> خداوند بنی اسرائیل را در نظر اهالی مصر محترم ساخته بود، بطوری که هر چه از آنها خواستند به ایشان دادند. به این ترتیب آنها ثروت مصر را با خود بردند.

### خروج قوم اسرائیل از مصر

<sup>37</sup> <sup>38</sup> در همان شب بنی اسرائیل از رمسیس کوچ کرده، روانه سوکوت شدند. تعداد ایشان به غیر از زنان و کودکان قریب به ششصد هزار مرد بود که پیاده در حرکت بودند. از قوم‌های دیگر نیز در میان آنها بودند که همراه ایشان از مصر بیرون آمدند. گله‌ها و رمه‌های فراوانی هم به همراه ایشان روان بودند.<sup>39</sup> وقتی سر راه برای غذا خوردن توقف کردند، از همان خمیر بی‌مایه‌ای که آورده بودند، نان پختند. از این جهت خمیر را با خود آورده بودند چون با شتاب از مصر بیرون آمدند و فرصتی برای پختن نان نداشتند.

<sup>40</sup> بنی اسرائیل مدت چهار صد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند.<sup>41</sup> در آخرین روز چهار صد و سی‌امین سال بود که قوم خدا از سرزمین مصر بیرون آمدند.<sup>42</sup> خداوند آن شب را برای رهایی آنها از مصر در نظر گرفته بود و قوم اسرائیل می‌بایست نسل اندر نسل، همه ساله در آن شب به یاد رهایی خود از دست مصریان، برای خداوند جشن بگیرند.

### مقررات عید پسخ

<sup>43</sup> <sup>44</sup> آنگاه خداوند به موسی و هارون مقررات آیین پسخ را چنین تعلیم داد: «هیچ غیر یهودی نباید از گوشت بره قربانی بخورد، اما غلامی که خریداری و ختنه شده باشد می‌تواند از آن بخورد.<sup>45</sup> خدمتکار و مهمان غیر یهودی نباید از آن بخورند.<sup>46</sup> تمام گوشت بره را در همان خانه‌ای که در آن نشسته‌اید بخورید.

حاشیه دریای سرخ بود هدایت نمود، زیرا می‌دانست که قوم با وجود مسلح بودن ممکن است وقتی ببینند که مجبورند برای رسیدن به کنعان بجنگند، دلسرد شده، به مصر باز گردند.

<sup>19</sup> موسی در این سفر استخوانهای یوسف را نیز همراه خود برد، چون یوسف در زمان حیات خود بنی‌اسرائیل را قسم داده، گفته بود: «وقتی خدا شما را برهاند، استخوانهای مرا هم با خود از اینجا ببرد.»

<sup>20</sup> پس قوم اسرائیل سوکوت را ترک کرده، در ایام که در حاشیه صحرا بود، خیمه زدند. <sup>21</sup> تر این سفر، خداوند ایشان را در روز بوسیله ستونی از ابر و در شب بوسیله ستونی از آتش هدایت می‌کرد. از این جهت هم در روز می‌توانستند سفر کنند و هم در شب. <sup>22</sup> ستونهای ابر و آتش لحظه‌ای از برابر آنها دور نمی‌شد.

### عبور از دریای سرخ

خداوند به موسی فرمود: «به قوم من بگو **14** که بسوی فم‌الحیروت که در میان مجدل و دریای سرخ و مقابل بعل صفون است برگردند و در کنار دریا خیمه بزنند. <sup>3</sup> فرعون گمان خواهد کرد که چون روبروی شما دریا و پشت سر شما بیابان است، شما در میان دریا و صحرا در دام افتاده‌اید، <sup>4</sup> و من دل فرعون را سخت می‌سازم تا شما را تعقیب کند. این باعث می‌شود که من بار دیگر قدرت و بزرگی خود را به او و به تمام لشکرش ثابت کنم تا مصری‌ها بدانند که من خداوند هستم.» پس بنی‌اسرائیل در همانجا که خداوند نشان داده بود خیمه زدند.

<sup>5</sup> وقتی به فرعون خبر رسید که اسرائیلیها از مصر فرار کرده‌اند او و درباریانش پشیمان شده، گفتند: «این چه کاری بود که ما کردیم؟ برای چه به بردگان خود اجازه دادیم از اینجا دور شوند؟» <sup>6</sup> پس پادشاه مصر عرابه خود را آماده کرده، سپاه خود را بسیج نمود. <sup>7</sup> سپس با ششصد عرابه مخصوص خود و نیز تمام عرابه‌های مصر که بوسیله سرداران رانده می‌شد،

<sup>8</sup> «هر سال هنگام برگزاری این جشن، به فرزندان خود بگویید که این جشن به مناسبت آن کار بزرگی است که خداوند بخاطر شما انجام داد و شما را از مصر بیرون آورد. <sup>9</sup> این جشن مانند علامتی بر دستتان یا نشانی بر پیشانی‌تان خواهد بود تا به یاد شما آورد که همیشه در شریعت خداوند تفکر کنید و از آن سخن بگویید، زیرا خداوند با قدرت عظیم خود، شما را از مصر بیرون آورد.

<sup>10</sup> «پس هر سال در ماه اییوب، به مناسبت این رویداد، جشن بگیرید. <sup>11</sup> ازمانی که خداوند، شما را به سرزمین کنعان که وعده آن را از پیش به اجداد شما داده بود بیاورد، به خاطر داشته باشید که <sup>12</sup> پسران ارشد و همچنین نخست‌زاده نر حیوانات شما از آن خداوند می‌باشند و باید آنها را وقف خدا کنید. <sup>13</sup> بجای نخست‌زاده الاغ، بره وقف کنید. ولی اگر نخواسید آن را با بره عوض کنید، باید گردن الاغ را بشکنید. اما برای پسران ارشد خود حتماً باید عوض دهید.

<sup>14</sup> «در آینده وقتی فرزندانان از شما بپرسند: این کارها برای چیست؟ بگویید: خداوند با قدرت عظیم خود ما را از بردگی مصری‌ها نجات بخشید. <sup>15</sup> فرعون ما را از اسارت رها نمی‌کرد، برای همین، خداوند تمام پسران ارشد مصری‌ها و همچنین نخست‌زاده‌های نر حیوانات آنان را هلاک کرد تا ما را نجات دهد. به همین دلیل نخست‌زاده‌تر حیوانات خود را برای خداوند قربانی می‌کنیم و برای پسران ارشد خود عوض می‌دهیم. <sup>16</sup> این جشن مانند علامتی بر دستتان و یا نشانی بر پیشانی‌تان خواهد بود تا به یاد شما آورد که خداوند با دست قوی خود ما را از مصر بیرون آورد.»

### ابر و آتش

<sup>17,18</sup> سرانجام فرعون به قوم اسرائیل اجازه داد تا از مصر بیرون روند.

با اینکه نزدیکترین راه رسیدن به کنعان عبور از سرزمین فلسطینی‌ها بود، خدا قوم اسرائیل را از این مسیر نبرد، بلکه آنها را از طریق صحرايي که در

ابر به ستون آتش تبدیل شد، بطوری که مصریها در تاریکی بودند و بنی اسرائیل در روشنایی. پس مصریها تمام شب نمی‌توانستند به اسرائیلیها نزدیک شوند.

<sup>21</sup> سپس موسی عصای خود را بطرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و از میان آب راهی برای عبور بنی اسرائیل آماده ساخت. تمام شب نیز از مشرق باد سختی وزیدن گرفت و این راه را خشک کرد.

<sup>22</sup> بنابراین، قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند در حالی که آب دریا در دو طرف راه، همچون دیواری بلند بر پا شده بود. <sup>23</sup> در این هنگام تمام سواران و اسبها و عرابه‌های فرعون در پی قوم اسرائیل وارد دریا شدند. <sup>24</sup> در سپیده دم، خداوند از میان ابر و آتش بر لشکر مصر نظر انداخت و آنها را آشفته کرد. <sup>25</sup> چرخهای همه عرابه‌ها از جا کنده شدند چنانکه بسختی می‌توانستند حرکت کنند. مصری‌ها فریاد برآوردند: «بیباید فرار کنیم، چون خداوند برای اسرائیلیها با ما می‌جنگد.»

<sup>26</sup> وقتی همه قوم اسرائیل به آن طرف دریا رسیدند خداوند به موسی فرمود: «بار دیگر دست خود را بطرف دریا دراز کن تا آنها بر سرمصری‌ها و اسبها و عرابه‌هایشان فرو ریزند.» <sup>27</sup> موسی این کار را کرد و سپیده دم آب دریا دوباره به حالت اول باز گشت. مصری‌ها کوشیدند فرار کنند، ولی خداوند همه آنها را در دریا غرق کرد. <sup>28</sup> پس آب برگشت و تمام عرابه‌ها و سواران را فروگرفت، بطوری که از لشکر فرعون که به تعقیب بنی اسرائیل پرداخته بودند حتی یک نفر هم زنده نماند.

<sup>29</sup> به این ترتیب، بنی اسرائیل از میان راهی که بر دو طرف آن دیوارهای بلند آب برپا شده بود، گذشتند. <sup>30</sup> اینچنین، خداوند در آن روز بنی اسرائیل را از جنگ مصریها نجات بخشید. اسرائیلیها اجساد مصریها را دیدند که در ساحل دریا افتاده بودند. <sup>31</sup> وقتی قوم اسرائیل این معجزه عظیم خداوند را به چشم دیدند، ترسیدند و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

رهسپار گردید. <sup>8</sup> خداوند دل فرعون را سخت کرد و او به تعقیب قوم اسرائیل که با سربلندی از مصر بیرون رفتند، پرداخت. <sup>9</sup> تمام لشکر مصر با عرابه‌های جنگی و دسته‌های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند.

قوم اسرائیل در کنار دریا، نزدیک فم الحیروت مقابل بعل صفون خیمه زده بودند که لشکر مصر به آنها رسید.

<sup>10</sup> وقتی قوم اسرائیل از دور مصریها را دیدند که به آنان نزدیک می‌شوند دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند. <sup>11</sup> آنها به موسی گفتند: «چرا ما را به این بیابان کشاندی؟ مگر در مصر قبر نبود که ما را آوردی در این بیابان بمیریم؟ چرا ما را مجبور کردی از مصر بیرون بیاییم؟ <sup>12</sup> وقتی در مصر برده بودیم، آیا به تو نگفتیم که ما را به حال خودمان واگذار؟ ما می‌دانستیم که برده ماندن در مصر بهتر از مردن در بیابان است.»

<sup>13</sup> ولی موسی جواب داد: «نترسید! بایستید و ببینید چگونه خداوند امروز شما را نجات می‌دهد. این مصری‌ها را که حالا می‌بینید، از این پس دیگر هرگز نخواهید دید. <sup>14</sup> آرام باشید، زیرا خداوند برای شما خواهد جنگید.»

<sup>15</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دیگر دعا و التماس بس است. نزد قوم اسرائیل برو و بگو که حرکت کنند و پیش بروند. <sup>16</sup> و تو عصای خود را بطرف دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می‌آید، عبور کنند. <sup>17</sup> ولی من دل مصریها را سخت می‌سازم تا در پی شما وارد راهی که در دریا پدید آمده، شوند. آنگاه می‌بینید که من چگونه فرعون را با تمام سربازان و سواران و عرابه‌های جنگیش شکست داده، جلال خود را ظاهر خواهم ساخت، و تمام مصریها خواهند دانست که من خداوند هستم.»

<sup>19</sup> آنگاه فرشته خدا که پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت می‌کرد، آمد و در پشت سر آنها قرار گرفت. ستون ابر نیز به پشت سر آنها منتقل شد <sup>20</sup> و در میان قوم اسرائیل و مصریها حایل گردید. وقتی شب فرا رسید،



<sup>13</sup>قوم خود را که باز خرید نموده‌ای  
با رحمت خود رهبری خواهی فرمود.  
تو آنها را با قدرت خود  
به سرزمین مقدست هدایت خواهی کرد.  
<sup>14</sup>ملت‌ها وقتی این را بشنوند مضطرب خواهند شد،  
ساکنان فلسطین از ترس خواهند لرزید،  
<sup>15</sup>امیران ادوم وحشت خواهند کرد،  
بزرگان موآب خواهند لرزید.  
وحشت، مردم کنعان را فرو خواهد گرفت.  
<sup>16</sup>ترس و دلهره بر ایشان غلبه خواهد کرد.  
ای خداوند از قدرت تو، آنها چون سنگ، خاموش  
خواهند ایستاد،  
تا قوم تو که آنها را خریدهای از کنار ایشان بگذرند.  
<sup>17</sup>ای خداوند، تو ایشان را به کوه مقدس خود بیآور  
و در جایی که برای سکونت خود انتخاب کرده‌ای  
و خانه خود را در آن ساخته‌ای، ساکن ساز.  
<sup>18</sup>خداوند، تو تا ابد سلطنت خواهی کرد.  
<sup>19</sup>وقتی اسبهای فرعون با عرابه‌ها و سوارانش  
بذنبال اسرائیلی‌ها وارد دریا شدند، خداوند آب دریا  
را بر ایشان برگردانید، اما اسرائیلی‌ها از میان دریا  
به خشکی رسیدند.

### سرود مریم

<sup>20</sup>پس از خواندن این سرود، مریم نیبه، خواهر  
هارون دف به دست گرفت و به رقصیدن پرداخت و  
زنان دیگر نیز بذنبال وی چنین کردند، <sup>21</sup>و مریم این  
سرود را خطاب به ایشان خواند:  
«خداوند را بسرایید که شکوهمندانه پیروز شده است، او  
اسبها و سوارانشان را به دریا افکنده است.»

### آب تلخ

<sup>22</sup>موسی قوم اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و  
بطرف صحرائی شور هدایت کرد. ولی در آن صحرا  
پس از سه روز راهپیمایی، قطره‌ای آب نیافتند. <sup>23</sup>سپس  
آنها به ماره رسیدند، ولی از آب آنجا نیز نتوانستند  
بنوشند، چون تلخ بود. (از این جهت آن مکان را ماره

### سرود موسی

## 15

آنگاه موسی و بنی‌اسرائیل در ستایش  
خداوند این سرود را خواندند:  
خداوند را می‌سراییم که شکوهمندانه پیروز  
شده است،  
او اسبها و سوارانشان را به دریا افکنده است.  
<sup>2</sup>خداوند قوت و سرود و نجات من است.  
او خدای من است، پس او را ستایش می‌کنم.  
او خدای نیاکان من است، پس او را تجلیل می‌نمایم.  
<sup>3</sup>او جنگاور است و نامش خداوند می‌باشد.  
<sup>4</sup>خداوند، لشکر و عرابه‌های فرعون  
را به دریا سرنگون کرد.  
مبارزان برگزیده مصر در دریای سرخ غرق شدند.  
<sup>5</sup>آبهای دریا آنها را پوشاندند،  
و آنها مانند سنگ به اعماق آب فرو رفتند.  
<sup>6</sup>دست راست تو ای خداوند، قدرت  
عظیمی دارد.  
به نیروی دست، دشمنانت را در هم کوبیدی.  
<sup>7</sup>با عظمت شکوهت دشمنان را نابود ساختی،  
آتش خشم تو، ایشان را همچون کاه سوزانید.  
<sup>8</sup>تو بر دریا دمیدی و آن را شکافتی،  
آبها مانند دیوار ایستاد و عمق دریا خشک  
گردید.  
<sup>9</sup>دشمن گفت: «ایشان را تعقیب می‌کنم،  
آنها را می‌گیرم و با شمشیرم هلاک می‌کنم،  
ثروتشان را تقسیم کرده، هر چه بخواهم برای خود  
بر می‌دارم.»  
<sup>10</sup>اما تو ای خداوند، چون بر دریا دمیدی  
موجها یکباره آنها را پوشانید،  
همگی مثل سرب در دریای خروشان غرق شدند.  
<sup>11</sup>کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟  
کیست مثل تو عظیم در قدوسیت؟  
کیست که مانند تو بتواند کارهای مهیب و عجیب  
انجام دهد؟  
<sup>12</sup>چون دست راست خود را دراز کردی،  
زمین، دشمنان ما را بلعید.

که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر آزاد کرد.<sup>87</sup> فردا صبح حضور پر جلال خداوند را خواهید دید، زیرا او گله و شکایت شما را که از وی کرده‌اید شنیده است؛ چون شما در واقع از خداوند شکایت کرده‌اید نه از ما. ما کیستیم که از ما شکایت کنید؟ از این پس، عصرها خداوند به شما گوشت خواهد داد و صبحها نان.»

<sup>9</sup>آنگاه موسی به هارون گفت که به قوم اسرائیل بگوید: «به حضور خداوند بیایید، زیرا او شکایات شما را شنیده است.»

<sup>10</sup>در حالیکه هارون با قوم سخن می‌گفت آنها بطرف بیابان نگاه کردند، و ناگهان حضور پر جلال خداوند از میان ابر ظاهر شد.<sup>11</sup> خداوند به موسی فرمود: «شکایات این قوم را شنیده‌ام. برو و به ایشان بگو که عصرها گوشت خواهند خورد و صبحها با نان سیر خواهند شد تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم.»

<sup>13</sup>در عصر همان روز، تعداد زیادی بلدرچین آمدند و سراسر اردوگاه بنی‌اسرائیل را پوشاندند و در سحرگاه در اطراف اردوگاه شبنم بر زمین نشست.<sup>14</sup> صبح، وقتی شبنم ناپدید شد، دانه‌های ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه‌های برف بود.<sup>15</sup> وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند، از همدیگر پرسیدند: «این چیست؟»

موسی به آنها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید.<sup>16</sup> خداوند فرموده که هر خانواده به اندازهٔ احتیاج روزانهٔ خود از این نان جمع کند، یعنی برای هر نفر، یک عومر.\*»

<sup>17</sup>پس قوم اسرائیل بیرون رفتند و به جمع آوری نان پرداختند. بعضی زیاد جمع کردند و بعضی کم.<sup>18</sup> اما وقتی نانی را که جمع کرده بودند با عومر اندازه گرفتند دیدند کسانی که زیاد جمع کرده بودند چیزی اضافه نداشتند و آنانی که کم جمع کرده بودند چیزی کم نداشتند، بلکه هر کس به اندازهٔ احتیاجش جمع کرده بود.<sup>19</sup> موسی به ایشان گفت: «چیزی از آن را

یعنی «تلخ» نامیند.)<sup>24</sup> مردم غرغر کنان به موسی گفتند: «ما تشنه‌ایم؛ چه بنوشیم؟»

<sup>25</sup>موسی نزد خداوند دعا کرد و خداوند درختی به او نشان داد و فرمود: «این درخت را در آب ماره بینداز تا آب آن شیرین شود.» موسی چنین کرد و آب، شیرین شد.

در ماره، خداوند دستوراتی به قوم اسرائیل داد تا اطاعت آنها را بیازماید.<sup>26</sup> او فرمود: «اگر دستورات و احکام مرا که خداوند، خدای شما هستم اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است بجا آورید، از تمام مرض‌هایی که مصریان را بدان دچار ساختم در امان خواهید ماند، زیرا من، خداوند، شفا دهندهٔ شما هستم.»

<sup>27</sup>سپس بنی‌اسرائیل به ایلیم آمدند. در آنجا دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود؛ پس در کنار چشمه‌ها خیمه زدند.

## نان «من» و بلدرچین

16 قوم اسرائیل از ایلیم کوچ کردند و به صحرای سین که بین ایلیم و کوه سینا بود رفتند. روزی که به آنجا رسیدند، روز پانزدهم ماه نوم بعد از خروج ایشان از مصر بود. <sup>2</sup>در آنجا بنی‌اسرائیل باز از موسی و هارون گله کرده، گفتند: «ای کاش در مصر می‌ماندیم و همانجا خداوند ما را می‌گشت. آنجا در کنار دیگهای گوشت می‌نشستیم و هر قدر می‌خواستیم می‌خوریم، اما حالا در این بیابان سوزان که شما، ما را به آن کشتانیده‌اید، بزودی از گرسنگی خواهیم مرد.»

<sup>4</sup>آنگاه خداوند به موسی فرمود: «حال از آسمان برای ایشان نان می‌فرستم. هر کس بخواهد می‌تواند بیرون برود و هر روز نان خود را برای همان روز جمع کند. به این وسیله آنها را آزمایش می‌کنم تا ببینم آیا از دستوراتم پیروی می‌کنند یا نه. <sup>5</sup>به قوم اسرائیل بگو که روزهای جمعه نان به اندازهٔ دو روز جمع کرده، آن را آماده نمایند.»

<sup>6</sup>پس موسی و هارون، بنی‌اسرائیل را جمع کردند و به ایشان گفتند: «امروز عصر به شما ثابت می‌شود

این همان نانی است که خداوند وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آورد در بیابان به ایشان داد.<sup>33</sup> موسی به هارون گفت: «ظرفی پیدا کن و در آن به اندازه یک عومر مَن بریز و آن را در حضور خداوند بگذار تا نسلهای آینده آن را ببینند.»<sup>34</sup> هارون همانطور که خداوند به موسی فرموده بود عمل کرد. بعدها این نان در «صندوق عهد» نهاده شد.<sup>35</sup> بنی اسرائیل تا رسیدن به کنعان و ساکن شدن در آن سرزمین، مدت چهل سال از این نانی که به مَن معروف بود، می‌خوردند.<sup>36</sup> (عومر ظرفی بود به گنجایش دو لیتر که برای اندازه‌گیری بکار می‌رفت.)

### آب از صخره

بنی اسرائیل به دستور خداوند از صحرای سین کوچ کردند و پس از چند توقف کوتاه، در رفیدیم اردو زدند. اما وقتی به آنجا رسیدند، دیدند که در آن مکان نیز آب برای نوشیدن پیدا نمی‌شود.<sup>37</sup> پس گله و شکایت آغاز کردند و به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم.»  
موسی جواب داد: «چرا گله و شکایت می‌کنید؟ چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟»<sup>38</sup>  
اما آنها که از تشنگی بی‌تاب شده بودند، فریاد زدند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا ما را به اینجا آوردی تا با فرزندان و گله‌های خود از تشنگی بمیریم؟»

<sup>39</sup>موسی به حضور خداوند رفت و گفت: «من با این قوم چکنم؟ هر آن ممکن است مرا سنگسار کنند.»  
<sup>40</sup>خداوند در جواب موسی فرمود: «برخی از بزرگان بنی اسرائیل را همراه خود بردار و پیشاپیش مردم بطرف کوه حوریب حرکت کن. من در آنجا کنار صخره، پیش تو خواهم ایستاد. با همان عصایی که به رود نیل زدی، به صخره بزَن تا آب از آن جاری شود و قوم بنوشند.» موسی همانطور که خداوند به او دستور داد، عمل کرد و آب از صخره جاری شد.  
<sup>41</sup>موسی اسم آنجا را مَسَا (یعنی «قوم» خداوند را امتحان کردند) گذاشت؛ ولی بعضی اسم آنجا را مریبه (یعنی «محل بحث و مجادله») گذاشتند، چون

تا صبح نگه ندارید.»<sup>20</sup> ولی بعضی به حرف موسی اعتنا نکردند و قدری از آن را برای صبح نگهداشتند. اما چون صبح شد، دیدند پر از کرم شده و گندیده است. بنابراین، موسی از دست ایشان بسیار خشمگین شد.<sup>21</sup> از آن پس، هر روز صبح زود هر کس به اندازه احتیاجش از آن نان جمع می‌کرد، و وقتی آفتاب بر زمین می‌تابید نانهایی که بر زمین مانده بود آب می‌شد.

<sup>22</sup>روز جمعه، قوم اسرائیل دو برابر نان جمع کردند، یعنی برای هر نفر بجای یک عومر، دو عومر. آنگاه بزرگان بنی اسرائیل آمدند و این را به موسی گفتند.<sup>23</sup> موسی به ایشان گفت: «خداوند فرموده که فردا روز استراحت و عبادت است. هر قدر خوراک لازم دارید امروز بپزید و مقداری از آن را برای فردا که سبت مقدس خداوند است نگهدارید.»

<sup>24</sup>آنها طبق دستور موسی نان را تا روز بعد نگهداشتند و صبح که برخاستند دیدند همچنان سالم باقی مانده است.<sup>25</sup> موسی به ایشان گفت: «این غذای امروز شماست، چون امروز "سَبْتِ خداوند" است و چیزی روی زمین پیدا نخواهد کرد.<sup>26</sup> شش روز خوراک جمع کنید، اما روز هفتم، سَبْت است و خوراک پیدا نخواهد کرد.»

<sup>27</sup>ولی بعضی از مردم در روز هفتم برای جمع کردن خوراک بیرون رفتند، اما هر چه گشتند چیزی نیافتند.<sup>28</sup> خداوند به موسی فرمود: «این قوم تا کی می‌خواهند از احکام و اوامر من سرپیچی کنند؟<sup>29</sup> مگر نمی‌دانند که من در روز ششم، خوراک دو روز را به آنها می‌دهم و روز هفتم را که شنبه باشد روز استراحت و عبادت معین کردم و نباید برای جمع کردن خوراک از خیمه‌های خود بیرون بروند؟»<sup>30</sup> پس قوم اسرائیل در روز هفتم استراحت کردند.<sup>31</sup> آنها اسم نانی را که صبح‌ها جمع می‌کردند، مَن (یعنی «این چیست؟») گذاشتند و آن مثل دانه‌های گشنیز سفید بود و طعم نان عسلی را داشت.

<sup>32</sup>موسی بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند فرموده که از این نان به مقدار یک عومر بعنوان یادگار نگهداریم تا نسلهای آینده آن را ببینند و بدانند

در آنجا قوم اسرائیل به مجادله با خداوند پرداختند و گفتند: «ایا خداوند در میان ما هست یا نه؟» و به این ترتیب او را امتحان کردند.

**جنگ با عمالیقیها**

<sup>8</sup> عمالیقیها به رفیدیم آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند. <sup>9</sup> موسی به یوشع گفت: «افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقیها برو. من عصای خدا را به دست گرفته بر فراز تپه خواهم ایستاد.» <sup>10</sup> پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیقیها رفت و موسی و هارون و حور\* به بالای تپه رفتند. <sup>11</sup> موسی دستهای خود را بطرف آسمان بلند کرد. تا زمانی که دستهای موسی بالا بود، جنگوران اسرائیلی پیروز می شدند، اما هر وقت دستهای خود را از خستگی پایین می آورد، عمالیقیها بر آنان چیره می گشتند. <sup>12</sup> سرانجام موسی خسته شد و دیگر نتوانست دستهای خود را بالا ببرد. پس هارون و حور، او را روی سنگی نشانند و از دو طرف دستهای او را تا غروب آفتاب بالا نگه داشتند. <sup>13</sup> در نتیجه، یوشع و سپاهیان او، عمالیقیها را بکلی تارومار کردند.

<sup>14</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود: «شرح این پیروزی را بنویس تا به یادگار بماند و به یوشع بگو که من نام و نشان مردم عمالیق را از روی زمین محو خواهم کرد.»

<sup>15</sup> موسی در آن مکان یک قربانگاه ساخت و آن را «یهوه نسی» (یعنی «خداوند پرچم پیروزی من است») نامید. <sup>16</sup> سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «پرچم خداوند را برافرازید، زیرا خداوند با مردم عمالیق نسل اندر نسل در جنگ خواهد بود.»

**یترون به دیدار موسی می آید**

یترون، پدر زن موسی و کاهن مدیان وقتی شنید که خدا چه کارهایی برای موسی و قوم

## 18

یترون، پدر زن موسی و کاهن مدیان وقتی شنید که خدا چه کارهایی برای موسی و قوم

**موسی قضایای تعیین می کند**

(تثیبه 1: 18-9)

<sup>13</sup> روز بعد، موسی برای رسیدگی به شکایات مردم در جایگاه خود نشست و مردم از صبح تا غروب در حضور او ایستادند.

\* حور از قبیله یهودا و از خندان حصرون و خانواده کالیب بود (تواریخ 2: 19، 18). او پدر بزرگ بصلئیل بود (خروج 31: 2).

<sup>24</sup>موسی نصیحت پدر زن خود را پذیرفت و مطابق پیشنهاد او عمل کرد. <sup>25</sup>او مردان کاردانی را برگزید و از میان آنها برای هر هزار نفر، صد نفر، پنجاه نفر و ده نفر قضاتی تعیین کرد. <sup>26</sup>آنها مرتب به کار قضاوت مشغول بودند و به مشکلات و اختلافات کوچکتر رسیدگی می‌کردند، ولی برای حل مسایل مهم و پیچیده نزد موسی می‌آمدند. <sup>27</sup>پس از چند روز، موسی پدر زنش را بدرقه کرد و او به ولایت خود بازگشت.

### قوم اسرائیل در کوه سینا

بنی اسرائیل رفیقیم را ترک گفتند و درست سه ماه پس از خروجشان از مصر به بیابان سینا رسیدند و در مقابل کوه سینا اردو زدند. <sup>3</sup>موسی برای ملاقات با خدا به بالای کوه رفت. خداوند از میان کوه خطاب به موسی فرمود: «دستورات مرا به بنی اسرائیل بده و به ایشان بگو: شما دیدید که من با مصری‌ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه‌هایش را روی بالها می‌برد، شما را برداشته، پیش خود آوردم. <sup>5</sup>حال اگر مطیع من باشید و عهد مرا نگهدارید، از میان همه اقوام، شما قوم خاص من خواهید بود. هر چند سراسر جهان مال من است، <sup>6</sup>اما شما برای من ملتی مقدس خواهید بود و چون کاهنان، مرا خدمت خواهید کرد.» <sup>7</sup>موسی از کوه فرود آمد و بزرگان بنی اسرائیل را دور خود جمع کرد و هر چه را که خداوند به او فرموده بود به ایشان باز گفت. <sup>8</sup>همه قوم یک صدا جواب دادند: «هر چه خداوند از ما خواسته است، انجام می‌دهیم.» موسی پاسخ قوم را به خداوند عرض کرد.

<sup>9</sup>خداوند به موسی فرمود: «من در ابر غلیظی نزد تو می‌آیم تا هنگامی که با تو گفتگو می‌کنم قوم به گوش خود صدای مرا بشنوند و از این پس گفتار تو را باور کنند.»

موسی پاسخ قوم را به خداوند عرض کرد <sup>10</sup>و خداوند به او فرمود: «حال پایین برو و امروز فردا آنها را برای ملاقات با من آماده کن. به ایشان

<sup>4</sup>ایترون وقتی دید که رسیدگی به شکایات مردم، وقت زیادی را می‌گیرد، به موسی گفت: «چرا این کار را به تنهایی انجام می‌دهی؟ چرا مردم را تمام روز سر پا نگه می‌داری؟»

<sup>5</sup>موسی جواب داد: «من باید این کار را بکنم، زیرا مردم برای حل مشکلات خود پیش من می‌آیند تا از خدا مسئلت نمایند. <sup>16</sup>وقتی بین دو نفر اختلافی پیش می‌آید، نزد من می‌آیند و من تشخیص می‌دهم که حق با کدامست و احکام و اوامر خدا را به آنها تعلیم می‌دهم.»

<sup>17</sup>پدر زن موسی گفت: «این درست نیست. <sup>17</sup>تو با این کار، خود را از پای در می‌آوری و قوم را نیز خسته می‌کنی. تو نمی‌توانی این کار سنگین را به تنهایی انجام دهی. <sup>19</sup>حرف مرا گوش کن و نصیحت مرا بپذیر و خدا تو را برکت خواهد داد. تو در حضور خدا نماینده این مردم باش و مسایل و مشکلات ایشان را به او بگو. <sup>20</sup>دستورات خدا را به آنها یاد بده و بگو که چطور زندگی کنند و چه رفتاری داشته باشند. <sup>21</sup>در ضمن از میان قوم اسرائیل افرادی کاردان و خداترس و درستکار که از رشوه متفرق باشند انتخاب کن تا میان مردم قضاوت کنند. برای هر هزار نفر یک قاضی تعیین کن. آن قاضی هم به نوبه خود از میان هر هزار نفر، ده نفر را انتخاب کند تا هر یک قاضی صد نفر باشد. هر یک از این ده قاضی به نوبه خود از میان گروه صد نفره خویش دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک، قاضی پنجاه نفر باشد. هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه پنجاه نفره خود پنج نفر را انتخاب کنند تا هر یک، قاضی ده نفر باشد. بگذار قضاوت قوم برعهده این افراد باشد و آنها فقط مسایل بسیار مهم و پیچیده را نزد تو بیاورند، ولی مسایل کوچک را خود حل کنند. به این ترتیب، دیگران را در کار خود شریک می‌کنی و بار مسئولیت تو سبکتر می‌شود. <sup>23</sup>اگر این روش را در پیش‌گیری و خواست خدا نیز چنین باشد، آنوقت خسته نخواهی شد و قوم نیز در حالیکه اختلافشان حل شده است، راضی به خانه‌های خویش باز خواهند گشت.»

به من نزدیک می‌شوند باید خود را تقدیس کنند تا بر ایشان غضبناک نشوم.»  
 23 موسی عرض کرد: «آنها به بالای کوه نخواهند آمد، زیرا تو ایشان را از این کار برحذر داشته‌ای و به من دستور داده‌ای که کوه را تقدیس کرده، حدودی برای آن تعیین کنم و به آنها بگویم که از آن حدود تجاوز نکنند.»  
 24 خداوند فرمود: «پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور. به بنی‌اسرائیل و کاهنان آنها بگو که از آن حد، تجاوز نکنند و برای دیدن من به بالای کوه نیایند، و گر نه می‌میرند.»  
 25 پس موسی از کوه پایین رفت و هر چه را که خداوند به او فرموده بود به قوم باز گفت.

### ده فرمان

(تشبه 5: 1-21)

خدا با موسی سخن گفت و این احکام را 20 صادر کرد:  
 2 «من خداوند، خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد.  
 3 «تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.  
 4 «هیچگونه بتی به شکل حیوان یا پرندۀ یا ماهی برای خود درست نکن. کُر برابر آنها زانو زن و آنها را پرستش نکن، زیرا من که خداوند، خدای تو می‌باشم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می‌کنم. این مجازات، شامل حال فرزندان آنها تا نسل سوم و چهارم نیز می‌گردد. 6 اما بر کسانی که مرا دوست داشته باشند و دستورات مرا پیروی کنند، تا هزار پشت رحمت می‌کنم.

7 «از نام من که خداوند، خدای تو هستم سوءاستفاده نکن. اگر نام مرا با بی‌احترامی به زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می‌کنم.  
 8 «روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار.  
 9 در هفته شش روز کار کن، 10 ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است هیچ کار نکن، نه خونت، نه پسرت، نه دخترت، نه غلامت، نه کنیزت، نه مهمانانت و نه چهارپایانت. 11 چون خداوند در شش روز، آسمان و

بگو که لباسهای خود را بشویند، 11 چون من می‌خواهم پس فردا در برابر چشمان بنی‌اسرائیل بر کوه سینا نازل شوم. 12 حدودی دور تا دور کوه تعیین کن که قوم از آن جلوتر نیایند و به ایشان بگو که از کوه بالا نروند و حتی به آن نزدیک هم نشوند. هر که از این حدود پا فراتر گذارد کشته خواهد شد. 13 او باید سنگسار گردد و یا با تیر کشته شود بدون اینکه کسی به او دست بزند. این قانون شامل حیوانات نیز می‌شود. پس به کوه نزدیک نشوید تا اینکه صدای شبپور برخیزد، آنگاه می‌توانید به دامنه کوه برآیید.»  
 14 موسی از کوه فرود آمد و بنی‌اسرائیل را تقدیس نمود و آنها لباسهای خود را شستند.

15 موسی به ایشان فرمود: «دو روز بعد، خداوند خود را بر شما ظاهر خواهد کرد. پس خود را برای ملاقات با او آماده کنید و در این دو روز با زنان خود نزدیکی ننمایید.»

16 صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شبپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند.  
 17 آنگاه موسی آنها را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند. 18 تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید. 19 صدای شبپور هر لحظه بلندتر می‌شد. آنگاه موسی با خدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد. 20 وقتی خداوند بر قلۀ کوه نزول کرد، موسی را فراخواند و موسی نیز به قلۀ کوه بالا رفت.

21 خداوند به موسی فرمود: «پایین برو و به قوم بگو که از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و برای دیدن من بالا نیایند و گر نه هلاک می‌شوند. 22 حتی کاهنانی که

\* «قدیس» یعنی جدا کردن، اختصاص دادن و مقدس ساختن.

قربانگاه را از سنگ بنا کنید، سنگها را با ابزار نشکنید و نترسید، چون سنگهایی که روی آنها ابزار بکار رفته باشد مناسب قربانگاه من نیستند.<sup>6</sup> برای قربانگاه، پله نگذارید مبدا و وقتی از پله‌ها بالا می‌روید عورت شما دیده شود.

### رفتار با غلامان

(تثیه 15: 12-18)

«سایر احکامی که باید اطاعت کنید، اینجا

## 21

هستند:

<sup>2</sup> «اگر غلامی عبرانی بخری\* فقط باید شش سال تو را خدمت کند. سال هفتم باید آزاد شود بدون اینکه برای کسب آزادی خود قیمتی بپردازد.<sup>3</sup> اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری نداشته باشد و در حین غلامی همسری اختیار کند در سال هفتم فقط خودش آزاد شود. اما اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری داشته باشد، آنگاه هر دو آنها در یک زمان آزاد شوند.<sup>4</sup> ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آنگاه فقط خودش آزاد شود و زن و فرزندانش پیش او بمانند.

<sup>5</sup> «اگر آن غلام بگوید: من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آنها را بر آزادی خود ترجیح می‌دهم،<sup>6</sup> آنوقت اربابش او را پیش قضات\* قوم ببرد و در حضور همه گوش او را با درفشی سوراخ کند تا از آن پس همیشه غلام او باشد.

<sup>7</sup> «اگر مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن کنیز مانند غلام در پایان سال ششم آزاد نشود.<sup>8</sup> اگر اربابش که آن کنیز را خریده و نامزد خود کرده است، از او راضی نباشد، باید اجازه دهد تا وی بازخرد شود؛ ولی حق ندارد او را به یک غیراسرائیلی بفروشد، چون این کار در حق او خیانت شمرده می‌شود.<sup>9</sup> اگر ارباب بخواهد کنیز را

زمین و دریا و هر چه را که در آنهاست آفرید و روز هفتم دست از کار کشید. پس او روز سبت را مبارک خواند و آن را روز استراحت تعیین نمود.

<sup>12</sup> «پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی.

<sup>13</sup> «قتل نکن.

<sup>14</sup> «زنا نکن.

<sup>15</sup> «زدی نکن.

<sup>16</sup> «دروغ نگو.

<sup>17</sup> «چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش. به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ، و اموال همسایه‌ات نباش.»

<sup>18</sup> وقتی قوم اسرائیل رعد و برق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آنها در فاصله‌ای دور از کوه ایستادند و <sup>19</sup> به موسی گفتند:

«تو پیام خدا را بگیر و به ما برسان و ما اطاعت می‌کنیم. خدا مستقیماً با ما صحبت نکند، چون می‌ترسیم بمیریم.»

<sup>20</sup> موسی گفت: «بترسید، چون خدا برای این نزول کرده، که قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید.»

<sup>21</sup> در حالیکه همه قوم آنجا ایستاده بودند، دیدند که موسی به ظلمت غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد.

### مقررات قربانگاه

<sup>22</sup> آنگاه خداوند از موسی خواست تا به قوم اسرائیل چنین بگوید:

«شما خود دیدید چگونه از آسمان با شما صحبت کردم،<sup>23</sup> پس دیگر برای خود خدایانی از طلا و نقره نسازید و آنها را پرستش نکنید.<sup>24</sup> قربانگاهی که برای من می‌سازید باید از خاک زمین باشد. از گله و رمة خود قربانی‌های سوختنی و هدایای سلامتی روی این قربانگاه قربانی کنید. در جایی که من برای عبادت تعیین می‌کنم قربانگاه بسازید تا من آمده، شما را در آنجا برکت دهم.<sup>25</sup> اگر خواستید

\* یعنی «اگر کسی از عهده پرداخت قرض تو بر نیاید و بدین ترتیب غلام تو شود...»  
\* یا «پیش خدا».

<sup>22</sup> «اگر عده‌ای با هم درگیر شوند و در جریان این دعوا، زن حامله‌ای را طوری بزنند که به سقط جنین او منجر شود، ولی به خود او آسیبی نرسد، ضارب هر مبلغی را که شوهر آن زن بخواهد و قاضی آن را تأیید کند، باید جریمه بدهد.<sup>23</sup> ولی اگر به خود او صدمه‌ای وارد شود، باید همان صدمه به ضارب نیز وارد گردد: جان بعوض جان،<sup>24</sup> چشم بعوض چشم، دندان بعوض دندان، دست بعوض دست، پا بعوض پا،<sup>25</sup> داغ بعوض داغ، زخم بعوض زخم، و ضرب بعوض ضرب.

<sup>26</sup> «اگر کسی با وارد کردن ضربه‌ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند، باید او را بعوض چشمش آزاد کند.<sup>27</sup> اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکند، باید او را بعوض دندانش آزاد کند.

<sup>28</sup> «اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد، آن گاو باید سنگسار شود و گوشش هم خورده نشود، آنوقت صاحب آن گاو بی‌گناه شمرده می‌شود.<sup>29</sup> ولی اگر آن گاو قبلاً سابقه شاخ زنی داشته و صاحبش هم از این موضوع با خبر بوده، اما گاو را نبسته باشد، در اینصورت باید هم گاو سنگسار گردد و هم صاحبش کشته شود.<sup>30</sup> ولی

برای پسرش نامزد کند، باید مطابق رسوم دختران آزاد با او رفتار کند، نه به رسم یک کنیز.<sup>10</sup> اگر خودش با او ازدواج کند و بعد زن دیگری نیز بگیرد، نباید از خوراک و پوشاک و حق همسری او چیزی کم کند.<sup>11</sup> اگر ارباب در رعایت این سه نکته کوتاهی کند، آنوقت آن کنیز آزاد است و می‌تواند بدون پرداخت قیمتی، او را ترک کند.

### قوانین مربوط به مجازات مجرمین

<sup>12</sup> «اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد، او نیز باید کشته شود.<sup>13</sup> اما اگر او قصد کشتن نداشته و مرگ، تصادفی بوده باشد\*\*، آنوقت مکانی برایش تعیین می‌کنم تا به آنجا پناهنده شده، بست بنشیند<sup>14</sup> ولی اگر شخصی، به عمد و با قصد قبلی به کسی حمله کند و او را بکشد، حتی اگر به قربانگاه من نیز پناه برده باشد، باید از بست بیرون کشیده، کشته شود.

<sup>15</sup> «هر که پدر یا مادرش را بزند، باید کشته شود.<sup>16</sup> «هر کس انسانی را بزند، خواه او را به غلامی فروخته و خواه نفروخته باشد، باید کشته شود.<sup>17</sup> «هر کس پدر یا مادر خود را لعنت کند، باید کشته شود.

<sup>18</sup> «اگر دو نفر با هم گلاویز بشوند و یکی از آنها دیگری را با سنگ یا با مشت چنان بزند که مجروح و بستری شود اما نمیرد،<sup>19</sup> او بعد از اینکه حالش خوب شد بتواند با کمک عصا راه برود، آنوقت ضارب بخشیده شود، بشرطی که تمام مخارج معالجه و تاوان روزهای بیکاری مجروح را تا وقتی که کاملاً خوب نشده بپردازد.

<sup>20</sup> «اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با چوب بزند که منجر به مرگ او گردد، باید مجازات شود.<sup>21</sup> اما اگر آن غلام یا کنیز چند روزی پس از کتک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نشود، زیرا آن غلام یا کنیز به او تعلق دارد.



6 «اگر کسی در مزرعه‌اش آتشی روشن کند و آتش به مزرعه شخص دیگری سرایت نماید و باقه‌ها یا محصول درو نشده و یا تمام مزرعه او را بسوزاند، آنکه آتش را افروخته است باید غرامت تمام خسارات وارده را بپردازد.

7 «اگر کسی پول یا شی‌ای را پیش شخصی به امانت گذاشت و آن امانت دزدیده شد، اگر دزد دستگیر شود باید دو برابر آنچه را که دزدیده است عوض دهد. 8 ولی اگر دزد گرفتار نشود، آنوقت شخص امانتدار را نزد قضات\* ببرند تا معلوم شود آیا خود او در امانت خیانت کرده است یا نه.

9 «هر گاه گاو، گوسفند، الاغ، لباس و یا هر چیز دیگری گم شود و صاحبش ادعا کند که گمشده او پیش فلان شخص است، ولی آن شخص انکار کند، باید هر دو به حضور قضات بیایند و کسی که مقصر شناخته شد دو برابر مالی که دزدیده شده، تانوان دهد.

10 «اگر کسی گاو یا الاغ یا گوسفند یا هر حیوان دیگری را به دست همسایه به امانت بسپارد و آن حیوان بمیرد، یا آسیب ببیند، و یا غارت شود و شاهی در بین نباشد، 11 آن همسایه باید سوگند بخورد که آن را ندزیده است و صاحب مال باید سوگند او را بپذیرد و از گرفتن تانوان مال، خودداری کند. 12 ولی اگر حیوان یا مال امانتی از نزد امانتدار دزدیده شود، امانتدار باید به صاحب مال غرامت دهد. 13 اگر حیواناً جانوری وحشی آن را دریده باشد، شخص امانتدار باید لاشه دریده شده را برای اثبات این امر نشان دهد، که در اینصورت غرامت گرفته نمی‌شود.

14 «اگر کسی حیوانی را از همسایه خود قرض بگیرد و آن حیوان آسیب ببیند یا کشته شود، و صاحبش هم در آن زمان در آنجا حاضر نبوده باشد، قرض گیرنده باید عوض آن حیوان را بدهد. 15 اما اگر صاحبش در آنجا حاضر بوده باشد، احتیاجی به پرداخت تانوان نیست. اگر حیوان کرایه شده باشد همان کرایه، غرامت را نیز شامل می‌شود.

اگر بستگان مقتول راضی شوند که خون‌بها را قبول کنند، صاحب گاو می‌تواند با پرداخت خونبهای تعیین شده، جان خود را نجات دهد.

31 «اگر گاو یا پسر یا دختر یا شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود. 32 اما اگر گاو به غلام یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی مثقال نقره به ارباب آن غلام یا کنیز داده شود و گاو هم سنگسار گردد.

33 «اگر کسی چاهی بکند و روی آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن بیفتد، 34 صاحب چاه باید قیمت آن حیوان را تماماً به صاحبش بپردازد و حیوان مرده از آن او باشد.

35 «اگر گاو، گاو دیگری را بزند و بکشد، صاحبان آن دو گاو باید گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را میان خود تقسیم کنند، و هر یک از آنها هم می‌تواند نیمی از گاو کشته شده را برای خود بردارد. 36 ولی اگر گاو که زنده مانده، سابقه شاخ زنی داشته و صاحبش آن را نیسته باشد، باید گاو زنده‌ای بعوض گاو کشته بدهد و گاو کشته شده را برای خود بردارد.

### قوانین مربوط به اموال

22 «اگر کسی گاو یا گوسفندی را بزد و بفروشد یا سربرید باید بعوض گاو یا گوسفند پانچ گاو و بعوض گوسفند، چهار گوسفند پس بدهد. 32 اگر از عهده پرداخت کامل غرامت برنیاید، در قبال این غرامت به غلامی فروخته شود. اگر دزد در حین نزدیدن گاو، گوسفند یا الاغ دستگیر شود باید دو برابر ارزش حیوان دزدیده شده جریمه بدهد. اگر دزد به هنگام شب در حین عمل دزدی کشته شود، کسی که او را کشته است مجرم شناخته نمی‌شود، اما اگر این قتل در روز واقع شود کسی که او را کشته مجرم است.

5 «اگر کسی چارپایان خود را عمداً به داخل تاناکستان شخص دیگری رها کند، و یا آنها را در مزرعه شخص دیگری بچراند، باید از بهترین محصول خود، برابر خسارات وارده به صاحب تاناکستان یا مزرعه غرامت بپردازد.

\* یا «پیش خدا»، همچنین آیه 9.

## قوانین اخلاقی و دینی

16 «اگر مردی، دختر بکره‌ای را که هنوز نامزد نشده اغفال کند، باید مهریه دختر را پرداخته، او را به عقد خود در آورد. 17 ولی اگر پدر دختر با این ازدواج راضی نباشد، آن مرد باید فقط مهریه تعیین شده را به او بپردازد.

18 «زنی که جادوگری کند، باید کشته شود. 19 «هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید، باید کشته شود.

20 «اگر کسی برای خدایی دیگر، غیر از خداوند قربانی کند، باید کشته شود.

21 «به شخص غریب ظلم نکنید. به یاد آورید که شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید.

22 «از بیوه زن و یتیم بهره‌مکنی نکنید. 23 اگر بر آنها ظلمی روا دارید و ایشان پیش من فریاد برآورند، من به داد آنها می‌رسم، 24 بر شما خشمگین شده، شما را به دست دشمنان هلاک خواهم نمود تا زنان شما بیوه شوند و فرزندانان یتیم گردند.

25 «اگر به یکی از افراد قوم خود که محتاج باشد، پول قرض دادی، مثل یک رباخوار رفتار نکن و از او سود نگیر. 26 اگر لباس او را گرو گرفتی، قبل از غروب آفتاب آن را به او پس بده، 27 چون ممکن است آن لباس تنها پوشش او برای خویبیدن باشد. اگر آن لباس را به او پس ندهی و او پیش من ناله کند من به داد او خواهم رسید، زیرا خدایی کریم هستم.

28 «به خدا کفر نگو\* و به رهبران قوم خود لعنت نفرست. 29 «نوبر غلات و عصیر انگور خود را به موقع بحضور من بیاور.

«برای پسر ارشد خود، عوض بده. 30 «نخست زاده‌های نر گاو و گوسفندان خود را به من بده. بگذار این نخست‌زاده‌ها یک هفته پیش مادرشان بمانند و در روز هشتم آنها را به من بده. 31 «شما قوم مقدس من هستید، پس گوشت حیوانی را که بوسيله جانور وحشی دریده شده، نخورید؛ آن را پیش سگان بیندازید.

## عدل و انصاف

«خبر دروغ را منتشر نکن و با دادن شهادت دروغ با خطاکار همکاری ممانا.

## 23

2 «دنیالمر و جماعت در انجام کار بد مشو. وقتی در دادگاه در مقام شهادت ایستاده‌ای تحت تأثیر نظر اکثریت، عدالت را پایمال نکن، 3 و از کسی صرفاً بخاطر اینکه فقیر است طرفداری ممانا.

4 «اگر به گاو یا الاغ گمشده دشمن خود برخوردی آن را پیش صاحبش برگردان. 5 اگر الاغ دشمن را دیدی که در زیر بار افتاده است، بی‌اعتنا از کنارش رد نشو، بلکه به او کمک کن تا الاغ خود را از زمین بلند کند.

6 «در دادگاه، حق شخص فقیر را پایمال نکن. 7 تهمت ناروا به کسی نزن و نگذار شخص بی‌گناه به مرگ محکوم شود. من کسی را که عدالت را زیر پا گذارد بی‌سزا نخواهم گذاشت.

8 «رشوه نگیر، چون رشوه چشمان بینایان را کور می‌کند و راستگویان را به دروغ‌گویی وامیدارد.

9 «به اشخاص غریب ظلم نکن، چون خود تو در مصر غریب بودی و از حال غریبان آگاهی.

## هفتمین سال و هفتمین روز

10 «در زمین خود شش سال کشت و زرع کنی، و محصول آن را جمع نمایی. 11 اما در سال هفتم بگذارید زمین استراحت کند و آنچه را که در آن می‌روید و بگذارید تا فقرا از آن استفاده کنند و آنچه از آن باقی بماند حیوانات صحرا بخورند. این دستور در مورد باغ انگور و باغ زیتون نیز صدق می‌کند.

12 «شش روز کار کنی و در روز هفتم استراحت نمایند تا غلامان و کنیزان و غریبانی که برایتان کار می‌کنند و حتی چارپایانان بتوانند استراحت نمایند.

13 «از آنچه که به شما گفته‌ام اطاعت کنی. نزد خدایان غیر دعا نکنی و حتی اسم آنها را بر زبان نیاورید.

## سه عید بزرگ

(خروج 34: 18-26، تثیبه 16: 1-17)

14 «هر سال این سه عید را به احترام من نگاهدارید.

\* یا «به قضات ناسزا نگو».

<sup>27</sup> «به هر سرزمینی که هجوم برید، ترس خداوند بر مردمانش مستولی خواهد شد و آنها از برابر شما خواهند گریخت.<sup>28</sup> من زنبورهای سرخ می‌فرستم تا قوم‌های حوی، کنعانی و حیثی را از حضور شما بیرون کنند.<sup>29</sup> البته آن قومها را تا یک سال بیرون نخواهم کرد مبادا زمین خالی و ویران گردد و حیوانات درنده بیش از حد زیاد شوند.<sup>30</sup> این قومها را بتدریج از آنجا بیرون می‌کنم تا کم‌کم جمعیت شما زیاد شود و تمام زمین را پر کند.<sup>31</sup> مرز سرزمین شما را از دریای سرخ تا کرانه فلسطین و از صحرای جنوب تا رود فرات وسعت می‌دهم و به شما کمک می‌کنم تا ساکنان آن سرزمین را شکست داده، بیرون کنید.

<sup>32</sup> «با آنها و خدایان ایشان عهد ننبدید<sup>33</sup> و نگذارید در میان شما زندگی کنند مبادا شما را به بت پرستی کشانده، به مصیبت عظیمی گرفتار سازند.»

### تثبیت عهد

سپس خداوند به موسی فرمود: «تو و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل نزد من به کوه برآیید ولی به من نزدیک نشوید، بلکه از فاصله دور مرا سجده کنید.<sup>2</sup> تنها تو ای موسی، بحضور من بیا، ولی بقیه نزدیک نیایند. هیچ یک از افراد قوم نیز نباید از کوه بالا بیایند.»

تپس موسی بازگشت و قوانین و دستورات خداوند را به بنی اسرائیل باز گفت. تمام مردم یک صدا گفتند: «هر چه خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.»

<sup>4</sup> موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد، بامدادان برخاست و در پای آن کوه قربانگاهی بنا کرد و به تعداد قبایل بنی اسرائیل، دوازده ستون در اطراف آن برپا نمود.<sup>5</sup> آنگاه چند نفر از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد تا قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به خداوند تقدیم کنند.<sup>6</sup> موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را گرفت و در تشتها ریخت و نیم دیگر خون را روی قربانگاه پاشید.

<sup>15</sup> اول، عید فطیر: همانطور که قبلاً دستور دادم در این عید هفت روز نان فطیر بخورید. این عید را بطور مرتب در ماه ایبب هر سال برگزار کنید، چون در همین ماه بود که از مصر بیرون آمدید. در این عید همه شما باید به حضور من هدیه بیاورید.<sup>16</sup> دوم، عید حصاد: آن وقتی است که شما باید نوبر محصولات خود را به من تقدیم کنید. سوم، عید جمع‌آوری: این عید را در آخر سال، هنگام جمع‌آوری محصول برگزار کنید.<sup>17</sup> هر سال در این سه عید، تمام مردان بنی اسرائیل باید در حضور خداوند حاضر شوند.

<sup>18</sup> «خون حیوان قربانی را همراه با نان خمیر مایه‌دار به من تقدیم نکنید. نگذارید پیه قربانی‌هایی که به من تقدیم کرده‌اید تا صبح بماند.

<sup>19</sup> «نوبر هر محصولی را که درو می‌کنید، به خانه خداوند، خدایتان بیاورید.

«بزغاله را در شیر مادرش نیزید.

### وعدہ‌های خدا

<sup>20</sup> «من فرشته‌ای پیشاپیش شما می‌فرستم تا شما را بسلامت به سرزمینی هدایت کند که برای شما آماده کرده‌ام.<sup>21</sup> به سخنان او توجه کنید و از دستوراتش پیروی نمایید. از او ترمذ نکنید، زیرا گناهان شما را نخواهد بخشید، چراکه او نماینده من است و نام من بر اوست.<sup>22</sup> اگر مطیع او باشید و تمام دستورات مرا اطاعت کنید، آنگاه من دشمن دشمنان شما خواهم شد.<sup>23</sup> فرشته من پیشاپیش شما خواهد رفت و شما را به سرزمین اموری‌ها، حیثی‌ها، فرزی‌ها، کنعانی‌ها، حوی‌ها و بیوسی‌ها هدایت خواهد کرد و من آنها را هلاک خواهم نمود.<sup>24</sup> تنهای آنها را سجده و پرستش نکنید و مراسم تنگین آنها را بجا نیاورید. این قومها را نابود کنید و بتهایشان را بشکنید.

<sup>25</sup> «خداوند، خدای خود را عبادت کنید و او نان و آب شما را برکت خواهد داد و بیماری را از میان شما دور خواهد کرد.<sup>26</sup> در میان شما سقط جنین و نازیبی وجود نخواهد داشت. او به شما عمر طولانی خواهد بخشید.

کسانی هدیه قبول کن که با میل و رغبت می‌آورند. هدایا باید از این نوع باشند: طلا، نقره و مفرغ؛ نخهای آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف؛ پشم بز؛ پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز؛ چوب افاقیا؛ روغن زیتون برای چراغها؛ مواد خوشبو برای تهیه روغن مسح؛ بخور خوشبو؛ سنگ جزع و سنگهای قیمتی دیگر برای ایفود\* و سینه بند کاهن.

<sup>8</sup> «بنی‌اسرائیل باید خیمه مقدسی برایم بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. <sup>9</sup> این خیمه و تمام لوازم آن را عیناً مطابق طرحی که به تو نشان می‌دهم بساز.

### صندوق عهد

(خروج 37: 1-9)

<sup>10</sup> «صندوقی از چوب افاقیا بساز که درازای آن 125 سانتی متر و پهنا و بلندی آن هر کدام 75 سانتی متر باشد. <sup>11</sup> بیرون و درون آن را با طلای خالص بپوشان و نواری از طلا دور لبه آن بکش. <sup>12</sup> برای این صندوق، چهار حلقه از طلا آماده کن و آنها را در چهار گوشه قسمت پایین آن متصل نما یعنی در هر طرف دو حلقه. <sup>13</sup> <sup>14</sup> دو چوب بلند که از درخت افاقیا تهیه شده باشد با روکش طلا بپوشان و آنها را برای برداشتن صندوق در داخل حلقه‌های دو طرف صندوق بگذار. <sup>15</sup> این چوبها درون حلقه‌های «صندوق عهد» بماند و از حلقه‌ها خارج نشود. <sup>16</sup> اوقتی ساختن صندوق عهد به پایان رسید، آن دو لوح سنگی را که دستورات و قوانین روی آن کنده شده به تو می‌سپارم تا در آن بگذاری.

<sup>17</sup> «سرپوش صندوق عهد را به درازای 125 سانتی متر و پهنای 75 سانتی متر از طلای خالص درست کن. این سرپوش، «تخت رحمت» است برای کفاره گناهان شما. <sup>18</sup> <sup>19</sup> دو مجسمه فرشته از طلا در دو سر تخت رحمت بساز. فرشته‌ها را طوری روی تخت رحمت بساز که با آن یکپارچه باشند. <sup>20</sup> مجسمه\*

<sup>7</sup> سپس کتابی را که در آن دستورات خدا را نوشته بود یعنی کتاب عهد را برای بنی‌اسرائیل خواند و قوم بار دیگر گفتند: «ما قول می‌دهیم که از تمام دستورات خداوند اطاعت کنیم.»

<sup>8</sup> پس موسی خونی را که در تشتها بود گرفت و بر مردم پاشید و گفت: «این خون، عهدی را که خداوند با دادن این دستورات با شما بست، مهر می‌کند.»

<sup>9</sup> موسی و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفتند، <sup>10</sup> و خدای اسرائیل را دیدند. به نظر می‌رسید که زیر پای او فرشی از یاقوت کبود به شفافی آسمان گسترده شده باشد. <sup>11</sup> هر چند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسیبی به ایشان وارد نشد. آنها در حضور خدا خوردند و آشامیدند.

### موسی روی کوه سینا

<sup>12</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد من به بالای کوه بیا و آنجا باش و من قوانین و دستوراتی را که روی لوح‌های سنگی نوشته‌ام به تو می‌دهم تا آنها را به بنی‌اسرائیل تعلیم دهی.» <sup>13</sup> پس موسی و دستیار او یوشع برخاستند تا از کوه بالا بروند. <sup>14</sup> موسی به بزرگان قوم گفت: «در اینجا بمانید و منتظر باشید تا برگردیم. اگر در غیاب من مشکلی پیش آمد با هارون و حور مشورت کنید.»

<sup>15</sup> بنابراین، موسی از کوه سینا بالا رفت و ابری کوه را در خود فرو برد <sup>16</sup> و حضور پر جلال خداوند بر آن قرار گرفت. شش روز ابر همچنان کوه را پوشانده بود و در روز هفتم، خداوند از میان ابر موسی را صدا زد. <sup>17</sup> حضور پر جلال خداوند بر فراز کوه بر مردمی که در پایین کوه بودند چون شعله‌های فروزان آتش به نظر می‌رسید. <sup>18</sup> موسی به بالای کوه رفت و آن ابر، او را پوشانید و او چهل شبانه روز در کوه ماند.

### هدایا برای عبادتگاه

(خروج 35: 9-4)

خداوند به موسی فرمود: «به بنی‌اسرائیل بگو که هدایا به حضور من بیاورند. از

\* «ایفود» حلیقه مخصوصی بود که کاهن روی لباسهای خود می‌پوشید و سینه بند مخصوص راروی آن می‌بست.

نقشها و شاخه‌ها و بدنه باید از یک تکه طلای خالص باشد.<sup>37</sup> سپس هفت چراغ بساز و آنها را بر چراغان بگذار تا نورش بطرف جلو بتابد.<sup>38</sup> اینرها و سینی‌های آن را از طلای خالص درست کن.<sup>39</sup> برای ساختن این چراغان و لوازمش<sup>40</sup> کیلو طلا لازم است.  
<sup>40</sup> «دقت کن همه را عیناً مطابق طرحی که در بالای کوه به تو نشان دادم، بسازی.»

### خیمه عبادت

(خروج 36: 8-38)

«خیمه عبادت را با ده پرده از کتان لطیف ریز بافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز درست کن. هر یک از پرده‌ها چهارده متر درازا و دو متر پهنا داشته باشد و روی آنها نقش فرشتگان با دقت گلدوزی شود. ده پرده را پنج پنج به هم بدوز بطوری که دو قطعه جداگانه تشکیل دهند.<sup>41</sup> برای وصل کردن این دو قطعه بزرگ، در لبه آخرین پرده هر قطعه، با نخ آبی پنجاه جاتکه درست کن. کعبه پنجاه تکه از طلا برای پیوستن دو قطعه پرده به همدیگر درست کن تا پرده‌های دور خیمه بصورت یکپارچه درآید.

<sup>42</sup> «پوشش سقف عبادتگاه را از پشم بز به شکل چادریباف. یازده قطعه پارچه که از پشم بز تهیه شده باشد، هر کدام به طول پانزده متر و به عرض دو متر بگیر؛<sup>43</sup> پنج تا از آن قطعه‌ها را به هم بدوز تا یک قطعه بزرگ تشکیل شود. شش قطعه دیگر را نیز به همین ترتیب به هم بدوز. (قطعه ششم از قسمت بالای جلو خیمه مقدس آویزان خواهد شد.)<sup>44</sup> در حاشیه هر یک از این دو قطعه بزرگ پنجاه جاتکه باز کن و آنها را با پنجاه تکه مفرغی به هم وصل کن تا بدینگونه دو قطعه بزرگ به هم وصل شوند.<sup>45</sup> این پوشش خیمه از پشت نیم متر،<sup>46</sup> و از جلو هم نیم متر آویزان باشد.<sup>47</sup> دو پوشش دیگر درست کن یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و دیگری از پوست خز، و آنها را به

فرشته‌ها، باید روبروی هم و نگاهشان بطرف تخت و بالهایشان بر بالای آن گسترده باشد.<sup>48</sup> تخت رحمت را روی صندوق نصب کن و لوحهای سنگی را که به تو می‌سپارم در آن صندوق بگذار.<sup>49</sup> آنگاه من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از میان دو فرشته‌ای که روی تخت رحمت قرار گرفته‌اند با تو سخن خواهم گفت و دستورات لازم را برای بنی‌اسرائیل به تو خواهم داد.

### میز نان مقدس

(خروج 37: 10-16)

<sup>23</sup> «یک میز از چوب اقاقیا درست کن که به درازای یک متر و به پهنای نیم متر و بلندی 75 سانتی متر باشد.<sup>24</sup> آن را با روکش طلای خالص بپوشان و قابی از طلا بر دور لبه میز نصب کن.<sup>25</sup> حاشیه دور لبه میز را به پهنای چهار انگشت درست کن و دور حاشیه را با قاب طلا بپوشان.<sup>26</sup> چهار حلقه از طلا برای میز بساز و حلقه‌ها را به چهار گوشه بالای پایه‌های میز نصب کن. این حلقه‌ها برای چوبهایی است که به هنگام جابجا کردن و برداشتن میز باید در آنها قرار بگیرد.<sup>28</sup> این چوبها را از جنس درخت اقاقیا با روکشهای طلا بساز.<sup>29</sup> همچنین بشقابها، کاسه‌ها، جامها و پیاله‌هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کن.<sup>30</sup> «نان مقدس» دایم روی میز در حضور من باشد.

### چراغان

(خروج 37: 17-24)

<sup>31</sup> «یک چراغان از طلای خالص درست کن. پایه و بدنه آن باید یکپارچه و از طلای خالص ساخته شود و نقش گل‌های روی آن که شامل کاسبرگ و غنچه است نیز باید از جنس طلا باشد.<sup>32</sup> از بدنه چراغان شش شاخه بیرون آید سه شاخه از یک طرف و سه شاخه از طرف دیگر.<sup>33</sup> روی هر یک از شاخه‌ها سه گل بادامی شکل باشد.<sup>34</sup> خود بدنه با چهار گل بادامی تزیین شود طوری که گلها بین شاخه‌ها و بالا و پایین آنها قرار گیرند.<sup>36</sup> تمام این

صندوق عهد را که دلولوح سنگی در آن است در پشت این پرده قرار بده.

<sup>34</sup> «صندوق عهد را با تخت رحمت که روی آن قرار دارد در قس الاقداس بگذار. <sup>35</sup> میز و چراغان را در مقابل هم بیرون پرده قرار بده، بطوری که چراغان در سمت جنوبی و میز در سمت شمالی قس باشد.

<sup>36</sup> «یک پرده دیگر برای در عبادتگاه از کتان لطیف ریز بافت که با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شده باشد، تهیه کن. <sup>37</sup> برای این پرده، پنج ستون از چوب افاقیا با روکش طلا درست کن. قلابهایشان نیز از طلا باشد. برای آنها پنج پایه مفرغی هم بساز.

### قربانگاه

(خروج 38: 7-1)

«قربانگاه را از چوب افاقیا بساز، به شکل **27** چهارگوش که طول هر ضلع آن دو و نیم متر و بلندی یک و نیم متر باشد. <sup>2</sup> آن را طوری بساز که در چهار گوشه آن چهار زائده به شکل شاخ باشد. تمام قربانگاه و شاخها، روکش مفرغی داشته باشند. <sup>3</sup> لوازم آن که شامل سطهایی برای برداشتن خاکستر، خاک اندازها، کاسه‌ها، چنگکها و آتش دانه می‌باشد باید همگی از مفرغ باشند. <sup>4</sup> یک منقل مشبک مفرغی که در هر گوشه آن یک حلقه مفرغی باشد، برای آن بساز و آن را تا نیمه قربانگاه فرو ببر تا روی لبه‌ای که در آنجا وجود دارد، قرار گیرد. <sup>6</sup> برای جابجا کردن قربانگاه، دو چوب از درخت افاقیا با روکش مفرغی درست کن و چوبها را در حلقه‌هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده فرو کن. <sup>8</sup> همانطور که در بالای کوه نشان دادم، قربانگاه باید درونش خالی باشد و از تخته درست شود.

### حیاط عبادتگاه

(خروج 38: 20-9)

<sup>10</sup> «سپس برای عبادتگاه، حیاطی درست کن که دیوارهایش از پرده‌های کتان لطیف ریز بافت باشد. طول پرده‌های سمت جنوب پنجاه متر باشد و پرده‌ها

ترتیب روی پوشش اولی بینداز. بدین ترتیب سقف عبادتگاه تکمیل می‌شود.

<sup>16</sup> «چوب‌بست خیمه عبادت را از تخته‌های چوب افاقیا بساز. درازای هر تخته پنج متر و پهنای آن 75 سانتی متر باشد. تخته‌ها را بطور عمودی قرار بده. <sup>17</sup> در هر طرف تخته، زبانه‌ای باشد تا با تخته پهلویی جفت شود. <sup>18</sup> تخته‌های لازم برای عبادتگاه باید بدین تعداد باشد: بیست تخته با چهل پایه نقره‌ای برای قسمت جنوبی، که زیر هر تخته دو پایه نقره‌ای قرار گیرد تا زبانه‌ها را نگاهدارند؛ <sup>20</sup> بیست تخته دیگر با چهل پایه نقره‌ای برای قسمت شمالی که در قسمت پایین هر کدام از آنها هم دو پایه نقره‌ای باشد. <sup>22</sup> شش تخته برای سمت غربی پشت خیمه. <sup>23</sup> دو تخته دیگر برای گوشه‌های پشت خیمه. <sup>24</sup> این دو تخته باید از بالا و پایین بوسیله حلقه‌ها به تخته‌ها وصل شوند. <sup>25</sup> پس جمعا در انتهای عبادتگاه باید هشت تخته با شانزده پایه نقره‌ای باشد، زیر هر تخته دو پایه.

<sup>26</sup> «پشت بندهایی از چوب افاقیا بساز تا بطور افقی تخته‌ها را نگاهدارند: پنج تیر پشت‌بند برای تخته‌هایی که در یک سمت قرار دارند، <sup>27</sup> پنج تیر برای تخته‌های سمت دیگر و پنج تیر برای تخته‌هایی که در طرف غربی انتهای خیمه قرار دارند. <sup>28</sup> تیر وسطی باید بطور سراسری از وسط تخته‌ها بگذرد.

<sup>29</sup> «روکش تمام تخته‌ها از طلا باشد. برای نگهداشتن تیرها، حلقه‌هایی از طلا بساز. تیرها را نیز با روکش طلا ببوشان. <sup>30</sup> می‌خواهم این خیمه را درست همانطور بسازی که طرح و نمونه آن را در بالای کوه به تو نشان دادم.

<sup>31</sup> «در داخل خیمه، یک پرده از کتان لطیف ریز بافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و نقش فرشتگان را با دقت روی آن گلدوزی نما. <sup>32</sup> چهار ستون از چوب افاقیا با روکش طلا که چهار قلاب طلا هم داشته باشد برپا کن. ستونها باید در چهار پایه نقره‌ای قرار گیرند. پرده را به قلابها آویزان کن. <sup>33</sup> این پرده باید بین «قدس» و «قدس الاقداس» آویزان شود تا آن‌دو را از هم جدا کند.

اسرائیل جدا کرده، به مقام کاهنی تعیین کن تا مرا خدمت کنند.<sup>2</sup> لباس‌های مخصوصی برای هارون تهیه کن تا معلوم باشد که او برای خدمت من جدا شده است. لباس‌های او زیبا و برازنده کار مقدس او باشد.<sup>3</sup> به کسانی که استعداد و مهارت دوزندگی دادام دستور بده لباسهای هارون را تهیه کنند لباس‌هایی که با لباس‌های سایر مردم فرق داشته باشد و معلوم شود که او در مقام کاهنی به من خدمت می‌کند.<sup>4</sup> لباسهایی که باید دوخته شوند اینها هستند: سینه بند، ایفود\*، ردا، پیراهن نقشدار، عمامه و کمر بند. برای پسران هارون هم باید از همین لباسها دوخت تا بتوانند در مقام کاهنی به من خدمت کنند.

#### ایفود

(خروج 39: 7-2)

<sup>5</sup> «ایفود را از نخهای آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف ریزبافت و رشته‌های طلا درست کرده، روی آن را با دقت گلدوزی کنند.<sup>7</sup> این جلیقه بلند از دو قسمت، جلو و پشت، که روی شانه‌ها با دو بند به هم می‌پیوندند، تشکیل شود.<sup>8</sup> بند کمر ایفود هم باید متصل به آن و از جنس خودش باشد، یعنی از رشته‌های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز.<sup>9</sup> دو قطعه سنگ جزع بگیر و نامهای دوازده قبیله بنی‌اسرائیل را که از دوازده پسر یعقوب بوجود آمده‌اند روی آنها نقش کن، یعنی روی هر سنگ شش نام به ترتیب سن آنها.<sup>11</sup> مثل یک خاتم‌کار و حکاک ماهر نامها را روی سنگها بکن و آنها را در قابهای طلا بگذار.<sup>12</sup> سپس آنها را روی شانه‌های ایفود نصب کن تا بدین ترتیب هارون نامهای قبایل بنی‌اسرائیل را به حضور من بیاورد و من به یاد آنها باشم.<sup>13</sup> دو زنجیر تابنده از طلای خالص درست کن و آنها را به قابهای طلائی که روی شانه‌های ایفود است وصل کن.

#### سینه‌بند

را از بیست ستون مفرغی آویزان کن. برای هر یک از این ستونها پایه‌های مفرغی وقلابها و پشت بندهای نقره‌ای درست کن.<sup>11</sup> برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را بکن.<sup>12</sup> طول دیوار پرده‌های سمت غربی حیاط باید بیست و پنج متر باشد با ده ستون و ده پایه.<sup>13</sup> طول دیوار پرده‌های سمت شرقی هم باید بیست و پنج متر باشد.<sup>14</sup> پرده‌های هر طرف در ورودی باید هفت و نیم متر باشد. برای نگاه داشتن این پرده‌ها هم سه ستون و سه پایه در هر طرف بساز.

<sup>16</sup> «برای در ورودی حیاط یک پرده به طول ده متر از کتان لطیف ریزبافت تهیه کن و با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی نما و آن را از چهار ستون که روی چهار پایه قرار دارند آویزان کن.<sup>17</sup> تمام ستونهای اطراف حیاط باید بوسیله پشت بندها و قلابهای نقره‌ای به هم مربوط شوند. ستونها باید در پایه‌های مفرغی قرار گیرند.<sup>18</sup> پس حیاط باید پنجاه متر طول و بیست و پنج متر عرض و دو و نیم متر بلندی داشته باشد. پرده‌های آن نیز از کتان لطیف ریزبافت و پایه‌های آن از مفرغ باشد.

<sup>19</sup> «تمام وسایلی دیگری که در خیمه بکار برده می‌شوند و تمام میخهای خیمه و حیاط آن باید از مفرغ باشند.

#### نگهداری از چراغها

(لاویان 24: 1-4)

<sup>20</sup> «به بنی‌اسرائیل دستور بده روغن زیتون خالص برای ریختن در چراغدان عبادتگاه بیاورند تا عبادتگاه همیشه روشن باشد.<sup>21</sup> هارون و پسرانش چراغدان را در قدس بگذارند و شب و روز در حضور خداوند از آن نگاهداری کنند تا شعله‌اش خاموش نشود. این برای تمام نسلهای بنی‌اسرائیل یک قانون جاودانی است.

#### لباس کاهن

(خروج 39: 1)

«برادر خود هارون و پسرانش ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار را از سایر مردم

(خروج 39: 8-21)

15 «برای کاهن یک سینه بند جهت پی بردن به خواست خداوند درست کن. آن را مانند ایفود از کتان لطیف ریز بافت، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و رشته‌های طلا بساز و روی آن را با نکت گلدوزی کن. 16 این سینه بند باید دولا و مثل یک کیسه چهارگوش به ضلع یک و وجب باشد. 17 چهار ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب کن. ردیف اول عقیق سرخ، یاقوت زرد و یاقوت آتشی باشد. 18 ردیف دوم زمرد، یاقوت کبود و الماس. 19 ردیف سوم فیروزه، عقیق یمانی و یاقوت بنفش. 20 ردیف چهارم زیرجد، جزع و یشم. همه آنها باید قابهای طلا داشته باشند. 21 هر یک از این سنگها علامت یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل خواهد بود و نام آن قبیله روی آن سنگ حک خواهد شد.

22، 23، 24 «قسمت بالای سینه بند را بوسیله دو رشته زنجیر طلای تابیده به ایفود ببند. دو سر زنجیرها به حلقه‌های طلا که در گوشه‌های سینه بند جاسازی شده، بسته شود. 25 دو سر دیگر زنجیرها از جلو به قابهای طلای روی شانه‌ها وصل شود. 26 دو حلقه طلای دیگر نیز درست کن و آنها را به دو گوشه پایینی سینه بند، روی لایه زیرین، ببند. 27 دو حلقه طلای دیگر هم درست کن و آنها را در قسمت جلو ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کن. 28 بعد حلقه‌های سینه بند را با نوار آبی رنگ به حلقه‌های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار دارد ببند تا سینعبند از ایفود جدا نشود. 29 به این ترتیب وقتی هارون به قس وارد می‌شود، نامهای تمام قبایل بنی اسرائیل را که روی سینه بند کنده شده، با خود حمل خواهد کرد تا به این وسیله قوم همیشه در نظر خداوند باشند. 30 اوریم و تمیم\* را داخل سینعبند بگذار تا وقتی هارون به حضور من می‌آید آنها همیشه روی قلب او باشند و او بتواند خواست مرا در مورد قوم اسرائیل دریابد.

### لباسهای دیگر کاهن

(خروج 39: 22-31)

31 «ردایی که زیر ایفود است باید از پارچه آبی باشد. 32 شکافی برای سر، در آن باشد. حاشیه این شکاف باید با دست بافته شود تا پاره نگردهد. 33، 34 پارچه‌های آبی، ارغوانی و قرمز، منگوله‌هایی به شکل انار درست کن و دور تا دور لبه دامن ردا بیاویز. زنگوله‌هایی از طلا نیز بساز و آنها را در فاصله بین انارها آویزان کن. 35 هارون در موقع خدمت خداوند باید ردا را بپوشد تا وقتی به حضور من به قس وارد می‌شود یا از آن بیرون می‌رود، صدای زنگوله‌ها شنیده شود، مبدا بمیرد.

36 «یک نیم تاج از طلای خالص بساز و این کلمات را روی آن نقش کن: «مقدس برای خداوند». 37، 38 این نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه هارون ببند تا نشانه‌ای باشد از اینکه هارون هر گناه و خطای مربوط به قربانی‌های مقدس قوم اسرائیل را بر خود حمل می‌کند. وقتی هارون به حضور من می‌آید، همیشه این نیم تاج را روی پیشانی خود داشته باشد تا من قربانی‌های بنی اسرائیل را بپذیرم.

39 «پیراهن هارون را از کتان لطیف بیاف؛ عمامه‌ای از کتان لطیف و کمربندی گل‌دوزی شده نیز برای او درست کن.

40 «برای پسران هارون نیز پیراهن، کمربند و کلاه تهیه کن. این لباسها باید زیبا و برازنده کار مقدس ایشان باشند. 41 این لباسها را به هارون و پسرانش بپوشان. با روغن زیتون آنها را مسح کن و ایشان را برای خدمت کاهنی تعیین و تقدیس\*\* نما. 42 برای ستر عورت ایشان لباس زیر از جنس کتان بدوز که اندازه آن از کمر تا بالای زانو باشد. 43 هارون و پسرانش، وقتی به عبادتگاه داخل می‌شوند، یا نزدیک قربانگاه می‌آیند تا در قس خدمت کنند، باید این لباسها را بپوشند، مبدا عورت آنها دیده شود و بمیرند. این آیین برای هارون و نسل او یک قانون جاودانی خواهد بود.

### مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی

\* اوریم و تمیم دو شی‌ای بودند که جهت پی بردن به خواست خدا، بوسیله کاهن به کار می‌رفت.

\*\* تقدیس یعنی جدا کردن، اختصاص دادن و مقدس ساختن.



(لویان 8: 36-1)

## 29

«مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی به این ترتیب برگزار شود: یک گوساله و دو قوچ بی‌عیب،<sup>2</sup> نان بدون خمیرمایه، قرصهای نان بدون خمیرمایه<sup>3</sup> روغنی و قرصهای نازک نان بدون خمیرمایه<sup>4</sup> روغن مالی شده، که از آرد نرم مرغوب پخته شده باشد، فراهم آور. <sup>43</sup> آنها را در یک سبد بگذار و با گوساله و قوچها، دم در عبادتگاه بیاور. دم در ورودی، هارون و پسران او را غسل بده. <sup>5</sup> آنگاه پیراهن، ردا، ایفود\* و سینه‌بند هارون را به او بپوشان و بند کمر را روی ایفود ببند. <sup>6</sup> عامه را با نیم تاج طلا بر سرش بگذار. <sup>7</sup> بعد روغن مسح را بر سرش ریخته، او را مسح کن. <sup>8</sup> سپس لباسهای پسرانش را به ایشان بپوشان <sup>9</sup> و کلاهها را بر سر ایشان بگذار. بعد کمربندها را به کمر هارون و پسرانش ببند. مقام کاهنی همیشه از آن ایشان و فرزندانشان خواهد بود. بدین ترتیب هارون و پسرانش را برای کاهنی تقدیس کن.

<sup>10</sup> «گوساله را نزدیک عبادتگاه بیاور تا هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن بگذارند <sup>11</sup> و تو گوساله را در حضور خداوند در برابر در عبادتگاه قربانی کن. <sup>12</sup> خون گوساله را با انگشت خود بر شاخهای قربانگاه بمال و بقیه را در پای آن بریز. <sup>13</sup> سپس همه چربیهای درون شکم گوساله، سفیدی روی جگر، قلوها و چربی دور آنها را بگیر و بر قربانگاه بسوزان، <sup>14</sup> و بقیه لاشه گوساله را با پوست و سرگین آن بیرون از اردوگاه ببر و همه را بعنوان قربانی گناهان در همانجا بسوزان.

<sup>15</sup> «آنگاه هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر یکی از قوچها بگذارند و آن را قربانی کنند. خون قوچ بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود. <sup>17</sup> قوچ را به چند قطعه تقسیم کن و احشا و پاچه‌هایش را بشوی. سپس آنها را با کله و سایر قطعه‌های قوچ، <sup>18</sup> روی قربانگاه بگذار و بسوزان.

این قربانی سوختنی که بر آتش به خداوند تقدیم می‌شود مورد پسند خداوند است.

<sup>19</sup> «بعد قوچ دوم را بگیر تا هارون و پسرانش دستهای خود را بر آن بگذارند و آن را قربانی کنند. خون آن را بردار و بر نرمه گوش راست هارون و پسرانش و بر شست دست راست و شست پای راست آنها بمال. بقیه خون را بر چهار طرف قربانگاه بپاش. <sup>21</sup> آنگاه مقداری از خونی که روی قربانگاه است بردار و با روغن مسح بر هارون و پسران او و بر لباس‌هایشان بپاش. بدین وسیله خود آنان و لباس‌هایشان تقدیس می‌شوند.

<sup>22</sup> «آنگاه پیه، دنبه، پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوها و چربی دور آنها و ران راست قوچ را بگیر، <sup>23</sup> و از داخل سبد نان بدون خمیرمایه که در حضور خداوند است یک نان و یک قرص نان روغنی و یک نان نازک بردار، <sup>24</sup> و همه آنها را به دست هارون و پسرانش بده تا بعنوان هدیه مخصوص در حضور خداوند نکان دهند. <sup>25</sup> سپس آنها را از دست ایشان بگیر و بر قربانگاه همراه با قربانی سوختنی بسوزان. این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود مورد پسند خداوند است. <sup>26</sup> آنگاه سینه قوچی را که برای تقدیس هارون است به دست بگیر و آن را به نشانه هدیه مخصوص در حضور خداوند نکان بده و آنگاه آن را برای خود بردار.

<sup>27</sup> «سینه و ران این قوچ را تقدیس کن و به هارون و پسرانش بده. بنی‌اسرائیل باید همیشه این قسمت از قربانی، یعنی سینه و ران قوچ را که قسمتی از قربانی سلامتی آنهاست، به خداوند تقدیم کنند تا از آن کاهن باشند.

<sup>29</sup> «لباسهای مقدس هارون باید برای پسرانش و نسلهای بعد که جانشین او هستند نگاهداری شوند تا هنگام برگزاری مراسم تقدیس آنها را بپوشند. <sup>30</sup> کسی که بجای او به مقام کاهنی می‌رسد تا در قدس مشغول خدمت شود، باید هفت روز آن لباس را بر تن کند.

<sup>31</sup> «گوشت قوچ مخصوص مراسم تقدیس را بگیر و آن را در یک جای مقدس در آب بپز. <sup>32</sup> هارون و

ساکن شده، خدای ایشان خواهام بود<sup>46</sup> و آنها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آنها را از مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان ساکن شوم. من خداوند، خدای آنها هستم.

### قربانگاه بخور

(خروج 37: 25-28)

«قربانگاه دیگری به شکل چهارگوش از چوب ااقاقیا بساز تا روی آن بخور 30 بسوزانند. ضلع قربانگاه نیم متر باشد و بلندی آن یک متر. آن را طوری بساز که در چهار گوشه آن چهار زایده به شکل شاخ باشد. 3 روکش قربانگاه و شاخهای آن از طلای خالص باشد. قابی دورتا دور آن از طلا درست کن. 4 در دو طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی، دو حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوبها بساز تا با آنها قربانگاه را حمل کنند. 5 این چوبها باید از درخت ااقاقیا تهیه شود و روکش طلا داشته باشد. 6 قربانگاه بخور را بیرون برده‌ای که روبروی صندوق عهد قرار گرفته بگذار. من در آنجا با تو ملاقات خواهام کرد. 7 هر روز صبح که هارون، روغن داخل چراغها می‌ریزد و آنها را آماده می‌کند، باید بر آن قربانگاه، بخور خوشبو بسوزاند. 8 هر روز عصر نیز که چراغها را روشن می‌کند باید در حضور خداوند بخور بسوزانند. این عمل باید مرتب نسل اندر نسل انجام شود. 9 بخور غیر مجاز، قربانی سوختنی و هدیه آردی روی آن تقدیم نکنید و هدیه نوشیدنی بر آن نریزید. 10 «هارون باید سالی یکبار با پاشیدن خون قربانی گناه، بر شاخهای قربانگاه، آن را تقدیس نماید. این عمل باید هر سال مرتباً نسل اندر نسل انجام شود، چون این قربانگاه برای خداوند بسیار مقدس است.»

### هدیه برای عبادتگاه

12,11 خداوند به موسی فرمود: «هر موقع بنی‌اسرائیل را سرشماری می‌کنی هر کسی که شمرده می‌شود، باید برای جان خود به من فدیة دهد تا هنگام سرشماری بلایی بر قوم نازل نشود. 13 فدیة‌ای که او

پسرانش باید گوشت قوچ را با نانی که در سبد است در برابر در خیمه عبادت بخورند. 33 آنها باید تنها خودشان آن قسمت‌هایی را که در موقع اجرای مراسم، برای تقدیس و کفاره ایشان منظور شده است، بخورند؛ افراد معمولی نباید از آن بخورند چون مقدس است. 34 اگر چیزی از این گوشت و نان تا صبح باقی بماند آن را بسوزان، نباید آن را خورد زیرا مقدس می‌باشد.

35 به این طریق مراسم تقدیس هارون و پسرانش برای مقام کاهنی اجرا شود. مدت این مراسم باید هفت روز باشد. 36 در این هفت روز، روزی یک گوساله برای کفاره گناهان، روی قربانگاه قربانی کن. با این قربانی، قربانگاه را طاهر ساز و با روغن زیتون آن را تدهین کن تا مقدس شود. 37 برای مدت هفت روز، هر روز برای قربانگاه کفاره کن تا قربانگاه تقدیس شود. به این ترتیب، قربانگاه، جایگاه بسیار مقدسی می‌شود و هر کسی نمی‌تواند به آن دست زند.

### هدایای روزانه

(اعداد 28: 1-8)

38 «هر روز دو بره یک ساله روی قربانگاه قربانی کن. 39 یک بره را صبح و دیگری را عصر قربانی کن. 40 با بره اول یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد تقدیم کن. یک لیتر شراب نیز بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم نما. 41 بره دیگر را موقع عصر قربانی کن و با همان مقدار آرد و روغن و شراب تقدیم کن. این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود مورد پسند خداوند خواهد بود. 42 «این قربانی سوختنی، همیشگی خواهد بود و نسلهای آینده شما نیز باید در کنار در عبادتگاه، آن را به حضور من تقدیم کنند. در آنجا من شما را ملاقات نموده، با شما سخن خواهام گفت. 43 در آنجا بنی‌اسرائیل را ملاقات می‌کنم و عبادتگاه از حضور پر جلال من تقدیس می‌شود. 44 بله، عبادتگاه، قربانگاه، و هارون و پسرانش را که کاهنان من هستند تقدیس می‌کنم. 45 من در میان بنی‌اسرائیل

هارون و پسرانش را مسح نموده، تقدیس کن تا کاهنان من باشند.<sup>31</sup> به بنی اسرائیل بگو که این روغن در نسل‌های شما روغن مسح مقدس من خواهد بود.<sup>32</sup> نباید این روغن را روی افراد معمولی بریزید و حق ندارید شبیه آن را درست کنید، چون مقدس است و شما هم باید آن را مقدس بدانید.<sup>33</sup> اگر کسی از این روغن درست کند و یا اگر بر شخصی که کاهن نیست بمالد، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد.»

### بخور

<sup>34</sup>سپس خداوند به موسی فرمود: «برای ساختن بخور از این مواد خوشبو به مقدار مساوی استفاده کن: میعه، اظفار، قه و کندر خالص.<sup>35</sup> از ترکیب این مواد خوشبو با نمک، بخور خالص و مقدس درست کن.<sup>36</sup> قدری از آن را بکوب و در خیمه پیش صندوق عهد، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار. این بخور کاملاً مقدس خواهد بود.<sup>37</sup> هرگز بخوری با این ترکیب برای خود درست نکنید، چون این بخور از آن من است و باید آن را مقدس بشمارید.<sup>38</sup> هر کس بخوری مانند این بخور برای خودش تهیه کند، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد.»

### صنعتگران عبادتگاه

(خروج 35: 30 تا 36: 1)

خداوند به موسی فرمود: «من بصل‌ئیل را که پسر اوری و نوه حور از قبیله یهودا است انتخاب کرده‌ام<sup>3</sup> و او را از روح خود پر ساختم.<sup>4</sup> او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ،<sup>5</sup> همچنین در کار خراطی و جواهر سازی و هر صنعتی استاد است.

## 31

<sup>6</sup>«در ضمن اهلویاب، پسر اخیسامک از قبیله دان را نیز انتخاب کرده‌ام تا دستیار او باشد. علاوه بر این به تمام صنعتگرانی که با او کار می‌کنند، مهارت مخصوصی بخشیده‌ام تا بتوانند همه آن چیزهایی را که به تو دستور داده‌ام بسازند<sup>7</sup> خیمه عبادت، صندوق عهد تا تخت رحمت که بر آن است، تمام ابزار و وسایل خیمه عبادت،<sup>8</sup> میز و ظروف آن، چراغان

باید بپردازد نیم مثقال نقره است که باید به من تقدیم شود.<sup>14</sup> تمام افراد بیست ساله و بالاتر باید سرشماری شوند و این هدیه را به من بدهند.<sup>15</sup> آنکه ثروتمند است از این مقدار بیشتر نهد و آنکه فقیر است کمتر نهد، چون این کفاره را برای جانهای خود به من می‌دهند.<sup>16</sup> پول کفاره را که از بنی اسرائیل می‌گیری، برای تعمیر و نگهداری خیمه عبادت صرف کن. پرداخت این فدیة باعث می‌شود که من به یاد بنی اسرائیل باشم و جان ایشان را حفظ کنم.»

### حوض مفرغی

<sup>18,17</sup>سپس خداوند به موسی فرمود: «حوضی از مفرغ با پایه‌ای مفرغی برای شستشو بساز. آن را بین خیمه عبادت و قربانگاه بگذار و از آب پر کن.<sup>19,20</sup> وقتی هارون و پسرانش می‌خواهند به خیمه عبادت وارد شوند و یا وقتی بر قربانگاه، هدیه سوختنی به من تقدیم می‌کنند، باید اول دستها و پاهای خود را با آب آن بشویند و گرنه خواهند مرد.<sup>21</sup> هارون و پسرانش و نسل‌های آینده آنها باید این دستورات را همیشه رعایت کنند.»

### روغن مسح

<sup>22</sup>خداوند به موسی فرمود: «این مواد خوشبوی مخصوص را تهیه کن: شش کیلوگرم مر خالص، سه کیلوگرم دارچین خوشبو، سه کیلوگرم نی معطر،<sup>24</sup> شش کیلوگرم سلیخه. آنگاه چهار لیتر روغن زیتون روی آنها بریز،<sup>25</sup> و از ترکیب آنها روغن مقدس مسح درست کن.<sup>26,27</sup> با روغن معطری که تهیه می‌شود، خیمه عبادت، صندوق عهد، میز با تمام ظروف آن، چراغان با تمام وسایل آن، قربانگاه بخور،<sup>28</sup> قربانگاه هدیه سوختنی و هر چه که متعلق به آن است، حوض و پایه‌های آن را مسح کن.<sup>29</sup> آنها را تقدیس کن تا کاملاً مقدس شوند و هر کسی نتواند به آن دست بزند.<sup>30</sup> با روغنی که درست می‌کنی

\* تقدیس یعنی جدا کردن، اختصاص دادن و مقدس ساختن؛ همچنین در آیه 30.

به هارون دادند.<sup>4</sup> هارون نیز گوشواره‌های طلا را گرفت و آنها را ذوب کرده، در قالبی که ساخته بود، ریخت و مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت. قوم اسرائیل وقتی گوساله را دیدند فریاد برآوردند: «ای بنی‌اسرائیل، این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد.»

<sup>5</sup> هارون با دیدن این صحنه، یک قربانگاه نیز جلو آن گوساله ساخت و گفت: «فردا برای خداوند جشن می‌گیریم.»

<sup>6</sup> روز بعد، صبح زود، وقتی مردم برخاستند، پیش آن گوساله قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی تقدیم نمودند. آنگاه نشسته، خوردند و نوشیدند و دست به کارهای شرم‌آور زدند.

<sup>7</sup> خداوند به موسی فرمود: «بشتاب و به پایین برو، چون قوم تو که آنها را از مصر بیرون آوردی، فاسد شده‌اند.<sup>8</sup> آنها به همین زودی احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته‌اند و برای خود گوساله‌ای ساخته، آن را پرستش می‌کنند و برایش قربانی کرده، می‌گویند: ای بنی‌اسرائیل، این همان خدایی است که تو را از مصر بیرون آورد.»

<sup>9</sup> خداوند به موسی فرمود: «می‌دانم این قوم چقدر سرکشند.<sup>10</sup> بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله‌ور ساخته، همه را هلاک کنم. بجای آنها از تو قوم عظیمی بوجود خواهم آورد.»

<sup>11</sup> اولی موسی از خداوند، خدای خود خواهش کرد که آنها را هلاک نکند و گفت: «خداوند! چرا بر قوم خود اینگونه خشمگین شده‌ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آنها را از مصر بیرون نیاوردی؟<sup>13</sup> آیا می‌خواهی مصریها بگویند: خدا ایشان را فریب داده، از اینجا بیرون برد تا آنها را در کوه‌ها بکشد و از روی زمین محو کند؟ از تو خواهش می‌کنم از خشم خود برگردی و از مجازات قوم خود درگذری.<sup>13</sup> به یادآور قولی را که به خدمتگزاران خود ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ای.

به یادآور چگونه برای ایشان به ذات خود قسم خورده، فرمودی: فرزندان شما را مثل ستارگان آسمان بی‌شمار می‌گردانم و سرزمینی را که درباره

طلای خالص و لوازم آن، قربانگاه بخور،<sup>9</sup> قربانگاه قربانی سوختنی با لوازم آن، حوض و پایه‌اش،<sup>10</sup> ایلیسهای مخصوص هارون کاهن و پسرانش برای خدمت در مقام کاهنی،<sup>11</sup> اروغن مسح و بخور معطر برای قدس. همه اینها را باید درست مطابق آنچه به تو دستور داده‌ام بسازند.»

### سبت، روز استراحت

<sup>12</sup> پس خداوند به موسی فرمود که به بنی‌اسرائیل بگوید: «روز سبت را که برای شما تعیین کرده‌ام نگاهدارید، زیرا این روز نشانی جاودانی بین من و شما خواهد بود تا بدانید من که خداوند هستم، شما را برای خود جدا ساخته‌ام.<sup>14</sup> پس در روز سبت، استراحت و عبادت کنید، چون روز مقدسی است. آنکه از این آیین سرپیچی نماید و در این روز کار کند باید کشته شود. در هفته فقط شش روز کار کنید و روز هفتم که روز مقدس خداوند است استراحت نمایید. این قانون، عهدی جاودانی است و رعایت آن برای بنی‌اسرائیل نسل اندر نسل واجب است.<sup>17</sup> این نشانه همیشگی آن عهدی است که من با بنی‌اسرائیل بسته‌ام، چون من در شش روز آسمان و زمین را آفریدم و در روز هفتم استراحت کردم.»

<sup>18</sup> وقتی خدا در کوه سینا گفتگوی خود را با موسی به پایان رسانید، آن دو لوح سنگی را که با انگشت خود ده فرمان را روی آنها نوشته بود، به موسی داد.

### گوساله طلایی

(تنبیه 9: 29-6)

وقتی بازگشت موسی از کوه سینا به طول انجامید، مردم نزد هارون جمع شده، گفتند: «برخیز و برای ما خدایی بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی‌دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد، چه آمده است.»

<sup>32</sup> هارون گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوشه‌های زنان و دختران و پسران شماست پیش من بیاورید.» بنا بر این، قوم گوشواره‌های طلای خود را

می‌فرماید: شمشیر به کمر ببندید و از اینسوی اردوگاه تا آنسوی بروید و برادر و دوست و همسایه خود را بکشید.<sup>28</sup> لای‌ها اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند.

<sup>29</sup> موسی به لای‌ها گفت: «امروز ثابت کردید که شایسته خدمت خداوند هستید با اینکه می‌دانستید که اطاعت شما به قیمت جان پسران و برادرانتان تمام می‌شود، از فرمان خدا سرپیچی نکردید؛ پس خدا به شما برکت خواهد داد.»

<sup>30</sup> روز بعد موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده‌اید. حال، من به بالای کوه می‌روم تا در حضور خداوند برای شما شفاعت کنم. شاید خدا از گناهان شما درگذرد.»

<sup>31</sup> پس موسی به حضور خداوند بازگشت و چنین دعا کرد: «آه ای خداوند، این قوم مرتکب گناه بزرگی شده، برای خود بتی از طلا ساختند.<sup>32</sup> تنها می‌کنم گناه آنها را ببخش و گرنه اسم مرا از دفترت محو کن\*».

<sup>33</sup> خداوند به موسی فرمود: «چرا اسم تو را محو کنم؟ هر که نسبت به من گناه کرده است، اسم او را محو خواهم کرد.<sup>34</sup> حال باز گرد و قوم را به جایی که گفته‌ام راهنمایی کن و فرشته من پیشاپیش تو حرکت خواهد کرد. ولی من به موقع، قوم را بخاطر این گناه مجازات خواهم کرد.»

<sup>35</sup> خداوند بخاطر پرستش بتی که هارون ساخته بود، بالای هولناکی بر بنی اسرائیل نازل کرد.

خداوند به موسی فرمود: «این قوم را که از مصر بیرون آوردی بسوی سرزمینی که وعده آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده‌ام، هدایت کن، چون به آنها قول داده‌ام که آن را به فرزندان ایشان ببخشم.<sup>32</sup> من فرشته خود را پیشاپیش تو خواهم فرستاد تا کنعانی‌ها، اموری‌ها، حیتی‌ها، فرزنی‌ها، حوی‌ها و یبوسی‌ها را از آن سرزمین که شیر و عسل در آن جاری است، بیرون

آن سخن گفته‌ام به نسل‌های شما می‌دهم تا همیشه در آن زندگی کنند.»

<sup>14</sup> بنابراین، خداوند از تصمیم خود منصرف شد.<sup>15</sup> آنوقت موسی از کوه پایین آمد، در حالی که دو لوح سنگی در دست داشت که بر دو طرف آن لوح‌ها ده فرمان خدا نوشته شده بود.<sup>16</sup> (آن ده فرمان را خود خداوند روی لوح‌های سنگی نوشته بود.)

<sup>17</sup> یوشع که همراه موسی بود، وقتی صدای داد و فریاد و خروش قوم را که از دامنه کوه بر می‌خاست شنید، به موسی گفت: «از اردوگاه صدای جنگ به گوش می‌رسد.»

<sup>18</sup> ولی موسی گفت: «این صدا، فریاد پیروزی یا شکست نیست، بلکه صدای ساز و آواز است.»

<sup>19</sup> وقتی به اردوگاه نزدیک شدند، موسی چشمش به گوساله طلایی افتاد که مردم در برابرش می‌رقصیدند و شادی می‌کردند. پس موسی آنچنان خشمگین شد که لوح‌ها را به پایین کوه پرت کرد و لوح‌ها تکه‌تکه شد.<sup>20</sup> سپس گوساله طلایی را گرفت و در آتش انداخته آن را ذوب کرد. سپس آن را کوبید و گردش را روی آب پاشید و از آن آب به بنی اسرائیل نوشانید.

<sup>21</sup> آنگاه موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه بدی کرده بودند که ایشان را به چنین گناه بزرگی آلوده ساختی؟»

<sup>22</sup> هارون گفت: «بر من خشم مگیر. تو خود این قوم را خوب می‌شناسی که چقدر فاسدند.<sup>23</sup> آنها به من گفتند: خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی‌دانیم چه بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد، آمده است.<sup>24</sup> من هم گفتم که گوشواره‌های طلای خود را پیش من بیاورند. گوشواره‌های طلا را در آتش ریختم و این گوساله از آن ساخته شد.»

<sup>25</sup> وقتی موسی دید که قوم با کمک هارون اینچنین افسار گسیخته شده و پیش دشمنان، خود را بی‌آبرو کرده‌اند،<sup>26</sup> کنار دروازه اردوگاه ایستاد و با صدای بلند گفت: «هر که طرف خداوند است پیش من بیاید.» تمام طایفه لای دور او جمع شدند.<sup>27</sup> موسی به ایشان گفت: «خداوند، خدای بنی اسرائیل

\* «اسم مرا از دفترت محو کن.» یا «مرا بجای آنها بکش.»

اگر حقیقت اینطور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آنطور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم. این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار.»

<sup>14</sup> خداوند در جواب موسی فرمود: «من خود همراه شما خواهم آمد و به شما توفیق خواهم بخشید.»  
<sup>15</sup> خداوند از این جهت این را فرمود، زیرا موسی گفته بود: «اگر با ما نمی‌آیی ما را نیز نگذار که از اینجا جلوتر روییم.»<sup>16</sup> اگر تو همراه ما نبایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته‌ایم و با سایر قوم‌های جهان فرق داریم؟»  
<sup>17</sup> خداوند فرمود: «در این مورد هم دعای تو را اجابت می‌کنم، چون تو مورد لطف من قرار گرفته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.»

<sup>18</sup> موسی عرض کرد: «استدعا دارم جلال خود را به من نشان دهی.»  
<sup>19</sup> خداوند فرمود: «من شکوه خود را از برابر تو عبور می‌دهم و نام مقدس خود را در حضور تو ندا می‌کنم. من خداوند هستم و بر هر کس که بخوادم رحم و شفقت می‌کنم.»<sup>20</sup> من نخواهم گذاشت چهره مرا ببینی، چون انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.<sup>21</sup> حال برخیز و روی این صخره، کنار من بایست.<sup>22</sup> وقتی جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف این صخره می‌گذارم و با دستم تو را می‌پوشانم تا از اینجا عبور کنی؛<sup>23</sup> سپس دست خود را برمی‌دارم تا مرا از پشت ببینی، اما چهره مرا نخواهی دید.»

### لوحهای سنگی دوباره ساخته می‌شود

(تثیبه 10: 5-)

34  
خداوند به موسی فرمود: «دو لوح سنگی مثل لوح‌های اول که شکستی تهیه کن تا دوباره ده فرمان را روی آنها بنویسم.»<sup>2</sup> فردا صبح حاضر شو واز کوه سینا بالا بیا و بر قلّه کوه در حضور من بایست.<sup>3</sup> هیچکس با تو بالا نیاید و کسی هم در هیچ نقطه کوه دیده نشود. گله و رمه هم نزدیک کوه نچرند.»

برانم. اما من در این سفر همراه شما نخواهم آمد، چون مردمی سرکش هستی و ممکن است شما را در بین راه هلاک کنم.»

<sup>4</sup> وقتی قوم این سخنان را شنیدند ماتم گرفتند و هیچکس با زیورآلات، خود را نیاراست؛<sup>5</sup> چون خداوند به موسی فرموده بود به قوم اسرائیل بگوید: «شما مردمی سرکش هستید. اگر لحظه‌ای در میان شما باشم، شما را هلاک می‌کنم. پس تا زمانی که تکلیف شما را روشن نکرده‌ام، هر نوع آلات زینتی و جواهرات را از خود دور کنید.»<sup>6</sup> بنابراین بنی‌اسرائیل از آن پس زیور آلات خود را کنار گذاشتند.

### ملاقات با خدا در خیمه عبادت

<sup>7</sup> از آن پس، موسی خیمه مقدس را که «خیمه عبادت» نامگذاری کرده بود، همیشه بیرون از اردوگاه بنی‌اسرائیل برپا می‌کرد و کسانی که می‌خواستند با خداوند راز و نیاز کنند، به آنجا می‌رفتند.

<sup>8</sup> هر وقت موسی بطرف خیمه عبادت می‌رفت، تمام قوم دم در خیمه‌های خود جمع می‌شدند و او را تماشا می‌کردند.<sup>9</sup> زمانی که موسی وارد خیمه عبادت می‌شد، ستون ابر نازل شده بر در خیمه می‌ایستاد و در این ضمن خدا با موسی صحبت می‌کرد.<sup>10</sup> قوم اسرائیل وقتی ستون ابر را می‌دیدند، در برابر در خیمه‌های خود به خاک افتاده خدا را پرستش می‌کردند.<sup>11</sup> در داخل خیمه عبادت، خداوند مانند کسی که با دوست خود گفتگو کند، با موسی رودررو گفتگو می‌کرد. سپس موسی به اردوگاه باز می‌گشت، ولی دستیار جوان او یوشع (پسر نون) در آنجا می‌ماند.

### خدا قول می‌دهد با قوم خود باشد

<sup>12</sup> موسی به خداوند عرض کرد: «تو به من می‌گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی‌گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد. گفته‌ای: تو را به نام می‌شناسم و مورد لطف من قرار گرفته‌ای.»<sup>13</sup> سپس

شما را به بت‌پرستی خواهند کشانید؛<sup>6</sup> شما دختران بت پرست آنها را برای پسران خود خواهید گرفت و در نتیجه پسران شما هم از خدا برگشته بتهای زنان خود را خواهند پرستید.

<sup>17</sup> «برای خود هرگز بت نسازید.

<sup>18</sup> «عید فطیر را هر سال به مدت هفت روز جشن بگیرید. این جشن را همانطور که گفتیم در ماه اییب برگزار کنید، چون در همین ماه بود که از بندگی مصریان آزاد شدید.

<sup>19</sup> «تمام نخست‌زاده‌های نر گاو و گوسفند و بز شما به من تعلق دارند.<sup>20</sup> تر برابر نخست‌زاده نر الاغ، یک بره به من تقدیم کنید و اگر نخوastید این کار را بکنید گردن الاغ را بشکنید. ولی برای تمام پسران ارشد خود حتماً باید عوض دهید.

«هیچکس نباید با دست خالی به حضور من حاضر شود.

<sup>21</sup> «فقط شش روز کار کنید و در روز هفتم استراحت نمایید، حتی در فصل شخم و فصل درو.

<sup>22</sup> «عید هفته‌ها را در هنگام نخستین درو گندم و عید ساینها را در پاییز که فصل جمع‌آوری محصول است نگاهدارید.

<sup>23</sup> «سالی سه بار تمام مردان و پسران قوم اسرائیل باید برای عبادت به حضور خداوند، خدای اسرائیل بیایند.<sup>24</sup> زمانی که بحضور من می‌آیید، کسی دست طمع بسوی سرزمین شما دراز نخواهد کرد، زیرا تمام قبایل بیگانه را از میان شما بیرون می‌رانم و حدود سرزمین شما را وسیع می‌گردانم.

<sup>25</sup> «خون قربانی را هرگز همراه با نان خمیرمایه‌دار به حضور من تقدیم نکنید و از گوشت بره عید پسح تا صبح چیزی باقی نگذارید.

<sup>26</sup> «هر سال بهترین نوبر محصولات خود را به خانه خداوند، خدای خود بیاورید.

«بزغاله را در شیر مادرش نیزید.»

<sup>27</sup> خداوند به موسی فرمود: «این قوانین را بنویس، چون عهد خود را بر اساس این قوانین با تو و با قوم اسرائیل بسته‌ام.»

<sup>4</sup> موسی همانطور که خداوند فرموده بود، صبح زود برخاست و دو لوح سنگی مثل لوح‌های قبلی تراشید و آنها را به دست گرفته، از کوه سینا بالا رفت.

<sup>5</sup> آنگاه خداوند در ابر نزول فرمود و کنار او ایستاد. سپس از برابر موسی عبور کرد و نام مقدس خود را ندا داد و فرمود: «من خداوند هستم، خدای رحیم و مهربان، خدای دیرخشم و پراحسان؛ خدای امین که<sup>7</sup> به هزاران نفر رحمت می‌کنم و خطا و عصیان و گناه را می‌بخشم؛ ولی گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارم. انتقام گناه پدران را از فرزندان آنها تا نسل چهارم می‌گیرم.»

<sup>8</sup> موسی در حضور خداوند به خاک افتاد و او را پرستش کرده،<sup>9</sup> گفت: «خداوند، اگر واقعا مورد لطف تو قرار گرفته‌ام، استدعا می‌کنم که تو نیز همراه ما باشی. می‌دانم که این قوم سرکشند، ولی از سر تقصیرها و گناهان ما بگذر و بار دیگر ما را مثل قوم خاص خود بپذیر.»

### خدا با قوم اسرائیل دوباره عهد می‌بندد

(خروج 23: 14-19، تثیبه 7: 51 و 16: 1-17)

<sup>10</sup> خداوند فرمود: «اینک با تو عهد می‌بندم و در نظر تمامی قوم کارهای عجیب می‌کنم کارهای عجیبی که نظیر آن در هیچ جای دنیا دیده نشده است. تمام بنی اسرائیل قدرت مهیب مرا که بوسیله تو به آنها نشان می‌دهم، خواهند دید.<sup>11</sup> آنچه را که امروز به شما امر می‌کنم، اطاعت کنید. من قبایل اموری، کنعانی، حیتی، فرزی، حوی و یبوسی را از سر راه شما برمی‌دارم.<sup>12</sup> مواظب باشید هرگز با آن قبایل پیمان دوستی ننیدید، مبادا شما را به راه‌های گمراه کننده بکشانند.<sup>13</sup> بلکه باید بتهای، مجسمه‌های شرم‌آور و قربانگاه‌های آنها را ویران کنید.<sup>14</sup> نباید خدایی را جز من عبادت نمایید، زیرا من خدای غیوری هستم و پرستش خدای غیر را تحمل نمی‌کنم.

<sup>15</sup> «هرگز نباید با ساکنان آنجا پیمان دوستی ببندید؛ چون آنها بجای پرستش من، بتهای را می‌پرستند و برای آنها قربانی می‌کنند. اگر با ایشان دوست شوید

<sup>4</sup> سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «خداوند فرموده که <sup>5</sup> از آنچه دارید برای او هدیه بیاورید. هدایای کسانی که از صمیم قلب هدیه می‌دهند باید شامل این چیزها باشد: طلا، نقره، مفرغ، <sup>6</sup> کنخهای آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف؛ پشم بز؛ <sup>7</sup> پوست فوج که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز؛ چوب افاقیا؛ <sup>8</sup> روغن زیتون برای چراغها؛ مواد خوشبو برای تهیه روغن مسح؛ بخور خوشبو؛ <sup>9</sup> سنگ جزع و سنگهای قیمتی دیگر برای ایفود\* و سینه بند کاهن.

### مقررات ساختن عبادتگاه

(خروج 39: 32-43)

<sup>10</sup> «شما ای صنعتگران ماهر، بیاپید و آنچه را که خداوند امر فرموده است، بسازید: <sup>11</sup> خیمه عبادت و پوششهای آن، تکه‌ها، چوب بست خیمه، پشت بندها، ستونها و پایه‌ها؛ <sup>12</sup> صندوق عهد و چوبهای حامل آن، تخت رحمت، پرده حایل بین قدس و قدس الاقداس؛ <sup>13</sup> میز و چوبهای حامل آن و تمام ظروف آن، نان مقدس؛ <sup>14</sup> چراغان با چراغها و روغن و لوازم دیگر آن؛ <sup>15</sup> قربانگاه بخور و چوبهای حامل آن، روغن تدهین و بخور خوشبو؛ پرده در ورودی خیمه؛ <sup>16</sup> قربانگاه قربانی سوختی، منقل مشبک مفرغی قربانگاه و چوبهای حامل با تمام لوازم آن؛ حوض مفرغی با پایه آن؛ <sup>17</sup> پرده‌های دور حیاط، ستونها و پایه‌های آنها، پرده در ورودی حیاط؛ <sup>18</sup> میخهای خیمه و حیاط خیمه و طنابهای آن؛ <sup>19</sup> لباسهای بافته شده برای خدمت در قدس یعنی لباس مقدس هارون کاهن و لباسهای پسرانش.»

### قوم هدیه تقدیم می‌کنند

<sup>20</sup> پس تمام قوم اسرائیل از نزد موسی رفتند، <sup>21</sup> اما کسانی که تحت‌تأثیر قرار گرفته بودند با اشتیاق بازگشتند و هدایایی برای آماده ساختن لباسهای مقدس، خیمه و وسایل موردنیاز جهت خدمت در آن، با خود آوردند تا به خداوند تقدیم کنند. <sup>22</sup> مردان و زنان با

### موسی از کوه فرود می‌آید

<sup>28</sup> موسی چهل شبانه روز بالای کوه در حضور خداوند بود. در آن مدت نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید. در آن روزها بود که خداوند ده فرمان را روی دو لوح سنگی نوشت. <sup>29</sup> <sup>30</sup> وقتی موسی با دو لوح سنگی از کوه سینا فرود آمد، چهره‌اش بر اثر گفتگو با خدا می‌درخشید؛ ولی خود موسی از این درخشش خبر نداشت. هارون و قوم اسرائیل وقتی موسی را با آن صورت نورانی دیدند، ترسیدند به او نزدیک شوند.

<sup>31</sup> ولی موسی ایشان را به نزد خود خواند. آنوقت هارون و بزرگان قوم نزد او آمدند و موسی با ایشان سخن گفت. <sup>32</sup> سپس تمام مردم پیش او آمدند و موسی دستوراتی را که خداوند در بالای کوه به او داده بود، به ایشان باز گفت. <sup>33</sup> موسی پس از آنکه سخنانش تمام شد، نقابی بر صورت خود کشید. <sup>34</sup> هر وقت موسی به خیمه عبادت می‌رفت تا با خداوند گفتگو کند، نقاب را از صورتش بر می‌داشت. وقتی از خیمه بیرون می‌آمد هر چه از خداوند شنیده بود برای قوم بازگو می‌کرد، <sup>35</sup> و مردم صورت او را که می‌درخشید، می‌دیدند. سپس او نقاب را دوباره به صورت خود می‌کشید و نقاب بر صورت او بود تا وقتی که باز برای گفتگو با خداوند به خیمه عبادت داخل می‌شد.

### مقررات روز سبت

35 موسی تمام قوم اسرائیل را دور خود جمع کرد و به ایشان گفت: «این است دستوراتی که خداوند به شما داده است تا از آن اطاعت کنید: <sup>2</sup> فقط شش روز کار کنید و روز هفتم را که روز مقدس خداوند است استراحت و عبادت نمایید. هر کس که در روز هفتم کار کند باید کشته شود. <sup>3</sup> آن روز در خانه‌هایتان حتی آتش هم روشن نکنید.»

### هدایا برای خیمه عبادت

(خروج 25: 9-1)



در ساختن و آراستن خیمهٔ عبادت، طبق طرحی که خداوند داده، کمک کنند.»<sup>3</sup>

پس موسی بصلنیل و اهلویاب و تمام صنعتگرانی را که خداوند به آنها مهارت بخشیده و مایل به خدمت بودند احضار کرد تا مشغول کار شوند.<sup>3</sup> آنها تمام هدایایی را که بنی‌اسرائیل هر روز صبح برای بنای خیمهٔ عبادت می‌آوردند، از موسی تحویل می‌گرفتند.<sup>4</sup> سرانجام صنعتگرانی که مشغول ساختن خیمه بودند دست از کار کشیدند و نزد موسی رفتند و گفتند: «مردم برای کاری که خداوند دستور آن را داده است بیش از آنچه لازم است هدیه آورده‌اند.»<sup>6</sup> پس موسی فرمود تا در اردوگاه ندا کرده، بگویند که دیگر کسی هدیه نیاورد. بدین ترتیب بنی‌اسرائیل از آوردن هدیه بازداشته شدند،<sup>7</sup> چون هدایای موجود، برای اتمام کار خیمه بیش از حد مورد نیاز بود.

### شروع کار خیمهٔ عبادت

(خروج 26: 1-37)

<sup>8</sup>صنعتگرانی که مشغول کار بودند، خیمهٔ عبادت را با ده پرده از کتان لطیف ریز بافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز درست کردند. هر یک از پرده‌ها چهارده متر طول و دو متر عرض داشت. آنها نقش فرشتگان را روی پرده‌ها با دقت گل‌دوزی کردند.<sup>10</sup> سپس آن ده پرده را پنج پنج بهم دوختند تا دو قطعهٔ جداگانه تشکیل شود.<sup>11</sup> برای وصل کردن این دو قطعهٔ بزرگ، در لبهٔ آخرین پردهٔ هر قطعه پنجاه جا تکهٔ آبی ساختند.<sup>13</sup> سپس پنجاه تکه از طلا برای پیوستن این دو قطعه پرده به یکدیگر درست کردند تا پرده‌های دور خیمه بصورت یکپارچه درآید.

<sup>14</sup> برای پوشش سقف عبادتگاه، یازده قطعهٔ دیگر از پشم بز بافتند. طول هر یک از آنها پانزده متر و عرض هر یک دو متر بود.<sup>16</sup> پنج قطعه را بهم وصل کردند بطوری که بصورت یک قطعهٔ بزرگ درآمد. شش قطعهٔ دیگر را نیز بهم دوختند.<sup>17</sup> در حاشیهٔ هر یک از این دو قطعهٔ بزرگ پنجاه جا

اشتیاق زیاد آمدند و جواهراتی از قبیل سنجاق، گوشواره، انگشتر، گردنبند و اشیاء دیگری از طلا تقدیم کردند.<sup>23</sup> برخی نیز نخهای آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف؛ پشم بز؛ پوست سرخ شدهٔ قوچ و پوست خز آوردند.<sup>24</sup> عده‌ای دیگر نقره و مفرغ به خداوند تقدیم کردند. بعضی هم چوب اقاویا برای ساختن خیمه با خود آوردند.<sup>25</sup> زنانی که در کار ریسندگی مهارت داشتند، نخهای آبی و ارغوانی و قرمز و کتان لطیف و پشم بز ریسیدند و آوردند.<sup>27</sup> بزرگان قوم، سنگ جزع و سنگهای قیمتی دیگر برای تزئین ایفود و سینه‌بند کاهن آوردند،<sup>28</sup> و نیز عطریات و روغن برای روشنایی و روغن مسح و بخور معطر.<sup>29</sup> بدین ترتیب تمام مردان و زنان بنی‌اسرائیل که مشتاق بودند در کاری که خداوند به موسی امر فرموده بود کمک کنند، با خرسندی خاطر هدایای خود را به خداوند تقدیم کردند.

### صنعتگران هنرمند

(خروج 31: 1-11)

<sup>30</sup>پس موسی به قوم گفت: «خداوند، بصلنیل (پسر اوری) را که نوهٔ حور و از قبیلهٔ یهودا است برگزیده و او را از روح خود پر ساخته است و حکمت و توانایی و مهارت بخشیده، تا خیمهٔ عبادت و تمام وسایل آن را بسازد.<sup>32</sup> او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ،<sup>33</sup> همچنین در کار خراطی و جواهر سازی و هر صنعتی استاد است.<sup>34</sup> خدا به او و اهلویاب (پسر اخیسماک از قبیلهٔ دان) استعداد تعلیم دادن هنر به دیگران را عطا فرموده است.<sup>35</sup> خداوند به آنها درکار طراحی، نساجی و طرازی پارچه‌های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف مهارت خاصی بخشیده است. ایشان صنعتگران ماهری هستند.

«صنعتگران دیگر هم با استعدادهای خدادادی خود باید بصلنیل و اهلویاب را

تکمه باز کردند<sup>18</sup> و آنها را با پنجاه تکمه مفرغی بهم وصل کردند تا بدینگونه دو قطعه بزرگ بهم وصل شوند.<sup>19</sup> دو پوشش دیگر درست کردند یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده بود و دیگری از پوست خز، تا آنها را به ترتیب روی پوشش اولی ببندازند.

<sup>20</sup> چوب بست خیمه عبادت را از تخته‌های چوب اقاقتیا ساختند تا بطور عمودی قرار گیرد.<sup>21</sup> درازای هر تخته پنج متر و پهنای آن هفتاد و پنج سانتی‌متر بود.<sup>22</sup> هر طرف تخته دو زبانه داشت که آن را به تخته پهلویی جفت می‌کرد.<sup>23، 24</sup> تخته‌های لازم برای عبادتگاه بدین تعداد بود: بیست تخته با چهل پایه نقره‌ای برای قسمت جنوبی، که زیر هر تخته دو پایه قرار داشت تا زبانه‌ها را نگاهدارند.<sup>25، 26</sup> بیست تخته دیگر برای سمت شمالی خیمه با چهل پایه نقره‌ای، یعنی برای هر تخته دو پایه.<sup>27</sup> برای سمت غربی خیمه که پشت آن بود، شش تخته ساخته شد.<sup>28</sup> سپس دو تخته دیگر برای گوشه‌های پشت خیمه درست کردند.<sup>29</sup> شش تخته سمت غربی از بالا و پایین بوسیله حلقه‌ها به تخته‌های گوشه متصل می‌شد.<sup>30</sup> پس در سمت غربی، مجموعاً هشت تخته با شانزده پایه نقره‌ای، یعنی زیر هر تخته دو پایه، قرار گرفت.

### ساختن صندوق عهد

(خروج 25: 10-22)

بصل‌نیل، صندوق عهد را از چوب اقاقتیا **37** که درازای آن یک متر و 25 سانتی متر و پهنای آن هر کدام هفتاد و پنج سانتی متر بود، ساخت.<sup>2</sup> بیرون و درون آن را با طلاي خالص پوشانید و نواری از طلا دور لبه آن کشید.<sup>3</sup> برای صندوق چهار حلقه از طلا آماده کرد و آنها را در چهار گوشه قسمت پایین آن متصل نمود، یعنی در هر طرف دو حلقه.<sup>4</sup> بعد دو چوب بلند تهیه شده از درخت اقاقتیا با روکش طلا برای برداشتن صندوق فراهم ساخت و چوبها را در داخل حلقه‌های دو طرف صندوق گذاشت.

<sup>6</sup> سرپوش صندوق یعنی تخت رحمت را به درازای یک متر و ده سانتی‌متر و پهنای هفتاد سانتی‌متر، از طلاي خالص درست کرد.<sup>7، 8</sup> سپس دو مجسمه فرشته از طلا در دو سر تخت رحمت ساخت. فرشته‌ها را طوری روی تخت رحمت ساخت که با آن یکپارچه شد.<sup>9</sup> مجسمه فرشته‌ها، روبروی هم و نگاهشان بطرف تخت و بالایشان بر بالای آن گسترده بود.

### ساختن میز نان مقدس

(خروج 25: 23-30)

<sup>10</sup> آنگاه بصل‌نیل، میز نان مقدس را از چوب اقاقتیا به درازای یک متر و پهنای نیم متر و بلندی 75 سانتی متر ساخت.<sup>11</sup> آن را با روکشی از طلاي خالص پوشانید و قابی از طلا بر دورتادور لبه آن نصب کرد.<sup>12</sup> حاشیه دور لبه میز را به پهنای چهار

تکمه باز کردند<sup>18</sup> و آنها را با پنجاه تکمه مفرغی بهم وصل کردند تا بدینگونه دو قطعه بزرگ بهم وصل شوند.<sup>19</sup> دو پوشش دیگر درست کردند یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده بود و دیگری از پوست خز، تا آنها را به ترتیب روی پوشش اولی ببندازند.

<sup>20</sup> چوب بست خیمه عبادت را از تخته‌های چوب اقاقتیا ساختند تا بطور عمودی قرار گیرد.<sup>21</sup> درازای هر تخته پنج متر و پهنای آن هفتاد و پنج سانتی‌متر بود.<sup>22</sup> هر طرف تخته دو زبانه داشت که آن را به تخته پهلویی جفت می‌کرد.<sup>23، 24</sup> تخته‌های لازم برای عبادتگاه بدین تعداد بود: بیست تخته با چهل پایه نقره‌ای برای قسمت جنوبی، که زیر هر تخته دو پایه قرار داشت تا زبانه‌ها را نگاهدارند.<sup>25، 26</sup> بیست تخته دیگر برای سمت شمالی خیمه با چهل پایه نقره‌ای، یعنی برای هر تخته دو پایه.<sup>27</sup> برای سمت غربی خیمه که پشت آن بود، شش تخته ساخته شد.<sup>28</sup> سپس دو تخته دیگر برای گوشه‌های پشت خیمه درست کردند.<sup>29</sup> شش تخته سمت غربی از بالا و پایین بوسیله حلقه‌ها به تخته‌های گوشه متصل می‌شد.<sup>30</sup> پس در سمت غربی، مجموعاً هشت تخته با شانزده پایه نقره‌ای، یعنی زیر هر تخته دو پایه، قرار گرفت.

<sup>31، 32</sup> سپس پشت بندهایی از چوب اقاقتیا ساختند تا بطور افقی تخته‌ها را نگاهدارند: پنج تیر پشت بند برای تخته‌هایی که در سمت شمال قرار داشتند و پنج تیر برای تخته‌های سمت جنوب و پنج تیر برای تخته‌هایی که در سمت غربی انتهای خیمه قرار داشتند.<sup>33</sup> تیر وسطی را نیز ساختند تا بطور سراسری از وسط تخته‌ها بگذرد.<sup>34</sup> سپس تخته‌ها و تیرها را با روکش طلا پوشانیدند و حلقه‌هایی از طلا جهت نگهداشتن تیرها روی تخته‌ها ساختند.

<sup>35</sup> پرده مخصوص را که بین قدس و قدس الاقداس بود از کتان لطیف ریز بافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز درست کردند و نقش فرشتگان را با دقت روی آن گلدوزی نمودند.<sup>36</sup> برای آویزان کردن پرده، چهار ستون از چوب اقاقتیا با روکش طلا و

### تهیهٔ روغن مسح و بخور

(خروج 30: 22-38)

<sup>29</sup>سبیس روغن مسح مقدس و بخور خالص معطر را تهیه کرد.

### ساختن قربانگاه برای قربانیهای سوختنی

(خروج 27: 1-8)

قربانگاه قربانی سوختنی نیز با چوب افاقیا به شکل چهارگوش ساخته شد. هر

## 38

ضلع آن دو و نیم متر و بلندی یک و نیم متر بود. <sup>2</sup>آن را طوری ساخت که در چهار گوشه‌اش چهار زائده به شکل شاخ بود. تمام قربانگاه و شاخها روکشی از مفرغ داشت. <sup>3</sup>لوازم آن که شامل سطرها، خاک اندازه‌ها، کاسه‌ها، چنگکها و آتشدانها بود، همگی از مفرغ ساخته شد. <sup>4</sup>یک منقل مشبک مفرغی که در هر گوشهٔ آن یک حلقهٔ فلزی بود، برای قربانگاه ساخت و آن را تا نیمهٔ قربانگاه فرو برد تا روی لبه‌ای که در آنجا وجود داشت قرار گیرد. <sup>6</sup>برای اجابا کردن قربانگاه چوبهایی از درخت افاقیا با روکش مفرغ ساخت و چوبها را درحلقه‌هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده بود، فرو کرد. قربانگاه، درونش خالی بود و از تخته ساخته شده بود.

### ساختن حوض مفرغی

(خروج 30: 18)

<sup>8</sup>حوض مفرغی و پایهٔ مفرغی‌اش را از آئینه‌های زناتی که در کنار در خیمه خدمت می‌کردند، ساخت.

### حیاط خیمهٔ عبادت

(خروج 27: 9-19)

<sup>9</sup>بعد بصلبیل برای عبادتگاه حیاطی درست کرد که دیوارهایش از پرده‌های کتان لطیف ریزبافت بود. طول پرده‌های سمت جنوب پنجاه متر بود. <sup>10</sup>بسیست ستون مفرغی برای پرده‌ها ساخت و برای این ستونها پایه‌های مفرغی و قلابها و پشت‌بندهای نقره‌ای درست کرد. <sup>11</sup>برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را کرد. <sup>12</sup>طول دیوار پرده‌ای سمت

انگشت درست کرد و دور حاشیه را با قاب طلا پوشانید. <sup>13</sup><sup>14</sup>چهار حلقه از طلا برای میز ساخت و حلقه‌ها رایبه چهار گوشهٔ بالای پایه‌های میز نصب کرد. این حلقه‌ها برای چوبهایی بود که به هنگام برداشتن و جابجا کردن میز می‌بایست در آنها قرار گیرد. <sup>15</sup>این چوبها را از درخت افاقیا با روکش طلا ساخت. <sup>16</sup>همچنین بشقابها، کاسه‌ها، جامها و پیاله‌هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کرد تا آنها را روی میز بگذارند.

### ساختن چراغدان

(خروج 25: 31-40)

<sup>17</sup>چراغدان را نیز از طلای خالص درست کرد. پایه و بدنهٔ آن را یکپارچه و از طلای خالص ساخت و نقش گلهای روی آن را نیز که شامل کاسبرگ و غنچه بود از طلا درست کرد. <sup>18</sup>بر بدنهٔ چراغدان شش شاخه قرار داشت، یعنی در هر طرف سه شاخه. <sup>19</sup>روی هر یک از شاخه‌ها سه گل بادامی شکل بود. <sup>20</sup><sup>21</sup>خود بدنه را با چهار گل بادامی شکل تزیین کرد طوری که گلهای بین شاخه‌ها و بالا و پایین آنها قرار گرفتند. <sup>22</sup>تمام این نقشها و شاخه‌ها و بدنه از یک تکه طلای خالص بود. <sup>23</sup>هفت چراغ آن و انبرها و سینی‌هایش را از طلای خالص ساخت. <sup>24</sup>برای ساختن این چراغدان و لوازم سی و چهار کیلو طلا بکار رفت.

### ساختن قربانگاه بخور

(خروج 30: 1-5)

<sup>25</sup>قربانگاه بخور را به شکل چهار گوش به ضلع نیم متر و بلندی یک متر از چوب افاقیا درست کرد. آن را طوری ساخت که در چهار گوشهٔ آن چهار زائده به شکل شاخ بود. <sup>26</sup>روکش قربانگاه و شاخهای آن از طلای خالص بود. قابی دورتادور آن از طلا درست کرد. <sup>27</sup>در دو طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی، دو حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوبها ساخت تا با آنها قربانگاه را حمل کنند. <sup>28</sup>این چوبها از درخت افاقیا تهیه شده بود و روکش طلا داشت.

داده بودند.<sup>27</sup> برای پایه‌های چوب بست خیمه عبادت و پایه‌های ستونهای پرده داخل آن، سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره مصرف شد، یعنی برای هر پایه سی و چهار کیلوگرم.<sup>28</sup> باقی‌مانده نقره که سی کیلوگرم بود برای قابلهای ستونها، پشت‌بندها و روکش سر ستونها مصرف شد.<sup>29</sup> بنی‌اسرائیل دوهزار و چهارصد و بیست و پنج کیلوگرم مفرغ هدیه آوردند. این مقدار مفرغ برای پایه‌های ستونهای در ورودی خیمه، قربانگاه مفرغی، منقل مشبک و سایر لوازم قربانگاه، همچنین برای پایه‌های ستونهای دور حیاط و پایه‌های در ورودی آن، و نیز برای میخهای خیمه و پرده‌های دور حیاط بکار رفت.

### تهیه لباس کاهنان

(خروج 28: 4-1)

39 سپس برای کاهنان از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز لباس‌هایی بافتند. این لباسها را موقع خدمت در قدس می‌پوشیدند. لباس مقدس هارون کاهن هم طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، تهیه شد.

### تهیه ایفود

(خروج 28: 5-14)

<sup>2</sup>ایفود\* کاهن از کتان لطیف ریزبافت و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و رشته‌هایی از طلا درست شد.<sup>3</sup> آنها ورقه‌های طلا را چکش زدند تا باریک شد، سپس آنها را بریده، بصورت رشته‌هایی در آوردند و با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان لطیف در تهیه ایفود بکار بردند و روی ایفود را با دقت گلدوزی کردند.

<sup>4</sup>ایفود از دو قسمت، جلو و پشت، تهیه شد و با دو بند روی شانه‌ها، بهم وصل گردید. همانطورکه خداوند به موسی دستور داده بود، بند کمر ایفود متصل به آن و از جنس خود ایفود بود، یعنی از رشته‌های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخهای

غربی بیست و پنج متر بود. ده ستون با ده پایه برای پرده‌ها ساخت و برای هر یک از این ستونها قابلهای و پشتبندهای نقره‌ای درست کرد.<sup>13</sup> طول دیوار پرده‌ای سمت شرقی هم بیست و پنج متر بود.<sup>14</sup> پرده‌های هر طرف در ورودی هفت و نیم متر بود. برای نگاهداشتن این پرده‌ها هم سه ستون و سه پایه در هر طرف ساخت.<sup>16</sup> تمام پرده‌های دیوار حیاط خیمه از کتان لطیف ریزبافت بود.<sup>17</sup> پایه‌های ستونها از مفرغ، و قابلهای و پشت‌بندها و روکش سر ستونها از نقره بود. تمام ستونهای اطراف حیاط با پشت‌بندهای نقره‌ای به هم مربوط شدند.

<sup>18</sup> پرده در ورودی خیمه از کتان لطیف ریزبافت تهیه گردید و با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شد. طول این پرده ده متر و بلندیش مانند پرده‌های دیوار حیاط، دو و نیم متر بود.<sup>19</sup> چهار ستون برای پرده ساخت. پایه‌های ستونها از مفرغ، و قابلهای و پشت‌بندها و روکش سر ستونها از نقره بود.<sup>20</sup> تمام میخهایی که در بنای خیمه و حیاط آن بکار رفت، از مفرغ بود.

### مقدار فلزی که در عبادتگاه بکار رفت

<sup>21</sup> این است صورت مقدار فلزی که در ساختن خیمه عبادت بکار رفت. این صورت به دستور موسی، بوسیله لایپها و زیر نظر ایتامار پسر هارون کاهن تهیه شد.<sup>22</sup> (بصل‌نیل پسر اوری و نوه حور از قبیله یهودا، آنچه را که خداوند به موسی دستور داده بود، ساخت.<sup>23</sup> دستیار او در این کار اهوایاب پسر اخیسامک از قبیله دان بود که در کار طراحی، نساجی و طراحی پارچه‌های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف مهارت داشت.)

<sup>24</sup> بنی‌اسرائیل جمعاً حدود هزار کیلوگرم طلا هدیه کردند که تمام آن صرف ساختن عبادتگاه شد.<sup>25</sup> مقدار نقره مصرف شده حدود سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم بود. این مقدار نقره از 550 603 نفر دریافت شده بود که اسامیشان در سرشماری نوشته شده و سنشان بیست سال به بالا بود. هر یک از این افراد حدود شش گرم نقره هدیه

ایفود که بالاتر از بند کمر قرار داشت بستند تا سینه بند از ایفود جدا نشود.

### تهیه لباسهای دیگر کاهن

(خروج 28: 31-43)

<sup>22</sup>ردایی که زیر ایفود پوشیده می‌شد، تمام از پارچه آبی تهیه شد. <sup>23</sup>شکافی برای سر در آن باز کردند و حاشیه شکاف را با دست بافتند تا پاره نشود. <sup>24</sup>با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت منگوله‌هایی به شکل انار درست کردند و آنها را دور تا دور لبه دامن ردا آویختند. <sup>25</sup>26 زنگوله‌هایی از طلای خالص نیز ساختند و آنها را در فاصله بین انارها آویزان کردند، همانطور که خداوند به موسی فرموده بود. این ردا موقع خدمت خداوند پوشیده می‌شد.

<sup>27</sup>2829 آنها از کتان لطیف برای هارون و پسرانش پیراهن، عمامه و کلاه‌های زیبا درست کردند و از کتان لطیف ریزبافت لباس‌های زیر تهیه دیدند. کمر بند را از کتان لطیف ریزبافت تهیه نموده، آن را با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند، همانطور که خداوند به موسی فرموده بود. <sup>30</sup>نیم تاج مقدس را از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن نقش کردند: «مقدس برای خداوند.» <sup>31</sup>همانطور که خداوند گفته بود، نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه بستند.

### تکمیل عبادتگاه

(خروج 35: 10-19)

<sup>32</sup>سرانجام تمام قسمت‌ها و لوازم خیمه عبادت طبق آنچه خداوند به موسی فرموده بود بوسیله بنی اسرائیل آماده شد. <sup>33</sup>سپس ایشان قسمت‌های ساخته شده خیمه و همه لوازم آن را پیش موسی آوردند: تکمه‌ها، چوب بست خیمه، پشت‌بندها، ستونها، پایه‌ها؛ <sup>34</sup>پوشش از پوست سرخ شده کوچ و پوشش از پوست خز، برده حایل بین قدس و قدس الاقداس؛ <sup>35</sup>صندوق عهد و ده فرمان خدا که در آن بود و چوبهای حامل آن، تخت رحمت؛ <sup>36</sup>میز و تمام وسایل آن، نان مقدس؛

آبی، ارغوانی و قرمز. <sup>36</sup>7 دو سنگ جزع در قابهای طلا گذاشتند و آنها را روی بندهای شانه‌های ایفود دوختند. نامهای دوازده قبیله بنی اسرائیل با مهارتی خاص روی آن دو قطعه سنگ حکاکی شده بود. این سنگها باعث می‌شد خدا به یاد قوم باشند. همه این کارها طبق دستوری که خداوند به موسی داد، انجام گرفت.

### تهیه سینه‌بند

(خروج 28: 15-30)

<sup>8</sup>سینه بند را مثل ایفود از کتان لطیف ریزبافت، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و رشته‌های طلا تهیه نموده، روی آن را با دقت گلدوزی کردند. <sup>9</sup>آن را دو لا، مثل یک کیسه چهارگوش دوختند که طول هر ضلعش یک وجب بود. <sup>10</sup>چهار ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب شد. در ردیف اول، عقیق سرخ و یاقوت زرد و یاقوت آتشی بود. <sup>11</sup>در ردیف دوم، زمرد و یاقوت کیود و الماس بود. <sup>12</sup>در ردیف سوم، فیروزه و عقیق یمانی و یاقوت بنفش <sup>13</sup>و در ردیف چهارم، زیرجد و جزع و یشم نصب شد. همه این سنگهای قیمتی را در قابهای طلا جای دادند. <sup>14</sup>هر یک از این سنگها علامت یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل بود و نام آن قبیله روی آن سنگ حک شد.

<sup>15</sup>8 دو قاب از طلا و دو رشته زنجیر طلای تابیده درست کردند و قسمت بالای سینه‌بند را بوسیله دو رشته زنجیر طلا به ایفود بستند. دو سر زنجیرها به حلقه‌های طلا که در گوشه‌های سینه‌بند جاسازی شده بود، بسته شد، و دو سر دیگر زنجیرها را از جلو به قابهای طلای روی شانه‌ها وصل کردند. <sup>19</sup>دو حلقه طلای دیگر نیز درست کردند و آنها را به دو گوشه پایین سینه‌بند، روی لایه زیرین بستند. <sup>20</sup>دو حلقه طلای دیگر هم درست کردند و آنها را در قسمت جلو ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کردند. <sup>21</sup>بعد، همانطور که خداوند به موسی فرموده بود، حلقه‌های سینه‌بند را با نوار آبی رنگ به حلقه‌های

<sup>10</sup>سپس قربانگاه قربانی سوختنی و وسایل آن را مسح نموده، تقدیس کن و قربانگاه، جایگاه بسیار مقدسی خواهد شد. <sup>11</sup>بعد، حوض و پایه‌اش را مسح نموده، تقدیس کن.

<sup>12</sup>«سپس هارون و پسرانش را کنار در ورودی خیمهٔ عبادت بیاور و آنها را با آب غسل بده. <sup>13</sup>لباس مقدس را بر هارون بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا در مقام کاهنی مرا خدمت کند. <sup>14</sup>سپس پسرانش را بیاور و لباس‌هایشان را به ایشان بپوشان. <sup>15</sup>آنها را نیز مانند پدرشان مسح کن تا در مقام کاهنی مرا خدمت کنند. این مسح بمنزلهٔ انتخاب ابدی آنها و نسل‌های ایشان است به مقام کاهنی.»

<sup>16</sup>موسی هر چه را که خداوند به او فرموده بود بجا آورد. <sup>17</sup>در نخستین روز ماه اول سال دوم، بعد از بیرون آمدن از مصر، خیمهٔ عبادت برپا شد. <sup>18</sup>موسی خیمهٔ عبادت را به این ترتیب برپا کرد: اول پایه‌های آن را گذاشت، سپس تخته‌های چوب بست را در پایه‌ها نهاده، پشت‌بندهای آنها را نصب کرد و ستونها را برپا نمود. <sup>19</sup>انگاه، همانطور که خداوند فرموده بود، پوشش داخلی سقف را روی چوبها کشید و پوششهای خارجی را روی آن گسترانید. <sup>20</sup>بعد، دو لوح سنگی را که ده فرمان خدا روی آنها نوشته بود در صندوق عهد گذاشت و چوبهای حامل را درون حلقه‌ها قرار داد و سرپوش صندوق را که «تخت رحمت» بود، روی آن نهاد. <sup>21</sup>انگاه صندوق عهد را به درون خیمهٔ عبادت برد و پردهٔ مخصوص را جلو آن کشید، درست همانگونه که خداوند فرموده بود.

<sup>22</sup>سپس موسی میز را در سمت شمالی خیمهٔ عبادت، بیرون پرده گذاشت، <sup>23</sup>و همانطور که خداوند به او فرموده بود، نان مقدس را روی میز در حضور خداوند قرار داد. <sup>24</sup>چراغدان را مقابل میز در سمت جنوبی خیمه گذاشت <sup>25</sup>و مطابق دستور خداوند چراغهای چراغدان را در حضور خداوند روشن کرد. <sup>26</sup>قربانگاه طلا را در خیمه، بیرون پرده گذاشت <sup>27</sup>و مطابق دستور خداوند بر آن بخور معطر سوزاند.

<sup>37</sup>چراغدان طلای خالص با چراغها، روغن و همهٔ لوازم آن؛ <sup>38</sup>قربانگاه طلایی، روغن تذهین و بخور معطر؛ پردهٔ در ورودی خیمه؛ <sup>39</sup>قربانگاه مفرغی با منقل مشبک مفرغی و چوبهای حامل و سایر لوازم آن؛ حوض و پایه‌اش؛ <sup>40</sup>پرده‌های دور حیاط با ستونها و پایه‌های آنها، پردهٔ در ورودی حیاط؛ طنابها و میخهای خیمه، و تمام ابزارهایی که در ساختن خیمه بکار می‌رفت.

<sup>41</sup>آنها همچنین لباس‌های بافته شده برای خدمت در قدس یعنی لباس‌های مقدس هارون کاهن و پسرانش را از نظر موسی گذرانند.

<sup>42</sup>به این ترتیب بنی اسرائیل تمام دستورات خداوند را که برای ساختن خیمه به موسی داده بود، بکار بستند. <sup>43</sup>موسی تمام کارهای انجام شده را ملاحظه کرد و بخاطر آن، قوم را برکت داد، چون همه چیز مطابق دستور خداوند ساخته شده بود.

### برپا کردن خیمه و وقف آن

## 40

انگاه خداوند به موسی فرمود: «در نخستین روز ماه اول، خیمهٔ عبادت را برپا کن <sup>3</sup> و صندوق عهد را که ده فرمان در آن قرار دارد، در داخل خیمه بگذار و پردهٔ مخصوص را جلو آن آویزان کن. <sup>4</sup>سپس میز را در خیمه بگذار و لوازمش را روی آن قرار بده. چراغدان را نیز در خیمه بگذار و چراغهایش را روشن کن.

<sup>5</sup>«قربانگاه طلا را برای سوزاندن بخور روبروی صندوق عهد بگذار. پردهٔ در ورودی خیمه را بیاویز. <sup>6</sup>قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی بگذار. <sup>7</sup>حوض را بین خیمهٔ عبادت و قربانگاه قرار بده و آن را پر از آب کن. <sup>8</sup>دیوار پرده‌ای حیاط اطراف خیمه رابریا نما و پردهٔ در ورودی حیاط را آویزان کن.

<sup>9</sup>«روغن مسح را بردار و خیمه و تمام لوازم و وسایل آن را مسح کرده، تقدیس\* نما تا مقدس شوند.

\* تقدیس یعنی جدا کردن، اختصاص دادن و مقدس ساختن؛ همچنین در آیات 1 و 10 و 13.

روی خیمهٔ عبادت قرار داشت و در شب، آتش در ابر پدیدار می‌شد و قوم می‌توانستند آن را ببینند. به این طریق، ابر، بنی‌اسرائیل را در تمام سفر هایشان هدایت می‌کرد.

<sup>28</sup>موسی پردهٔ در ورودی خیمهٔ عبادت را آویزان کرد. <sup>29</sup>قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی خیمه گذاشت و روی آن قربانی سوختنی و هدیه آردی تقدیم کرد، درست همانطور که خداوند فرموده بود.

<sup>30</sup>حوض را بین خیمهٔ عبادت و قربانگاه قرار داد و آن را پر از آب کرد. <sup>31</sup><sup>32</sup>موسی، هارون و پسرانش هر وقت می‌خواستند داخل خیمه بروند و یا به قربانگاه نزدیک شوند، مطابق دستور خداوند در حوض دست و پای خود را می‌شستند. <sup>33</sup>موسی دیوار پرده‌ای دور خیمه و قربانگاه را برپا نموده پردهٔ در ورودی حیاط را آویزان کرد. به این ترتیب او همهٔ کار را به پایان رسانید.

### ابر روی خیمهٔ عبادت

(اعداد 9: 15-23)

<sup>34</sup><sup>35</sup>آنگاه ابری خیمهٔ عبادت را پوشانید و حضور پر جلال خداوند آن را پر ساخت بطوری که موسی نتوانست وارد خیمه شود. <sup>36</sup>از آن پس، هر وقت ابر از روی خیمه برمی‌خاست قوم اسرائیل کوچ می‌کردند و به راهنمایی آن به سفر ادامه می‌دادند. <sup>37</sup>اما تا وقتی که ابر روی خیمه باقی بود، قوم همچنان در جای خود می‌ماندند. <sup>38</sup>در روز، ابر